انہا لحمید و شفاء ۱۲
پوزش خامہ سپاس گذاری آلاء نعمائے الٰہی بارگاہ شاہنشاہی گیتی خلاصہ ذخیرہ خوارزمشاہی مسمی بہ
خفی علائی
از بدائع روزگار تصانیف نبیل ارسطو عدیل حکیم اسمعیل بن حسن الحسینی الجرجانی نوراللہ مرقدہ
در مطبع صدیقی بریلی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام جهاندار جان آفرین	حکیم سخن بر زبان آفرین
پسش نعت پیغمبر آخرین	بود خاتم ابتدا را نگین

بعد ازین میباید شنید که روزی در سر این هیچکاره خیال افتاد که چون
اهتمام معاش و التزام معاد همه موقوف بر صحت است در اسباب حفظ این
امر سترگ کتابی از کتب طبیه چنان بایستی شد که قانونی از قوانین او فرو
نشود و خاطر را بملاحظه آن علالتی بهم نرسد چون بیشترک در کتب مطبوعه و غیره
اتفاق مطالعه افتاد بعضش از تعلیق طوالت و بعض از تعلیق عبارت پسند
طبع نیامد نیز از کشاکش علائق که هیچکاره درین نای تنگ خالی از حوادث

نیست فرصتی چندین گو که درین طول امل سراغی بانجام رساند و شاهد عا
بکنار آرد بارے این نمیقه الهام ثقه از تصنیفات زاکیات نطق آموز
ناطقه فلسفی اسوة الحکما قدوة العلما المؤید بالدلیل حکیم اسمعیل بن احمد
الحسنی الجرجانی صاحب الذخیره که منتسب خوارزمشاهیست اعلی الله درجته
از دوستی بدست آمد چون از سیرش کیفیتی برداشتم در تصرف مصنفه
اعتقادی بردم خواستم که این گنجینه دفینه را که از چشم مردمها چون مردمک
دیده از دیده نادیده فتاده بود بتتمیم افادت و تشیع افاضت کوشم
نسخها چند بجهد تمام جمع آورده اختلافات و شبهات را از یکدیگر
برداشتم و علی قدر امکان مدتی در تصحیح عبارت و تحقیق لغت و تدقیق ادویه
و توضیح محاورات که بر نهج فارسی بود بسر بردم و در مطبع صدیقی واقعه بریلی
حلیه طبع پوشانیدم اکنون نسبتے از کمالات حضرت مصنف باید دید و
داد انصاف از دست نباید داد درین اوراق معدوده چها تصرفات
علمی و عملی را بکار برده که دریا را با قطره و قطره را با دریا ره نموده
الحق جزرا با کل نسبتی است بزرگ یعنی ذخیره که از انواع جنس و فصل

و باب و مثال علی سبیل کلی بالا مال است همچنان بمقابله او این جریده را
با هر واحد نسبت تساوی پیدا نه غلط کردم بل ترجیح مزید مؤید انمود
که بعض فوائد عجیبه و نکات غریبه که اکثر کتب مطوله از و شعرا بل بمصلحتی در
بطون فکر حضرت مصنف مهیا بود از شغف دل مثال در یتیم از سینه صدف
برون کشیده و درین سلک آویزه گوش بداین خست ساگردن منت نهادن بست
وزبان شکوری کشادن فجزاه الله خیر الجزاء مآلا حیثم از ارباب کرم
آندارم که اگر ازین گلدسته تازه بهار مشام جانرا معطر کنند و بهمراهی
مصنف این عاجز تبه کار مستمند مغفرت کردگار را نیز بدعای خیر یاد فرمایند
که غرض اصلی همین است ؎ برکریمان کارها دشوار نیست +

وآخر دعوٰنا ان الحمد رب العٰلمین

الملتمس خادم الاماثل محمد یوسف خان عفی عنه

برای سند تمغی که این کتاب بطبع مطبع صدیقی است سطر عنوان لوحش متضمن ماده تاریخ نوشته

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى رَسُوْلِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ ط

امّا بعد چون جناوم دعاگوی اسمعیل بن احمد بن الحسین الجرجانی از جمع کتاب ذخیرۀ خوارزمشاهی فارغ شده بر زبان عالی خداوندزاده امیر الاصفهسلار الاجل السید العالم العادل بهاء الدین عمدة الاسلام علاء الدولة ضیاء الملة نجم الامة مؤید الملک تاج الملوک والسلاطین نظام المعالی قزل ارسلان ابو المظفر اتسز بن خوارزمشاه حسام امیر المؤمنین حص ل شد ولته رفت که کتاب ذخیره کتابی بزرگ است کتابی بایستی مختصر که هر وقت در دست توان گرفتن و مطالعه کردن و در سفر و حضر با خود داشتن بحکم فرمان مبارکی لفظ عالی زید علوه این مختصر آغاز کرده شد

چنانچه همه بابها آن مختصری مشتمل است بر نکتهای بسیار و فوائدی که بیشتر کتابهای
بزرگ از ان خالی است و اهل فضل و ارباب صنعت را مقصود آن نکتها باشد و از بهر
آنکه علم طب دو بخش است علمی و عملی و بخش علمی را فروع بسیار است اما آنچه از یاد کردن
چاره نیست درین مختصر دو نوع است یکی تدبیر حفظ الصحة یعنی نگاهداشتن تندرستی
دوم تقدم المعرفة یعنی شناختن احوال که بر بیمار پدید آید و بدان درازی
و کوتاهی و امیدواری و نومیدی از و معلوم شود و بدین سبب این کتاب دو بخش کرده شد
علمی و عملی ازین کتاب دو مقاله نهاده آمد یکی در تدبیر حفظ الصحة دوم در تقدمة المعرفة

مقاله اول در تدبیر حفظ صحت

و آن شانزده باب است باب اول در
تدبیر هوا باب دوم در تدبیر فصلهای سال باب سوم در تدبیر شهر و مسکن
باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن باب پنجم در تدبیر غذا باب ششم
در تدبیر آب باب هفتم در تدبیر شراب باب هشتم در تدبیر خواب و بیداری باب
نهم در تدبیر حرکات و سکنات باب دهم در تدبیر استفراغ بداروی مسهل باب
یازدهم در تدبیر استفراغ بداروی قی باب دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت باب
سیزدهم در تدبیر استفراغهای دیگر باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفسانی

باب پانزدهم در تدبیر پیران باب شانزدهم در تدبیر مسافران

مقاله دوم در تقدمة المعرفة

و آن هفت باب است باب اول در شناختن بیماری باب دوم در شناختن نضج باب سوم در شناختن بحران باب چهارم در شناختن نشانهای سلامت باب پنجم در شناختن علتها که بعلت دیگر زائل شود باب ششم در حالها که پدید آید و نشان بیماری باشد باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و بخش عملی هفت مقاله آمد اول در وصیتها که طبیب را در علاج گوش بدان باید داشت دوم در علاج بیماریهای اندامها از سر تا پا سوم در علاج تبها و حصبه و آبله و مانند آن چهارم در علاج آماسها و ریشها پنجم در علاج شکستگی استخوان و از جای بیرون آمدن بندها ششم اندر پاک داشتن بشره و ظاهر تن که اطبا آنرا زینت خوانند هفتم در علاج زهرها و این مختصر در دو جلد نهاده شده بر قطع مطول تا پیوسته با خود هر موزه توان داشتن و بدین سبب این مختصر را خفی علائی نام کرده شد و از ایزد تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد

✣ ✣ ✣ ✣ ✣

مقاله اول از بخش نخستین اندر تدبیر حفظ الصحه

واین شانزده باب است باب اول اندر تدبیر هوا اسباب تندرستی و بیماری
شش نوع است که طبیبان آنرا اسباب ستّه گویند و آن هوا است و حرکت
و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتقان و اعراض
نفسانی نوع اندر تدبیر حفظ الصحه تدبیر این سببها واجب است از بهر آنکه هر
این سببها چنان باید که شاید چندانکه باید و آن وقت باید که سبب تندرستی باشد
و هرگاه بر خلاف این باشد سبب بیماری گردد و از این سببها هیچ سببی نیست به مردم
نزدیکتر و با او ملازمتر و تن او بدان محتاج تر که هوا است از بهر آنکه قوام همه تن
بسه قوت است طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش نتواند کرد مگر
بمیانجی روح و ماده روح هوا است که مردم آنرا نفس میگیرد و بدین سبب نزدیکتر از همه
چیزها که بیرون تن حیوانست هوا است که باندرون و بیرون او رسنده تر است
و اگر چه هوا گرمتر است این هوا که نزدیک ماست بقیاس با مزاج روح حرارت
غریزی سرد است و آن هوا که بدم زدن ما بحرارت غریزی رسد و با روح
بیامیزد گرم شود و بسوزد و اگر بدم زدن دیگر از روح جدا نگردد مزاج روح

از اعتدال بگردد و ہرگاہ کہ بدم زدن دیگر از روح جدا شود و مزاج راست بود و ہوا تازہ اندر آید مدد روح گردد و دور حتے از آن ہوا تازہ بروح رسند بدین سبب روح را از ہوا منفعت عظیم حاصل شود و دلیل بر آنکہ آن ہوا کہ نزدیک ما است بقیاس از مزاج روح سرد است آنست کہ ہرگاہ از گرمای گرم ہوا را بجنبانیم خنکی ہوا بیابیم از بہر آنکہ آن ہوا کہ مماس پوست ما است و ساکن است اندر مدت سکون از پوست ما حرارتی یافتہ است و کیفیت آن ہمچون کیفیت پوست ما گشتہ و حس لمس را از چیزی خبر نباشد کہ مانند اوست و ہرگاہ کہ ہوا را بجنبانند آن ہوا کہ مماس پوست ما است دور شود و ہوای تازہ مماس گردد و پوست ما از کیفیت آن ہوای تازہ خبر یابد و باید دانست کہ این ہوا کہ نزدیک ما است ہوای محض نیست لیکن بہ بنجار ما و دود باد و غیر آن آمیختہ است و از ہر چیز اثر پذیرفتہ و ہمچنین در ہر فصلے از فصلہای سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل گیرد و بہتر آن باشد کہ ہر فصل لطبع خاصہ خویش باشد و ہرگاہ کہ فصلہا از طبع خاصہ خویش بگردد سبب بیماریہا گردد و بہترین ہوا ہوائی باشد کہ از بخار دریا و دیگر آبہا و بخار مرغزارہا و بیشہا و نباتہا و از درختان بد چون بید انجیر و

انجیر و جوز و چون بخار پالیزتره که در وی کرنب و باقلا و سیر و جرجیر باشد و از بوی آبک و گلخن و عفونتها دور باشد و در میان درختان انبوه و دیوارهای بلند نباشد و از جانب شمال کشاده باشد و اندر تابستان غبارناک و اندر زمستان نمناک نباشد و حرکاتش معتدل بود و بباید دانست که هوای گرم تن را لاغر کند و رنگ روی را زرد کند و تشنگی آرد و دل را گرم کند و قوتها را ضعیف کند و اندر رطوبتهای فربه و عفونت پدید آید و مردم سرد مزاج و خداوند بیماریهای سرد را سود دارد و رطوبتها را تحلیل کند و مسام بگشاید و هوای سرد اندر بیشتر حالها مردم تندرست را سود دارد و مادتها غلیظ کند و فرود آرا ماند بدین سبب آماسها و جراحتها کمتر باشد لیکن زکام و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت گردد و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک بضد این باشد و هوای غلیظ هوائی باشد که اندر وی ستارهای خرد اندر شبهای تاریک پدید نباشد و دم زدن در وی بسخوش نباشد و هوای نمناک زیان کارتر از هوای غلیظ باشد و هوای خانه گران تر باشد از هوای صحرا هرگاه که هوا بد شود و بخارها بد باد و بباسیر و آنوقت هوای خانه بهتر باشد از هوای صحرا هرگاه و با تولد کند

بخار عنبر و عود و کندر و مصطکی و صندل و سعد و لادن و قسط و لاجورد و چوب
سرو و چوب گز و بادام تلخ سود دارد و اصلاح هوا کند و سرکه اندر خانه و حوالی
خانه پراگندن سود دارد خاصه که اندکی انگوزه در وی حل کنند باب دوم اندر

تدبیر فصلهای سال و طریق اصلاح هوای وبائی

اما در فصل بهار
مادتها که در زمستان در تن مردم گرد آمده باشد و فسرده پیش از آنکه بحرارت
تابستان گداخته شود و منبسط گردد کم باید کردن بدو وجه یکی آنکه طعام
کمتر و لطیف تر خورد و معده را از طعام لطیف پر نکند و هر بار پیش از طعام اندک
ریاضت کند و از طعامهای گرم تر چون رشته و تیهاج و گوشت بسیار و از شراب
و طعامهای تلخ و شور پرهیز کند وجه دوم آنکه استفراغ کند تا ماده کمتر شود
و اولیتر استفراغی در فصل بهار استفراغ خون باشد و در فصل تابستان ریاضت
و طعام و شراب و جماع کمتر کردن و آسودگی گزیدن و شربت و غذا را میل بخنکی
داشتن و کسانیکه قی توانند کردن قی کردن چند نوبت خوب است و مسهل قوی نشاید
خوردن آب میوها و آب لبلاب و خیارشنبر و شراب بنفشه و سفوف بنفشه کفایت باشد
صفت شربت بنفشه بگیرند بنفشه خشک هفت درم تا ده درم کوفته و بیخته با همچندان

شکر سوده بیامیزند و آب سرد بخورند و فصل تابستان پیران و خداوندان
مزاج سرد و بیماری سرد را سود دارد و در فصل خزان از گوشت صید و گوشت
قدید و از جماع و از چیزی که خشکی فزاید دور باشند و شب بر امتلاء معده نباید خفتن
و در جایگاه خنک نشاید خفتن و از گرمای نیمروز و خنکی بامداد خود را نگاه باید
داشتن و اندر آب سرد نشاید نشستن و در آخر فصل خزان استفراغ کردن بداروی
مسهل صواب باشد و قی نباید کرد و شراب کهن را ممزوج باید خوردن و در فصل زمستان
ریاضت بسیار تر و غذا بسیار تر میل باید کرد و اگر زمستان طبع زمستانی ندارد
غذا باندازه باید خوردن و ریاضت بیشتر علی الجمله در زمستان اسفیدباجات
و قلیهای خشک و کباب و مانند آن باید خورد و بدارچینی و کزدیا و غیر آن و شراب
صرف باید خوردن و هر کس در زمستان بیمار شود زود و استفراغ باید کردن از بهر
آنکه تا سبب قوی نباشد در زمستان عارضی پدید نیاید و استفراغ در زمستان
باسهال صواب ترست از آنکه بقی **باب سوم** اندر تدبیر شهر و مسکن هر مسکنی که افراشته
تر باشد هوا و نسیم آن خنک تر و بهتر و دم زدن در هوای آن آسان تر و هر
مسکن که نشیب تر باشد هوای آن گرم تر و گرفته تر و بخارهای آن بیشتر بود و دم زدن

در وی ناخوشتر و هر مسکن که از یک جانب آن کوه باشد و از یکجانب دریا هوای
آن تر باشد و زیانها بسیار دارد و پس اگر زمین آن صلب و خشک باشد و کوه آن
سنگ باشد مضرت آن کمتر بود و اگر کوه گل بود و زمین او رنجور باشد تری آن
زیانکارتر باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد عفونتها و بیماریهای او عفونی باشد
خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از
جانب جنوب بود و باد بیماریها در آن شهر بسیار شود و مسکنی که در میان شوره و گوگرد
باشد و نفط و مانند آن همه از اعتدال دور باشد و مسکنهای بیابانی درشت و
خشک باشد و مسکن دریائی تر باشد و مسکن کوهی خاصه کوهی که مقابل مشرق باشد
هوای آن درشت و مردم قوی و دراز عمر و درشت سخن بود و مسکنی که زمین آن
گل پاکیزه باشد هوای آن خوش و معتدل بود و مسکنی که در میان بطائح و بیشها
باشد بد بود خاصه که حشرات آبی و غیره بسیار تولد کند و مسکنی که بر ساحل دریا بود
هوای آن تندرست تر باشد از بهر آنکه دریا عفونت نه پذیرد و اگر بنیاد شهر افتاده
باشد و کسی خواهد که مسکن و بنیاد خویش را بر بنیاد نیک نهد تواند نهاد و آنچنان
باشد که خانه را بلند و هر خانه که دروی باشد روی سوی مشرق کند و گذر سوی

شمال را در وی کشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب در بیشتر خانها افتد وسقف خانه بلند کند و دریچهای فراخ باز گذارد باب چهارم تدبیر جامہ پوشیدن

هر جامه که مردم پوشد نخست جامه از تن مردم گرم شود پس مردم گرم شوند و جامه گرم جامه را گویند که مردم را گرمی بسیار تر از ان کند که از تن وی گرمی پذیرد چون جامه پشمین و پوستین و جامه خنک جامه را گویند که گرمی کم از ان باز که پذیرفته باشد و این جامه باشد متخلل که بخار تن مردم در وی جمع نشود و بدین سبب گرمی پیش از ان پذیرد که باز دهد چون جامه رهی کتان و مانند آن و جامه پنبه میان این و آن باشد و ابریشم از کتان گرمتر و از پنبه خنکتر و جامه نرم خاصه آنکه خمل و پرز دارد تن را گرم کند و جامه زمستان باشد و آنچه به تن بار گیرد چون کتان و آنچه قصارت کاو ر دارد جامه تابستان بود و جامه درشت تن را لاغر کند و پوست را صلب کند و جامه نرم ضد این باشد و سمور روباه مرغزی بیشتر گرم کند و پوست بره نیز گرم بود و حرارت سنجاب کمتر بود از بره و روباه و قاقم و سنجاب و نیک باشد بهم و حواصل کمتر از هر دو باشد بالجمله هر جامه بهار بیست باب پنجم اندر تدبیر غذا و معرفت آن غذای نیک چیزی باشد که در وی هیچ معنی وارد نباشد

چون تره و میوه و هرچه ازین نوع باشد اعنی از انواع میوه و تره آنرا غذای
دوائی خوانند و ازین نوع چیزها جز بر سبیل علاج نباید خورد و از بهر آنکه هرچه لطیف
کننده است خون را بسوزد و صفرا زیاده کند و هرچه غلیظ است تری و بلغم را افزاید
لیکن غذای نیک نان پاکیزه باشد از گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند بچه
تندرست و آسوده باشد و شیرینی ها که در خور مزاج هر شخصی باشد و بهتر و مانند تر میوه
بغذا انگور است و انجیر که تمام رسیده باشد و خشک شده اما انگور رسیده باید و چند روز
آونگ کرده (آویخته) و آنجا که خرما عادت است رطب باید و هرگاه از غذای نیک فضله از تن
پدید آید زود استفراغ باید کردن بطریقی که سهلتر باشد و عادت دارد و هرگاه که
از غذاهای دوائی چیزی خورده باشد بر عقب آن چیزی که ضد آن بود باید خوردن
تا مضرت آن بازدارد چنانکه اگر خیار و کدو و مانند آن خورند و از مضرت آن
ترسند مقداری سیر و گندنا و نعناع و مانند این بر عقب آن بخورند و اگر سیر و گندنا
و مانند آن خورده شود چیزی چون کدو و برگ خرفه و کوک و خیار بر عقب آن بخورند
و اگر طعام غلیظ خورده شود که از آن سده تولد کند چون هریسه پاچه و نان فطیره
و حلوای نشاسته بر عقب آن چیزی سده گشاینده خورند و لطیف کنند چون

انگاه که کبر بسرکه و پیاز بسرکه و ترب بسرکه و چغندر پخته و جگر دل خشک کرده و کلیه
مرد و سکنجبین خورد و طعام اندک خورد و اگر چیزهای تیز و شور خورده شود بر عقب
آن چیزی تر و لقمه خورد چون خیار و کدو و مانند آن و لقمه چیزی باشد که طعمی قوی
ندارد و اندر زمستان گوشت یخنی و بوارد و مانند آن نباید و اندر تابستان بوارد

نوع یازدهم

اولیتر و طعام بر شهوت صادق باید خورد و هرگاه شهوت صادق پدید آید در
طعام خوردن تاخیر نباید کردن و چنان باید که دست از طعام باز دارد که هنوز
شهوت باشد و پس از انکه طعام تمام خورده شد با طعام دیگر خوردن و معده را گران
کردن سخت بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید خوردن
و بسیار ریاضت کردن با تشنگی و پس از انکه از خواب برخیزند اندکی جوارش معتدل
موافق مزاج یا اندکی شراب صرف بباید خوردن و اندر طعام ترتیب نگاه باید
داشت هر چه نازکتر و لطیفتر بود و آشامیدنی باشد نخست باید خوردن مثلا
نخست شوربا باید آشامیدن پس ثرید پس گوشت و از پس تعب و رنج چیزهای نازک
چون شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خوردن از بهر آنکه معده گرم شده باشد
و چیزی نازکتر زود اندر معده گرم تباه شود و آنگاه اخلاط را تباه کند و کسی را

که غذاهای بد مگوار و بران اعتماد نباید کردن از بهر آنکه بروزگار خلطهای بد
تولد کند و بسیار شود و بسیار غذاها باشد که دران نوعی منفعت باشد و گروهی
با آن خو کرده باشند آن غذا ایشانرا بهتر از غذای باشد که دروی هیچ منفعت
نبود و با آن خو نکرده باشند و بسیار کسان باشند که غذای ایشان اگرچه نیک باشد ایشانرا
زیان دارد ایشانرا ازان غذا پرهیز باید کردن و چند گونه طعام مخالف در یکنوبت خوردن سخت بد باشد
و مدت دراز در یکنوبت طعام خوردن هم بد باشد از بهر آنکه لقمه نخستین هضم پذیرد و لقمه بازپسین از آن درنگ
افتد و هضم ناهموار شود و بهترین نوبتها اندر طعام خوردن آنست که در دو روز
سه بار طعام خورند یکروز بامداد و شبانگاه و یکروز نماز پیشین و هرکه دیگر بار روزی دو
طعام خوردن عادت دارد اگر یکبار اندازد ضعیف شود و اگر یکبار عادت دارد
پس دوبار خوردن آغاز کند هم ضعیف شود و کسلانی و امتلا تولد کند و کسی را که معده
گرم باشد بهترین آن باشد که بامداد چند لقمه نان با شراب غوره یا شراب انار یا شراب
آلو و مانند آن چیزی بخورد و پس بریاضت و حرکت مشغول شود و طعام باید که اندازه
خورد و اندک اندک چنین مردم چون گرسنه شوند صفرا در معده بسیار گرد آید و
چون طعام خورند طعام در معده ایشان تباه شود و هرگاه طعام تباه شود طعام

تباید خوردن و طبع را نرم باید کرد و معده را از آن پاک کردن باب گرم یا
بشراب آلو یا مانند آن چیزی و هر که از پس طعام بخواهد خفت لختی چند قدم بباید رفتن
بآهستگی تا طعام از فم معده فرود آید پس بخسپد و هر که اندر تندرستی چون طعام خورد
گرم شود ویرا چندان طعام که کفایت باشد بیکبار نشاید خورد و بتفاریق باید خورد
و هر که ریاضت کمتر کنند و مردم پیر که قوة ایشان ضعیف شده باشد طعام کمتر و
لطیف تر باید خوردن و از جرم گوشت دست کشیده باید داشتن و بمرقه قناعت باید
کردن خداوند صفرا را غذاهای سردتر باید خوردن چون کشک جو و قلیه کدو و
خیار و ماش مقشر با کدو و کوک و اشیای ترش چون غوربا و الوبا و دوغ با و زیربا
و غذاهای خداوند سودا باید که میل بتری دارد و اندک مایه گرم باشد چون زیرهبا و سفیدبا
و شوربای گوشت بره فربه و خایه مرغ نیمبرشت و مرغ فربه و آمبرود و مرطوب را
غذای لطیف و گرم باید خوردن چون نخود آب و سفیدبا خاصه بگوشت گنجشک و کبک
و تذرو و بط فربه و توابل او دارچینی و زیره کرمانی و کرویا و صعتر باشد و مرطوب
را خاصه قلیه آبکامه و صعتر و اندکی سیر و مغز جوز و قلیه خشک از سرخی گوشت که سفیدی
از وی جدا کرده باشند و بروغن جوز بریان کرده یا بروغن زیت و روغن مغز زرد آلو

و غذا ہای لطیف تندرستی را بہتر نگاہدارد و فضول ازان کمتر افزاید و قوۃ
بیشتر دہد و غذا ہای غلیظ قوت بیشتر دہد و ہرکہ غذای غلیظ از برای قوۃ
خورد بر اشتہای صادق باید خوردن و کمتر باید خوردن تا نیک ہضم پذیرد و قوۃ
افزاید و غذا ہای خشک چون کاورس و عدس و گوشت نمکسود و شہوۃ طعام ببرد و لون
بشرہ تباہ کند و طبع خشک آرد و غذا ہای چرب کسلانی و سستی آرد و ترشی ہا
اعراض پیری پدید آرد و نیز خشم را زیان دارد و مضرت ناگواریدن گوشت نان
کمتر باشد از مضرت ناگواریدن گوشت و بسیار غذا ہا باشد کہ در یکدیگر و یکنوبت بہم
نشاید خورد چون و نیم باد غورہ با و ہیچ دارد و پس از انار ترش و شفتالو و آلو و زرد آلو
نشاید خوردن و کریچ با چیزی کہ از سرکہ سازند نشاید خوردن و سکباج و
غورہ باج با ماہی شور و گوشت نمکسود نشاید خوردن و کبوتر بچہ و سیر و پیاز و خردل
بہم نشاید خوردن و گوشت نمکسود و سرکہ و شیر بہم نشاید پختن و گوشت مرغ بہم آب
نشاید پختن و از پس ہیچ میوہ تر آب یخ نشاید خوردن و انگبین و خربزہ از پس یکدیگر
نشاید خوردن و شیر و پیاز یکجا نباید خوردن و گوشت بریان کہ از تنور بر آید نشاید
پوشید و اگر پوشیدہ باشد نشاید خوردن و بسیار خوردن پیاز کثیف و سر گشتن آرد

و شیر و شراب خوردن اندر یکروز نقرس گردد و از پس فصد و حجامت چیزهای
شور خوردن گر و بهق آرد و سرکه اندر چیزی که مس ارزیز باشد نشاید داشتن و
روغن و شیر در ظرف مس و روئین نشاید داشتن و ماهی تازه و شیر و پنیر و خایه مرغ
بیکجا نشاید خوردن و باقلا و جغرات بیکجا نباید خوردن باب ششم اندر تدبیر آب
آب خالص سرد و تر است و باشد که بسبب نزدیکی آتش یا گرمی هوا گرمی عرضی در وی
پدید آید نه آنکه چیزی گرم با وی بیامیزد و همچنین بسبب سردی هوا سردی عرضی
پذیرد و لیکن آنکه چیزی سرد با وی بیامیزد و هرگز گوهر آب خشکی نپذیرد مگر آنوقت که
بفسرد و هرگز گوهر آب تری او فسردنی نپذیرد از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر گردد
پس فعل خاصه آب تر کردن است و اگر گرمی کند یا خشکی کند بسبب چیزی زمینی کند که
با وی بیامیزد یا بسبب کیفیتی عارضی که پذیرفته باشد و آب باران تری فزون
تر از آبهای دیگر کند و باران زمستانی خالص تر از باران تابستانی باشد از بهر آنکه
حرارت هوا اندر زمستان ضعیف باشد و بخارهای غلیظ نتواند کشیدن و بخارهای شور و خشک
و غبار را نباشد یا کمتر باشد و باران تابستان بر ضد باران زمستان بود و
باران بهاری میان این و آن بود و آب باران اگرچه سخت نیک بود زود

متعفن شود از بہر آنکہ لطیف است و لطیف زود تر اثر پذیرد و اگر بپزند دیر تر اثر پذیرد
و یخ کہ از آب نیک فسردہ باشد و بر زمین پاک آمدہ باشد فرقی نیست میان یخ و برف
کہ این را در آب افگند و یا از بیرون آب را بدو سرد کنند و آب سرد خداوند درد
عصبہا و بندہا را زیان دارد و آب دریا و آب شور مردم را لاغر کند و خداوند
بیماریہای سرد و تر و خداوند نقرس و رعشہ و استسقا و فالج را سود دارد و خداوند
دبلہا و نقرس بلغمی را در وی نشستن سود دارد و اگر آب خوش را نمک در افگند
و در آفتاب نہد یا باتش بپزند فائدہ آب دریا دہد و اندر چشمہ گوگرد نشستن و
آب آن خوردن خداوند ریش گردہ و مثانہ را سود دارد و اگر پنج استار گوگرد
فارسی کوفتہ اندر صرہ بستہ در مقدار سی من آب بپزند تا یک سیر از وی برود
و بپالانید فائدہ آب گوگرد دہد و آب شور خوردن خون را تباہ کند و خارش
آورد و نخست اسہال آورد و پس طبع را خشک گرداند و آب تلخ ہم اسہال آورد
و از آب تیرہ شد و سنگ مثانہ و گردہ تولد کند و آب گرم طعام را بر سر معدہ
آورد و تشنہ را ہیچ خورسندی ندہد و آب سرد باعتدال ہمہ تندرستان را سود
دارد و معدہ را گرم کند ہمچون گوارش باشد و لیکن مر اینجا ہی ہوای خنک باشد و نخاع

از دماغ باز دارد و عفونتها را دفع کند و نگذارد که خون تباه شود لیکن آنرا که
باید که باده پخته شود زیان دارد و آب گرم سرگشتن آرد و اگر سخت گرم باشد
بادها را بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی دروغ را باطل کند و معده را بشوید
و خداوند نزله و مالیخولیا و درد چشم را سود دارد و ادرار حیض براند و آب چاه
و کاریز قیاس آب جوی بد باشد و آب جوی با آب چاه بهم نشاید خوردن و آمیختن و
آب ایستاده خاصه که در میان درختان باشد یا نیستان سخت بد باشد سپرز را بزرگ
کند و همه حشا را زیان دارد و باشد که باستسقا کشد و خصلتهای بد بسیار دارد و
آبهای بد را باصلاح توان آوردن بتدبیرهای بسیار و آسان تر و بهتر آنست
که آب را با خاک پاکیزه بیامیزند و بجنبانند و بنشانند و کمتر آنست که بپزند و بنشانند
و آب غلیظ با شراب نشاید خوردن و با شیر نیز نباید خورد و آب شور با سرکه و سکنجبین
و اگر چیزی قابض چون خرنوب و حب الآس و زعرور در وی افگند یکشبانه روز مضرت
آن باز دارد و آب زاک با شراب یا چیزی چرب خورند طبع را نرم گرداند و آب
تلخ با چیزی شیرین یا چیزی چرب خورند و آب تیره با سیر باید خوردن و ترب و
همه آبهای مخالف پیاز است خاصه که بسرکه پرورده باشد و با آب ایستاده هیچ چیز

نشاید خوردن چیزهای خنک باید خورد و آنجاکه آب اندک باشد و روزگار گرم
باشد آب را با سرکه بیامیزد و تشنگی کمتر آورد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه بیامیزند با آب
کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نشاید خوردن و اگر کسی را صبر نباشد اندکی
آب سرد بخورد و هر چند سردتر تشنگی بهتر نشاند و صبر کردن بر تشنگی مرطوب و مبرود
را سود دارد و محرور را زیان آورد و آب خوردن نباشتا و از پس گرمابه
زیان دارد و اگر کسی را آب خوردن نباشتا صبر نباشد آب با شراب ممزوج کند
تا زیان کمتر آورد و اندر زمستان آن شراب که با آب ممزوج کنند و نباشتا
بخورند گرم باید کرد و اندر تابستان سرد باید و آب خوردن بشب که از خواب
بیدار شوند زیان دارد خاصه اگر حاجت صادق نباشد لیکن محرور و مخمور را زیان
کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد لختی در دهان نگاه
باید داشت پس فرو بردن و اگر تشنگی در روغنی غلبه دارد صبر باید کردن و خفتن
تا طبیعت اندر خواب آن ماده را که تشنگی می آرد بپزاند و تحلیل کند و اگر به تشنگی
دروغی آب خورده شود تشنگی زیاده کند از بهر آنکه ماده بد دیابد و قوی تر شود
و تخم بادیان و آب بادیان این تشنگی را زائل کند باب ششم اندر تدبیر شراب

اگرچہ دین اسلام شراب را حرام کردست الیکن چون در ملت ہای دیگر مباح بودہ است
و طبیبان سود و زیان آن در کتب آوردہ اند و بعضی مخالفان دین لذت
و ضرر و منفعت آن میطلبند و از انجا کہ طریق طب است منفعت و مضرت آن باز
نمودہ می آید اما منافع شراب آنست کہ مزاج و حرارت او مناسب حرارت
غریزی است کہ تن مردم بدان زندہ است بدینجہت حرارت غریزی را بیفزاید و
طعام را نیکو ہضم کند و خلطہای خام بپزاند و بگداز د و پس بعضی باسہال و بعضی
با درار و بعضی بعرق و بعضی بقی دفع کند و بدین سبب کہ ہر کہ شراب خوردن
عادت دارد ہر گاہ کہ دست ازان کوتاہ کند ہضم او تباہ شود و حرارت غریزی
ضعیف شود و ہمہ قوتہا در اندامہای او ناقص شود و خلطہای کہ بعرق و
اسہال و قی و ادرار دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار گرداید و بیماریہای گوناگون
تولد کند و منافع دیگر آنست کہ رنگ وی را برافروزاند و قوت روح و
قوت اندامہا را مدد کند و رگہا را از اخلاط بد بشوید و شہوت کلبی ببرد و قولنج
و سدہ ہا بکشاید و رگہا را فراخ کند و غذا را بتمام تن برساند و بدین سبب ناقہ
را فربہ کند و خواب خوش آورد و پادزہر زہرہای سرد است چون افیون و شوکران

و مانند آن و کژدم زده را شراب قوی گرم کرده سود دارد و امّا این منفعت با آنگاه
دارد که بوقت و اندازه بکار برد و هرگاه که از اندازه بگذرد همه مضرت است
از بهر آنکه منفعت بزرگتر اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه
بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را
غذاست و غذا پذیرنده آنگاه قوی باشد که غذا از اندازه قوۀ او باشد چون
غذا فزونتر شود قوۀ غاذیه و هاضمه از تصرف کردن در آن عاجز و قاصر آید تا جای
غذا پذیرنده ضعیف گردد و حال حرارت غریزی با شراب بسیار همچون حال آتش
اندک بود که هیزم بسیار بر وی نهند تا چنانکه آتش اندک که از فروزانیدن بسیار هیزم
بر وی نهند عاجز آید و فرو میرد حرارت غریزی همچنان از هضم شراب بسیار عاجز
آید و ضعیف گردد و بدین سبب است که هر که افراط کند بیم بود که بمفاجات میان شراب
بمیرد و از بهر آنکه شراب زود با خون بیامیزد و هرگاه بسیار خورد همه رگها و اندامها
چون جگر و شش و دل پر شود و هوا را که بدو روح است گذر نماند در حال بمیرد
در مفاجات و این معنی البشرحی تمامتر اندر ذخیره خوارزمشاهی یاد کرده ایم
و از مضرت های دیگر وسواس است و مالیخولیا و غفلت و کند فهمی و رای ناصواب

وخیرگی چشم و تباه شدن حاستها و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی و سکته
و خناق و رعشه و نقرس و فالج و سرسام و هذیان و دیوانگی و تپهار محرقه و استسقاء
و چگونگی تولد این علتها در ذخیره یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باشند که هرگاه
قدحهای بزرگ خورند دیر مست شوند و اگر قدحهای کوچک خورند زود مست شوند از بهر
آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بخار نتوان انگیختن و چون بخار
شراب بدماغ بر نشود دیر تر مست شوند و از قدح کوچک بخار زود تر تواند انگیختن
بدین سبب دماغ زود تر از بخار شراب ممتلی گردد و زود مست شود و بباید دانستن
که محرور را شراب سفید و رقیق موافق تر باشد و اگر شراب قوی را اندک کعک کوفته
بسحکا تند رقیق شود و بجای آب باشد خاصه اگر ممزوج کنند و شراب زرد قوی
تر باشد و هرچه رنگین تر و قوی تر پیران و مرطوبان را شاید و شراب انگور سیاه بسیار
غذا دهد لیکن حرارت او کمتر از شراب زرد باشد خاصه شرابی که رنگ آتش دارد
و شرابی که طعم و بوی او ضعیف باشد محرور را شاید لیکن از معده دیر بیرون شود
و شراب خوشبو را شراب ریحانی گویند غذا دهد خفقان و غشی را موافق باشد و شراب
ناخوش بوی دماغ را زیان دارد و اخلاط بد افزاید و شراب شیرین تن را فربه کند

و آواز صافی کند لیکن تشنه آرد و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان کند و شراب
رقیق زود تر برگها گذرد و بدماغ رسد و زود تر مست کند و ادرار بیشتر کند
و شراب غلیظ ضد این باشد و شراب خام ناجوشیده آهستگی و هوشیاری زود تر باشد
و نشاط زیاده کند و خون را صافی کند لیکن بوی و ناخن از مداومت آن ناخوش
شود و دماغ را تری فزاید و شراب جوشیده آنچه تلخ باشد گوارنده تر باشد و
هشیاری از وی دیر تر باشد و خمارش قوی تر باشد و نشاط از وی همچون نشاط
شراب خام باشد و شراب جوشیده شیرین سنگ و ریگ اندر مثانه و گرده پدید آرد و باشد
که باستسقا ادا کند و شراب مویزی را حرارت و رطوبت کمتر از انگوری باشد و غذا کمتر
دهد و نفخ کند و کسانی را که مزاج ایشان سرد و خشک باشد نشاید و پیران را بدین
سبب نشاید و انواع شرابها که از گرنج و کاورس و غیر آن کنند آنرا از جملهٔ شراب
نشمرد و فعل و منفعت شراب از آن نیاید جز آنکه دماغ را ممتلی کند و شراب کهن
حکم دارو دارد و شراب نو تمام نارسیده جگر را زیان دارد و باشد که اسهال
کبدی آرد و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از غوره و ریواج و مانند آن باید ساخت
و نقل انار و ترشی ترنج و هر که شراب او را درد سر آرد نقل آبی و انار باید خورد

و در میان هر دو سه پیاله اندک آب سرد خوردن تا قوة شراب از دماغ باز دارد
و هر که معدهٔ او گرم و ضعیف باشد نقل حب الآس و آبی ترش باید خورد و اگر معده
سرد باشد نقل کمونی و سعد و قرنفل و پوست ترنج باید و اگر کسی را در میانه شراب
قی و منش کشتن رنجه دارد نقل زیره و نمک کند و پوست بیرون پسته اندر دهان
نگاهدارد و چون قی فرونشاند و شراب شتا دماغ و عصب را زیان دارد و تشنج
آورد و خرد را زائل گرداند و مستی متواتر مزاج جگر و دماغ تباه کند و بیماریهای
عصب آورد و بیم سکته و مفاجات باشد و کودک نارسیده را شراب سخت زیان دارد
زیرا که حرارت غریزی را ضعیف کند و تحلیل کند و کسیکه خواهد که از مستی زود
هشیار شود سرکه با آب بیامیزد و مقدار سه پیاله بخورد و دوغ ترش و برف
گداخته خورد و کافور و صندل ببوید و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و کسی اگر
خواهد زود مست شود تا عضوی را بدستکاری علاج کنند بذر البنج و قشور بیروج
اندر آب بپزند تا آب سرخ شود و با شراب بیامیزند و بدهند تا بخورد و هر که خواهد
شراب بسیار خورد و دیر مست شود اگر محرور باشد آب درخت رز که انگور آن سفید باشد
و آب انار ترش از هر یکی مثلا ده درم یا پنج درم سرکه بیامیزند و یک اوقیه بدهند و اگر

سیر و باشد سداب خشک و زیره و نمک را بسایند و برابر بوزن راست کنند و
و آب برچکانند و قرص کنند و خشک نمایند و هر ساعت نان بدان خوش کنند

باب هشتم در تدبیر خواب و بیداری بهترین وقتی خواب آن وقت است که طعام
از قسم معده فرو گذرد و در قعر معده آید و قوت هاضمه آنرا تصرفی تمام کرده
باشد و معده خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر کند
و خواب روز بیماریهای رطوبی و نزله آرد خاصه اندر زمستان و رنگ روی را تباه کند
و تن را سست کند و کسلانی و سقوط شهوت آرد و زیانکارترین چیزی خداوند مزاج سرد
را بسیار خفتن است و کسانی که خفتن بروز عادت دارند بتدریج از آن عادت
بباید گشتن و خواب روز بجای خواب شب بایستد و روی را زرد کند و وقت خفتن
نخست بر پهلوی راست باید خفتن یکزمان پس بر پهلوی چپ باید گشتن و شکم را گرم
باید کردن و چیزی گرم چون سمور و مانند آن بر شکم باید نهادن و اگر بر شکم خسپد
صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند و به پشت باز خفتن زیان دارد
از بهر آنکه فضلهای دماغی که منفذهای ایشان سوی پیش است چون بینی و کام
بدین منفذها باید که فرود آید و بسبب باز خفتن به پشت بسوی پس سر میل کند

دل سینہ و عصب ہا فرود آید و نزلہ و سل و درد عصب ہا و فالج و درد پشت تولد
کند و از آنچہ اندر دماغ بماند کابوس و صرع و سکتہ تولد کند و بیخوابی و شب
ناخفتن گوہر دماغ را کمتر کند و طعام و شراب خام و ناگوارید بماند و قوت را اسقاط
کند و خواب بامداد زیان دارد بحکم آنکہ اندر شب غذا ہا ہضم یافتہ اند و معدہ
خالی گشتہ ہمچنان باشد کہ کسی بر گرسنگی بخسپد و آواز ہای پیوستہ و ہموار کہ
معتدل باشد چون آواز آب و آواز آسیا کہ سخت نزدیک نباشد و مانند آن
خواب آورد و ماندگی و رنج بیرون و مالیدن بسیار و شراب ممزوج
خواب آورد و کسی را کہ از بیخوابی رنج باشد نگذارند کہ تکیہ کند و چشم فراز کند
اطراف او ببندند و از اندک مایہ غنودنی کہ باشد باز دارند تا ماندہ شود
پیش او جماعتی بنشینند و سمر ہای گویند و کتابہا ہی بخوانند تا ملول شود و ناگاہ
از پیش او برخیزند و چراغ بردارند اندر حال بخسپد باب نہم در تدبیر حرکت
و سکون باید دانست کہ حرارت غریزی از سببہای بیرونی و اندرونی اثرہا
می پذیرد و اندک اندک تحلیل ہمی پذیرد و حاجت ست بدانکہ عوض آن باز
کنند تا نماند وی دہند ہم از گوہران و ہم حرارت کہ از اندرون و بیرون

بتن مردم رسد همه غریبست و از گوهر آن نیست و حرارتی که مدد آنرا شاید و از گوهر
آنست جز حرارتی نیست که از حرکت گوهر اندامها خیزد و از بهر آنکه چون مردم حرکت
کنند اندامهای او گرم شود و حرارت غریزی برافروزد و مددی یابد هم از گوهر
خویش و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ الصحة ریاضت است
از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله را که از غذای روز
گذشته در تن بماند آنرا بتحلیل دفع کند و بهترین وقتی ریاضت را آن وقت باشد
که طعام هضم شده باشد و طبع اجابت کرده رود و از فضله طعام خالی گشته
نخست که تدبیر ریاضت خواهد کرد بفرماید تا ویرا بمالند مالیدنی نرم و بتدریج
سخت نمایند و تا آخر سخت تر بمالند پس بریاضت مشغول شوند و چون از ریاضت
فارغ شوند دیگر باره ویرا بمالند مالیدنی نرم و در میان مالیدن دم چند بار
اندامها بکشایند و عصبها دراز کنند و نفس باز گیرند چندانکه توانند که تا فضلها
که بریاضت دفع نشده است بدین طریق دفع شود و مدة ریاضت چندان باید که
رنگ روی افروخته شود و حرکت بنشاط تواند و هرگاه که ماندگی پدید خواهد آمدن
و عرق آمدن گیرد چه از ریاضت باز ایستد و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد

و انواع ماندگیها که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوعست قروحی و تمددی و ورمی و گروهی دیگر گویند نوعی دیگر هست که آنرا تشنجی گویند اما قروحی ماندگی باشد که اگر دست بر وی نهند یا حرکتی کنند المی یابد چنانکه از قروح یابند و سبب آن فضله باشد رقیق و بسیار حرارتی قوی که اندامها گرم کند و گوشت و پیه بگدازد و اندر نواحی پوست پراگنده کند و اگر آن فضله بسیار تر باشد سرمای اندر پشت می یابد و اگر سخت بسیار باشد با لرزه و تپ کند علاج اندر آبزن نشستن باشد و مالیدن نرم بروغنهای کشاینده چون روغن بابونه و روغن بیخ خطمی و روغن شبت و گرمابه فاتر و طعام از چیزی که لطیف باشد چون فروج که بآب غوره و نلک و گشک جو پخته باشند و چون قلیه کدو و اسفاناخ و ماش مقشر و ماندگی تمددی چنان باشد که مردم پندارد که اندامهای او کشیده است و امتلا و حرارتی همی یابد از همه رگها و بندها و حرکت دشوار تواند کردن و سبب آن فضله باشد که اندر عضلها مانده باشد یا بادی علاج آن گرمابه باشد و آبزن و روغنها که در علاج قروحی یاد کرده آمد بکار داشتن و اگر آن ماندگی نه از ریاضت تولد کند از استفراغی چاره نباشد و ماندگی ورمی نوعی است که تن گرم باشد و رگها و عضلها ممتلی و اگر

دست بر سر وی نهند المی یابند چنانچه عضوی آماسیده باشد و سبب آن
همچون سبب تمدد وی باشد علاجش بسه چیز تمام شود امتلا را باستفراغ و کم خوردن
زایل کنند و حرارت را بشربتهای خنک تسکین دهند و امتلا عضلها را و الم
آنرا بگرمابه و آبزن و بروغنها علاج کنند و آسایش گزینند و ماندگی قشفی چنان
باشد که مردم پندارد که اندر اندامهای او خشکی است و سبب آن رنجی باشد که عرق
بسیار کند یا در هوای سخت گرم سفر و رنج در روزه و کم خوردن اتفاق افتاده باشد
علاج آن آبزن و گرمابه و روغنها مالیدن و شربت کشکاب و شکر و روغن بادام و
لعاب اسپغول و شکر و طعام یا چه اندر کشکاب پخته و فروج و مانند آن باب ۴ هم اندر
تدبیر استفراغهای بجای آرد و ماهی مسهل باید دانست که مردم تندرست را و کودک را
و پیر را و مردم خشک را و لاغر را و کسی را که گوشت عضلهای شکم او اندک باشد و کسی
را که قوت ضعیف باشد و کسی را که معده یا دل ضعیف باشد و کسی را که عضلهای
زبان ضعیف باشد چنانکه بعضی در سخن سین را تا گوید و کسی را که در تن او خون بسیار تر
از خلطهای دیگر باشد این چندین گروه را که یاد کرده آمد داروی مسهل نشاید خوردن
و نیز اندر فصل گرما و فصل سرما نشاید خوردن خاصه در گرما بست روز پیش از

از برآمدن شعرای یمانی و بست روز پس از برآمدن او هیچکس را داروی
مسہل نشاید خوردن و فصد و حجامت نشاید کردن مگر که ضرورتی باشد
عظیم انگاہ فصد کنند و شرطہای احتیاط و تسکین بجا آرند و مباشرت نیز نباید
کردن خاصہ در ایام باحور و اول باحور نوزدہم روز باشد از ماہ تموز و کسی را
کہ شادی بزرگ یا غمی بزرگ رسد یا مہمی و اندیشہ بزرگ دارد داروی خوردن نشاید
و خوردن مسہل بسیار عادتی است ناپسندیدہ تن را ضعیف کند و کسی کہ داروی
مسہل خوردن آزمودہ نباشد طبیب را نشاید کہ او را داروی مسہل دہد و صواب
آن باشد کہ بغذای لطیف و اندک تدبیر او کند یا اگر چارہ نباشد داروی لطیف
دہد و مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزندہ بیشتر از ان استفراغ کند کہ
داروی تیز و داروخوار باید کہ نخست تن را براز دہ دارو خوردن کند تا مقصود
حاصل شود بی مشقتی و آنچنان باشد کہ چند روز چیزی کہ احشا را ضعیف کند
نخورد و معدہ را مراعات کند و گذرہای دارو را کشادہ و طبع را نرم کند و خلط را
بزاند پس مسہل خورد و آن ساعت کہ مسہل خورد باید کہ طعام ہضم شدہ باشد و
ہنوز شہوت طعام دیگر پدید نیامدہ باشد و دارو نخست شیرین نباید تا معدہ آنرا بعنف

حاشیہ: شعرای یمانی ... ستارہ ایست ... سرخ رنگ ... باحور ... روزہائی ... تموز ... گرم ترین ... روز ... عربی ...

غذا قبول نکند و بهضم آن مشغول نشود و خفتن پس از آنکه دارو خورده باشد
نشاید و اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد تا دارو کار بهتر کند و
چون در کار آمده باشد اگر بخسپد باقی فعل دارو باطل شود و اگر دارو نرم و
لطیف باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد دارو اصلا کار نکند یا کمتر کند و آب گرم
خوردن پس از داروی مطبوخ قوت دارو را ضعیف کند و از پس حب های
قوی اگر در کار آن تقصیری باشد آب گرم شوربا ولیکن تازه و آنرا دفع کند و
اگر یکدرم مصطکی سوده با اندکی شکر خورد دارو را یاری دهد تمام فرود و دفع کند
و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نباید خوردن و اگر معده صفراوی باشد
و صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو برمانی اندک لقمه چند نان در شراب ترید
کنند و بدهند یا شربتی از سکنکبین یا آب انار و اگر کسی را بفصد و اسهال هر دو هم
حاجت آید نخست نگاه باید کرد اگر اخلاط گرم است نخست فصد کنند و اگر اخلاط بلغمی
است نخست مسهل خورد و اگر کسی را دارو کار نکند و تا سه روز آرامی تمد و درد اعضا پدید
آید تشنجی یا حقنه بکار دارند یا دو مثقال مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم بیا
دهند تا دارو را دفع کند و اگر رگها ممتلی باشد و چشمها بیرون خیزد رگ باید زدن

وبسیار باشد که آب سیب غشیانے راکه از دارو باشد زایل کند و دارو درا
درکار آرد و اگر نیز این اعراض تولد نکند چون اجابت نیفتد هم فصد باید کرد
اگرچه پس از دو روز یا سه روز باشد و هرگاه که دارو کار تمام نکند و تن از آن
ماده که مقصود باشد پاک نشود گرمابه بکار باید داشتن چند روز تا ماده که بجانب
روده ها میل نکرده است و بسوی پوست میل داشته باشد بعرق دفع شود و اگر از
گرمابه لذت می یابد نشان آن باشد که ماده دفع میشود و اگر لذت نمی یابد و تا
دروی باید می آید در حال بیرون آید و بشربت و غذاهای موافق تدبیر کند
وچون از دارو فارغ شد از همه چیزها که آن احوال مردم بگرداند چون شادی بزرگ
و غم بزرگ و جماع و خشم عظیم و مانند آن خویشتن را دور باید داشتن و طعام اندک و
لطیف باید خوردن پیش از طعام سرد و را و مرطوب را تخم ترب تیز که از اسپندان
گویند و حب الرشاد باید خوردن اندر جلاب محرور صفراوی را اسپغول و معتدل المزاج
را تخم شاهسفرم و اگر کسی سخت محرور بود اسپغول را بروغن گل چرب کند پس در جلاب
کند و کسی که سخت سرد باشد حب الرشاد بروغن زیت چرب کند و شراب خوردن
پس از دارو بیم باشد که تپ آورد و بیم باشد که اضطرابی آورد و اگر دارو اسهال

فزون از اندازه کار کند شیر تازه دهند تا تیزی و قوت دارو از رود تا باز
دارد و اگر تخم لسان الحمل اندر شیر بجوشانند و بدهند در حال باز دارد و اگر
تب آمده باشد اسپغول و گل ارمنی و صمغ عربی بروغن گل چرب کنند و با شراب آبی
یا شراب مورد بدهند و تریاق فاروق و فلونیا اسهال باز دارد و هرگاه که اسهال
چندان شود که فواق پدید آید اسپغول بروغن گل چرب کرده با آب سرد بدهند و
اطراف بربندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و اهل تنعم و ملوک و کسانیکه دارو دشوار
خورند تدبیر ایشان لطیف باید ساخت اما خداوندان معده ضعیف و گرم که با ستفراغ
محتاج باشند بگیرند سقمونیا مقدار یک شربت و اندر جلاب خام حل کنند و آبی یا سیب ترش
شیرین پاره کنند و بسر کارد بیازنند و اندرین جلاب نهند یک شب تا ازین جلاب لختی اندر
خویشتن خورد و آن آبی برچینند بسر خلال و بدهند و آن جلاب بگذارند تا منفعت
سقمونیا باشد و مزه دارو ندهد اما اگر مقدار سقمونیا زاید از یک شربت کند تا آنچه آنرا
باز ستانند بمقدار شربتی باشد صواب بود و اگر با ستفراغ صفرا و رطوبت حاجت آید
تربد سفید تراشیده نیم کوفته بگیرند یک درم یا بیشتر بحسب قوت و طبع خورنده دارو و اندر
صد درم آب بجوشانند تا به نیمه باز آید بپالایند و مقدار حاجت از سقمونیا درین آب

حل کنند و مقداری شکر سوده درانگنند و یکشب بنهند پس آن نی یا سیب پاره کنند و بیازنند و دران آب اندازند و یکشب بنهند و بامدا د آن نی یا سیب بدهند مقصود حاصل شود صفت مطبوخی که خداوند نزله را سود دارد بنفشه خشک پنج درم بیخ سوسن آسمانگونی شکوفته ده درم اندر نیم من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بست مثقال شیرخشت یا ترنجبین درو حل کنند و بپالایند این شربت بود صفت حب لطیف بنفشه خشک ده مثقال رب السوس یکدرم عسل فلوس خیارشنبر چندانکه بدان بسرشند و حب کنند باب یازدهم در تدبیر قی کسانیکه سینهٔ او تنگ بود و از گوشت برهنه باشند و گردن دراز و حنجره ظاهر و بیرون آمده باشد کسانی را که در سینه بیماری باشد قی نشاید کردن و کسانی را که دماغ و اعضای ضعیف باشد و کسیکه سخت فربه بود قی نشاید کردن دارو مسهل اولیتر از قی کردن باشد اما منفعت قی آنست که همه بیماریها و دردها را که از فرو سوی ناف باشد سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد ببرد چون آرزوی گل و مانند آن و آرزوی طعام پدید آرد و خداوند یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و قوبا را سود دارد و خداوند جذام و کسانی را که رنگ روی زرد شده باشد سود دارد و

کسانی را که داروی مسهل قی و غثیان آرد اگر بیشتر از آن که دارو خواهند
خورد قی کنند چون دارو خورند قی و غثیان نباشد و منفعتهای قی آنست که معده
را زبون کند و اخلاط بد روی بدو آورد و دندان و بیماریهای سینه و چشم را زیان
دارد پس اگر قی باندازه و وقت حاجت کند گرانی سر و گوش زائل کند و چشم را
روشن کند و از بهر قی چند گونه طعامهای مختلف باید خوردن و چند گونه شرابهای
مختلف تا مقصود حاصل شود و چون طعام و شراب خورده باشد یکزمان صبر باید کردن
تا اخلاطی را که مقصود باشد با طعام بیامیزد آنگاه پیش از آنکه معده بهضم مشغول شود
بد قی باید کردن به پر مرغ شسته که فرو کنند یا آنکه شبت و آب گندم جوشیده گرم
بیاشامند و گفته اند از طعامها نخست پاچه و بعد ماهی باید خوردن تا بر اخلاط او یزد
و کسی را که قی دشوار افتد سه روز پیش از قی هر روز یک اوقیه روغن شیرخشت با یک اوقیه
شراب صرف بیامیزند و بخورند و هر روز در گرمابه شوند و روغن اندر مالند و شراب
و شوربای چرب خورند و طعامهای گوناگون و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کنند یا در گرمابه
گرم قی کنند و در وقت قی کردن فاده بر پشت چشم نهند و به بندند و درست بنشینند
و چون فارغ شوند چشم و روی را بآب سرد بشویند و دهان با گرم بشویند و چند بار

غرغره کنند به سکنجبین و یا آب کامه و بهترین روزگاری قی کردن را تابستان
است و مرطوب قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام محرور پس از طعام و شراب کند
و کسیکه خواهد معده او زبون نشود پس از انکه دهان شسته باشد و غرغره کرده بمقدار
یکدرم یا یکمثقال مصطگی سوده با اندکی شکر یا بی شکر با آب سیب بخورد تا باد تها که
روی بمعده آرد باز دارد و باقی فضله که در معده مانده است بجانب ورد باد دفع کند و
گل لشکر و اطریفل کوچک هم چنین سود دارد و اگر از دوار سے و قی سوزش معده تولد
کند شوربای چرب آنرا زائل کند خاصه شوربای مرغ فربه و اگر فواق برافتد جرعه جرعه
آب گرم بخورد و عطسه می آرد و اگر اندر سینه و پهلوها درد بی و تمددی پدید آید
بروغن بنفشه یا روغن زیت یا روغن گل تازه یا روغن بابونه بمالند و با بگرم تکمید
کنند و تکمید چنان باشد که مثانه گاو یا مانند آن چیزی پاک کنند و بشویند و
پرآب کنند و بر آن موضع نهند و از داروهای قی آنچه بخط سطر است انیست
بگیرند تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم بوره نان چهار دانگ کوفته با انگبین بسرشند
و پیش از طعام بخورند این یکشربت باشد و ترب را پاره کنند همچون درمها و اندر غضارے
نهند تو بر تو و بر هر توئی اندک نمک بر بپاشند پس بمقدار سکنجبین عسلی بر سر آن

ویکشب بنهند دیگر روز پیش از طعام آن رب آن سکنجبین بخورد و پس طعامهای مختلف بخورد
تدبیر قی کند و پاره پیاز نرگس اندر میانه طعام بخورد و یا ماهی شور بخورد و قی آورد
و فقاع گرم با آب شبت و یا ماء العسل بخورد و قی آورد و جوز القی و رقع یمانی نخورند
که بخطر نباشد واللہ اعلم **باب دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت** فصد
استفراغی ست کلی از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است و بدین سبب هرگاه که فصد کرده
شود از هر خلطی چیزی کم شود و فصد را بدین سبب استفراغ کلی گویند و فضیلت فصد
آنست که چون رگ گشاده شود رنگ و قوام و قوت بیرون آمدن خون میتوان دیدن
و چندانکه مصلحت باشد بیرون کردن اندک اندک یا بسیار اما داروی مسهل و قی اگر
تقصیر کند تدارک آن بداروی دیگر خطرناک باشد و اگر افراط کند باز داشتن دشوار
بود بدین سبب فضیلت هیچ استفراغی بفضیلت فصد نرسد و منافع خون در تن بسیارست
آنچه ازان چاره نباشد درین مختصر یاد کردن آنست که معلوم است که جگر گرم است و معدن
قوت طبعی است و تولد خون اندر جگر است بدین سبب اندر خون حرارت طبعی است و همه تن
ازان بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی خونست و خون آنرا
بهمه تن میرساند و بدین سبب است که هرگاه خون لختی بیشتر بیرون کنند ضعف قوت و

غشی تولد کند و منفعت بزرگتر آنست که رگ بزرگی از جگر بدل پیوسته است و
نصیبی تمام از خون بدل میرساند و آن خون در دل مرکب حیوانی گردد و اندر همه
شریانها برود و قوت حیوانی باطل شود و مردم هلاک گردد و کمترین منافع خون
آنست که پوست را رنگین و تازه و بارونق دارد و از بهر این منافع بعضی پزشکان
خون بیرون کردن بهیچ حال روا نداشته اند و این رای خطاست از بهر آنکه منفعت
خون آنگاه باشد که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید و مزاج آنچنان باشد که
باید پس هرگاه که بمقدار بیشتر شود یا مزاج آن بگردد و ناطبیعی شود و سبب بیماریها
گردد و زائل کردن حال ناطبیعی واجب است و عذری خواسته اند و گفته است که چون
غذا از بیمار باز گرفته آید و یا چیزی نافع و اندک داده شود هم مقدار خون هم
مزاج باعتدال آید و به بیرون کردن خون فاسد حاجت نیفتد جواب آن بگوئیم
اگرچه این تدبیر صواب است اما مهلتی و آبانی باید تا غرض حاصل شود و انجا که امین
نتوان بود که آفت پیشدستی کند و مهلت ندهد پس بضرورت خون کم باید کرد و
صواب آنست که در چنین حال هرسه تدبیر کرده شود غذای نافع دادن و اندک دادن
و بمقدار خون بیرون کردن تا غرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون اعتماد بر

قوت و بر حال دل باید کرد و این به نبض توان دانستن و اولیتر آن بود که طبیب
در حال فصد دست بر نبض دارد تا هرگاه که اثر تغیری پدید آید در حال ببندد
و هرگاه که سبب فصد تباهی خون باشد تا رنگ و قوام آن نگردد نباید بست مگر که اثر ضعف
پدید آید و هرگاه که سبب فصد آماسی بود تا رنگ از خون نگردد نباید بست بقراط
بدین سبب گوید که اندر شوصه رگ باسلیق باید زد تا رنگ خون نگردد نباید بست
مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف پدید آید دوم آنکه آماس قوی باشد رنگ خون دیر گردد
و بیم باشد که ضعف پدید آید از بهر آنکه آماس گرم و بزرگ گذرهای خون بسته دارد
و خون را در آنموضع باز داشته و بدشخواری بیرون آید و مردم محرور و لاغر را
که در معده او صفرا تولد میکند و کسی را که گشاده باشد و کسی را که فم معده ضعیف و
کسی را که حس فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید داشت طبیب را باید که دست بر نبض دارد
تا چون اثر تغیر پدید آید در حال ببندد و در حال خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر
پس از آن افتد که رگ بسته باشد و قی کردن پیش از فصد غشی باز دارد خاصه
کسی را که در معده او صفرا تولد کند و فم معده ضعیف باشد و اگر در حال غشی قی
کند غشی زائل شود و قوة باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از

فصد بیک زمان اندک شراب انار دهند و شراب سیب ترش یا شراب آبی
ترش یا شراب غوره یا مانند آن و مبرود را پیش از فصد شراب بوره دهند یا سیب
یا جلابی که افاویه رونچته باشد و مفصود را به پشت باز خفته فصد کند و همین شکل
میباشد تا خون چندانکه باید بیرون کند یا کمتر از قدر حاجت و بهیچ حال اسراف نکند
واز پس فصد ماء اللحم دهند و فصاد از نافه مشک آلتی که بدان قی تواند افگندن
چون پر مرغ و مانند آن حاضر دارد و دوار المسک نیز حاضر دارد تا اگر غشی افتد
در حال پر مرغ فرو کند و قی افگند و مشک ببویاند و دوار المسک اندر جلاب یا اندر
آب انار حل کند و بحلق اندر چکاند و کسی را که تپ بود اندر میان تپ روز نوبت
رگ نباید گشاد و کسی را که دردی صعب باشد رگ نشاید زدن نخست درد ساکن باید
کردن پس رگ زدن از بهر آنکه درد اخلاط را سوی خویش کشد و رگ زدن اخلاط
را سوی بیرون کشد و منازعت اندر میان این دو آلت پدید آید و اضطراب شوریدن
پدید آید و ضعف تولد کند و اندر تابستان رگ روزی باید زدن که هوا خوش
باشد و اندر ساعت نخستین از روز آن روز که رگ زنند و دیگر روز طعام کمتر و لطیفتر
خورند و چیزی خورند که صفرا بنشاند خاصه مردم محرور را و اندر تدبیر استفراغ

در میان و کشیدن

بدارد و بی مسهل یاد کرده آمده است که بکدام روزگار از فصل گرما مسهل باید
خورد و نه فصد شاید کرد آن معنی اینجا نگاه بدارد و چیزهای صفراوی نشاید خوردن
و از پس قی و اسهال و جماع و بیخوابی و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس هیضه
و از پس هر کاری که تن را گرم کند یا بسبب آن تحلیل افتد بسیار و مسام گشاده شود
رگ نشاید زدن و اگر ضرورتی باشد میان آن حالها و میان رگ زدن سه روز یا
دو روز کم نشاید و پیش از رگ زدن آسودن و غلطیدن و از پس رگ زدن هم آسودن
و غلطیدن صواب باشد لیکن نشاید خفتن از بهر آنکه کسلانی و ضعف آورد و باشد که احتلام
افتد و بر سر رگ رفاده بزرگ باید نهاد و هیچ عطر و لخلخه نباید مالید و اگر سر رگ
گرم شود هر ساعت نباید گشادن و رفاده بگلاب تر کردن و باز بر بستن و
مرطوب را پیش از رگ زدن ریاضت معتدل باید کردن تا حرارت برافروزد و
رطوبتها بگدازد و در جمله طعامی که قوت بسیار دهد چون قلیه خشک و کباب و مانند
آن نشاید خوردن از بهر دو کار یکی آنکه مقصود از فصد گرفتن قوت خون باشد
و از طعام قوی مقصود باطل شود و دیگر آنکه آن روز که فصد کند قوت معده و دیگر
اندامها لختی ضعیف شود و قوتهای قوی باید تا طعام قوی را هضم تواند کردن

و چون قوة ضعیف باشد و طعام قوی خورده باشد هضم بد باشد و خلط بد تولد
کند و در حال کسلانی و گرانی پدید آید و آثار گیاها که بیشتر زنند قیفال است و اکحل و
باسلیق و حبل الذراع و اسیلم و ابطی و صافن و مابض الرکبه و عرق النساء و هر یکی را
منفعتی دیگر است اما **قیفال** علت های سر و چشم و بینی و کام و لب و زبان و دندان
را سود دارد و **اکحل** علتهای همه تن را سود دارد و **باسلیق** علتهای جگر و سینه
و سپرز و ذات الجنب و شوصه و دردهای سرین و زانو و ساق و قدم را سود دارد
و **حبل الذراع** اندر بعضی دستها با رگ باسلیق آمیخته است و اندر بعضی با اکحل آمیخته
است و بر زند اعلا نهاده است نزدیک خورده دست و اندر کتب میگویند که منفعت
آن همه منفعت قیفال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند همانا این خلاف از
سهو ناسخان (ای کاتبان ۱۲) کتاب افتاده باشد و **اسیلم** دنبال باسلیق است از دست راست درد
جگر را سود دارد و از دست چپ درد سپرز را سود دارد و خداوند گرد خارش را
سفید بود و **ابطی** خلیفه اکحل است و **صافن** خون را از نیمه بالا فرود آرد و حیض
بگشاید و ریش و خارش ران و خایه و قضیب را ببرد و **مابض الرکبه** اندر زیر زانو است
بعضی طبیبان گفته اند مابض شاخهاست و دنبال رگها و شاخهای آن یک رگ

شده است و فصد آن درد احشاء و درد پشت را سود دارد و منفعت فصد
آن فزونتر از صافن است حیض بگشاید و درد مقعد و کوآسیر و رحم را سود دارد
عرق النساء و در پس کعب است بود یعنی کعب وحشی و فصد عرق النساء درد عرق النساء
را سود دارد و زائل کند و منافع دیگرش بمنافع صافن نزدیکست و صافن در پس
کعب چپ بود یعنی کعب انسی اما قیفال را بوریب زنند یا از پهنا در بوده باید زدن
تا نیش از روی دیگر رگ بیرون نشود و دیگر از وتر و عصب و عضله و غشای آن بباید
و اندر زیر اکحل عصب ست احتیاط باید کردن و ربوده باید زدن و از دراز نباید زدن
از بهر آنکه بسیار باشد که اکحل اندر میان دو عصب باشد و باسلیق را از جهت آنکه
در زیر او شریانست از موضع خویش بیکسو باید برد و بوریب باید زدن یا از پهنا
باید زدن و از دراز نباید زدن و اگر از دراز نازنند باد گیرد و باشد که از هر دو
جانب او شریان باشد دست از آن رگ بباید داشتن و رگ دیگر باید زدن و اندر
بیشتر اوقات که باسلیق زنند بعد از بستن باد گیرد و نشان وی آن باشد که برگ نگ
عدس و نخود و ناهموار پهنا پدید آید بباید گشادن و باهستگی بباید مالیدن تا ناهموار
دور شود و دیگر بار بندند اگر دیگر بار باد گیرد دیگر بباید گشادن و بمالیدن و

و باز بستن و اگر هر بار باد گیرد دست بباید داشتن و رگ باسلیق الابطی کم باید
زدن و همچنین هر رگی که باد گیرد نباید زدن البته و باسلیق را اولیتر آن باشد
که به پشت نیش زنند چنانچه نیش حجامت زنند تا سلامت باشد و باسلیق الابطی را
بسیار بباید مالیدن و آب گرم بسیار بر وی ریختن پس بسیار شستن و بند بر رگ
بر باید افگندن و دست مفصود را راست باید داشتن چنانچه زاویه بغل قائمه باشد و رگها
را با بهام فرو باید گرفتن و نیش را از بالا فرو بردن و فصد اسیلم را اسنا بباید
بستن و بوریب باید زدن یا از دراز و دست اندر آب گرم باید نهادن تا خون
چندانکه باید برود و صافن را از بالای شتالنگ بباید بستن و گامی چند برفتن
و کرویه از پنبه در زیر پای او نهادن تا پای بر وی فشارد و تا رگ پدید آید و از اصل
رگ دو شاخ برخاسته است از دو جانب او و اصل در میان هر دو است اصل را
بباید زدن و مابض اساق بباید بستن و ران نیز بباید بستن و چند بار فرو باید نشستن و
و برخاستن تا رگ پدید آید و عرق النسا و پس کعب است را بود یعنی کعب وحشی
و فصد آن درد عرق النسا را سود دارد و زائل کند طریق فصد وی آنست که
دستاری دراز بگیرند و یک سر آن در میان مفصود بندند و باقی را بر ران و

ساق او می پیچند و می بندند سخت تا شتالنگ و چند بار فرو نشینند و برخیزند و پای بر خشت نهند و فصاد بر پشت پای میان خنصر و بنصر رگ را بجوید اگر یافت از خطا ایمن شد و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب وحشی بجوید و نشان عرق النساء آنست که بر وی چند گره باشد و از دراز باید زدن از بهر آنکه هر دو جانب او عصب است و هرگاه فصاد را خطا افتد و سر نیش بغشاء عصبی باز آید اگر دست باشد یا پای آماس کند و تپ گرم گیرد و گزاز تولد کند همه تن بروغن بنفشه یا روغن بادام چرب باید داشت و آب گشنیز تر و صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا بر آماس ضماد کردن و اگر قوت بر جائی بود از دست دیگر رگ کشادن و یا رگ صافن باید زدن و اگر این خطا بر پای افتد از دست رگ باید زدن هم از انجانب و اگر جراحت ریم کند جراحت فراخ باید کرد و رفاده بر می باید نهادن چنانکه ریم دفع شود و اگر خطا از آنگونه افتد که رگ تنگ کشاده شود و خون در زیر پوست جمع شود و جایگاه رگ کبود شود تا اثر آن زائل نشود بدان دست هیچکار سخت نباید کرد و هرگاه که کبودی کمتر شود نشان سلامتی بود و اگر کبودتر میشود یا سیاه تر از دست دیگر رگ باید زدن یا رگ صافن باید کشادن و آن ضماد که بیشتر

یاد کردہ آمدہ است باید نہادن و ہرگاہ کہ نبض شریان باز آید در حال
رگ بباید گرفت و داروی کہ آنرا لازق گویند بر باید نہادن و زر و ورقا
بر نہادن و بازوی دست دیگر و پائی کہ برابر آن دست باشد بربستن تا خون بدین
دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد بباید کشادن و باز بستن
صفت لازق بگیرد دم الاخوین و انزروت و شب یمانی و قلقطار و اقاقیا
و جلنار و صبر و کندر و کثیرا از ہر یک یکدرم صمغ عربی دو درم کوفتہ بیختہ بسفید
خایہ مرغ بسرشند و آنرا با موئ زیر خرگوش یا با قز بیختہ یا خانہ عنکبوت پاکیزہ بر
جراحت دگر و اگر دا آن نہند و بہ بندند و دہ روز نکشایند پس از دہ روز برفق
بکشایند اگر خون ساکن نشدہ باشد باز بہ بندند و ہر چند روز میکشایند و باز می بندند
تا معلوم گردد کہ جراحت بستہ و محکم شدہ اندرین میانہ طبع منقوص نگاہدارند تا
نبض نشود و باعتدال باشد و نشان رسیدن نبض شریان آنست کہ حرکت بیرون آمدن
خون حرکتی با نظام باشد ہمچو حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن گیرد خون
شریان رقیق تر باشد و اشقر باشد و اگر گوش بجراحت نزدیک دارند آواز خون
واف اف آن بتوان شنیدن اما حجامت کودکان و پیران ابجای فصد

باشد و بر عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و با خون حجامت از گوهر
روح چیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود و کودکانرا تا از شیر
باز نکنند بے ضرورتے سخت حجامت نشاید کردن از بهر آنکه ضعیف شوند
و بران صفت بمانند و بزرگانرا پس از شصت سال حجامت نشاید کردن از
بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه گیرد و اولیتر آن باشد که روز چهاردهم
و پانزدهم از ماه فصد و حجامت نکند و توقف کند تا نور ماه نقصان گیرد و آنروز
شانزدهم و هفدهم باشد از بهر آنکه روز چهاردهم ممتلی باشد از نور و اخلاط اندر
تن حرکت کرده باشد میل بجانب ظاهر کرده و رگهای باریک و شاخهای رگها
همه پر شده و اندرین وقت خون نیک و صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر و هرگاه که نور
قمر نقصان گیرد خون صاف بازگردیدن گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد
بسبب آن انچه غلیظ تر باشد باز پس تر ماند و بدان زودی که خون صافی باز گیرد
و باز نتواند گشتن بدین سبب با خون حجامت اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید

باب سیزدهم اندر انواع استفراغهای دیگر و آن هفت نوع است

ادرار بول و عرق و مخاط و لعاب دهان و جماع و استفراغ بشیاف و استفراغ بحقنه

شصت سال و ضعیف حجامت

اما ادرار بول بباید دانستن که هر طعامی که خورده شود آنرا سه هضم است
نخستین در معده و دوم در جگر و سوم در همه اندامها و از هر هضمی چیزی بماند
که قوت مغیره آنرا تمام هضم نکرده باشد و اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر دفع آن
واجب است و هر فضله را طریقی است که بدان طریق دفع شود و دفع فضلهٔ نخستین
تنقیه باشد یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمد و فضلهٔ دوم با ادرار بول باشد از
بهر آنکه این فضله در عروق باشد و هرگاه که اندک باشد بدارو ادرار کنند دفع
شود و اگر بسیار شود بداروی که آن فضله را اندر عروق از خون جدا کند و
باسهال دفع کند حاجت آید و تدبیر اسهال یاد کرده آمده است و تدبیر ادرار و
داروهای ادرار کنند و اندر بخش عملی در باب علاج عسر البول بیاید اما منفعت
ادرار بول که باندازه حاجت باشد بزرگ است درد بندها و درد پشت و گرانی
و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریهای که از تری باشد زائل کند و افراط کردن
اندر ان هم باشد که مثانه را ریش کند و تشنگی و علت ذیابطیس و دق و گداز
تن تولد کند تدبیر ادرار عرق بباید دانستن که عرق فضلهٔ هضم سوم است
و طریق دفع آن گذرها باشد باریک تنگ ناپیدا که آنرا مسام گویند بعضی

ازان فضله بخاریست که از همه تن بتحلیل خرج شود وآنرا نتوان دید وبعضی چرک ودوسوخست که بر پوست بماند واندر گرمابه پاک کنند وبعضی عرقست که هم بطریق مسام بیرون آید ودر تدبیر حفظ الصحت وعلاج بعضی بیماریها تدبیر عرق آوردن باید کرد که سخت نافع است وبدین سبب است که هرگاه که بیمار عرق کند راحت یابد وهوای گرم چون هوای گرمابه رفتن وریاضت اندر هوای تابستان عرق آرد از بهر آنکه اندرون تن را گرم کند وفضله را بگدازد وهوای گرم آن فضله را بیرون کشد وداروهای لطیف کننده نیز تن را گرم کند وعرق آرد لیکن در تدبیر حفظ الصحة عرق آوردن بداروها زیان دارد وحرکت وریاضت کفایت باشد از بهر آنکه ایمن نشاید بود که داروها تپ آرد وعرق بسیار آرد وتن را خشک کند ولاغر گرداند وپوست درشت کند ورطوبتهای اصلی را بگدازاند وتحلیل کند ودق وذبول تولد کند اما تدبیر مخاط باید دانستن که مخاط طبیعی فضلهای غلیظ باشد که از سر بسوراخ بینی فرود آید واز آمدن آن دماغ پاک شود وبیماریهای دماغی پاک کند وبیماریهای دماغ که از اخلاط غلیظ خیزد چون صرع وسکته ومانند آن زائل کند واز بهر حفظ الصحة مرطوبان وکسانی را که درد دماغ

ایشان رطوبتی بود تدبیر فرود آمدن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره است
و عطسه و بخار سرکه و شراب که بر سنگهای گرم چکانند و بخار طبیخ بابونه و پودنه
کوهی سخت سودمند است و خربق سفید و فلفل و عرطنیثا بسایند نرم و ببویند
عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آرد و این تدبیر پس از استفراغ بداروی مسهل
باید کرد یا بداروی قی که دماغ و تن را لختی پاک کرده باشند تا باقی بدین طریق دفع
شود و تدبیر لعاب این آبی است غلیظ که از کام و بن زبان فراز آید آمدن
آن بوقت حاجت دماغ و چشم و گوش و حلق و معده را سود دارد و از بهر حفظ
صحت گاه گاه تدبیر رفتن لعاب باید کردن خاصه در زمستان مرطوبان از بهر
آنکه در زمستان رطوبتها بیشتر گرد آید و تدبیر آن لعاب قرقرها و میویزج و مانند
آن باشد که لختی بخایند و غرغره کردن بسرکه ریزی یا آب مکامه یا بایارج فیقرا
و آنکه مهیا باسکنجبین عنصلی و غرغره اندر گرمابه باید کردن یا اندر خانه گرم تدبیر
شیاف فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است و جز بادی را که بدو
نزدیک باشد نتوان آوردن اگرچه ترکیب آن از داروهای قوی باشد و
منفعت آن اندر درد پشت و کمرگاه و سرین و حوالی آن باشد و از بهر شخصی

خردی و بزرگی شیاف در خور او باید و از بهر مقصودی بدارو‌ها باید ساخت
که بمقصود لائق باشد مثلا از بهر کسی که تپ می آید و محرور بود از بنفشه و شکر و سقمونیا
سازند و از بهر مرطوبان و دردهای بلغمی از سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و نمک
هندی و شحم حنظل و سورنجان و زنجبیل و تخم کرفس و جند بادستر و قسط و زرنباد و
انزروت و برگ سداب ماهی زهره سازند تدبیر حقنه فعل حقنه قوی تر از فعل شیاف
بود و از بهر آنکه بمقدار بیشتر رونده و گرم باشد و کسی را که مانعی باشد که او را بدان
سبب داروی مسهل نتوان داد چون ضعف معده و تولد غثیان بسبب دارو خوردن خاصه
اگر امعا ثقل را دفع نکند چنانچه باید و مقصود از دارو تمام حاصل نشود چنین شخص را
هیچ علاج چون حقنه نیست و کسی را که زخمی بر سر افتاده باشد و یا در دماغ آماسی
و آفتی باشد ماده را از دماغ فرود آرد و بخار بر سر نفرستد چون داروی
مسهل و داروی حقنه گاه باشد که تا بمعده بر آید و بیشتری برود و ماهی باریک بر آید و
بدین سبب بهیچ حال بر ریق حقنه نباید لیکن شربتی که معده را قوت کند باید
دادن تا دارو از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر حقنه از برای درد گرده و
کمرگاه کنند بیمار را بقفا باز خوابانند و سر بر بالش نهند چنانچه سینه او

افراشته باشد و سر نشیمن نیز هم بر بالش افراشته نهند و میان پشت بر
زمین باید داشت و اگر از بهر درد ناف میکنند بیمار را بر زانو خفته حقنه کنند
چنانچه شکم او آونجته باشد و سر سینه هم بر بالش افراشته باشد و بیمار خویشتن
را نگاهدارد تا دران حال سعال نکند و عطسه نکند و فواق نافتدش و بباید دانست
که اگر داروی حقنه اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد سستی و نفخ و بیقراری
آورد و باشد که زحیر آورد و اگر سخت گرم باشد غشی آرد و اسهال خون آرد و اگر
سخت سرد باشد یاد کند و طبع اجابت نکند و اگر سخت غلیظ باشد روده را آلوده
کند و نشانه را زحمت رساند و اگر سخت رقیق باشد فعل نکند پس اندر همه صفت اعتدال
باید و مقدار معتدل آن پنجاه مثقال بود و سبوس آب پخته و نطرون روده را
از ثفل پاک کند و طبیخ چقندر و روغن زیت همین فعل کند و در حقنه خداوند درد
معده و درد اندامها و خداوند سپرز و خداوند سده و قولنج صعب از قنطوریون
باریک چاره نیست و حلبه و زیره و تخم سداب سخت نافع است و اندر بعض حقنهها
از آب کامه چاره نیست و بسیار باشد که سرگین کبوتر و فرفیون و جند باد ستر
مقدار دو درم دران افگنند و از بهر درد سر و لثیر عبس و مالیخولیا و درد چشم

ودرد گوش از شحم حنظل چارہ نیست و اندر حقنہ خداوند تپ نمک بورہ نشاید
کردن و لیکن از لعاب اسپغول و از طبیخ بنفشہ و کشکاب باید کرد و از بہر تپ محرقہ
روغن گل و آب نیم گرم بیامیزند و حقنہ کنند و بہر سوزش روده و ریش روده از
طبیخ خشخاش و روغن گل کنند و اندر ہیچ حقنہ افیون و آب کشنیز نشاید کرد و صبر و
ہیچ حقنہ و شیاف نتوان کرد صفت طلائی کہ بر شکم مالند شکم نرم کند
بگیرند روغن بید انجیر و موم زرد و در دیگ روغن زیت موم روغن سازند و سوخ
خانہ مگس انگبین و قدری عصارۂ قثاء الحمار یا شیر شبرم یا سقمونیا یا شحم حنظل یا زہرہ گاو
یکے ازین ہمہ یا دو سہ بدین موم روغن بسرشند و بر شکم طلا کنند استفراغی تمام کنند
واگر خداوند تپ را کہ طبع خشک بود یا اندر شکم آماس بود و بدان سبب شکم فرو نیاید
روغن تازہ با آب گرم بسیاری ازان بر ناف و شکم بمالند و پہلوہا را نیز در مالند
باہستگی طبع نرم شود تدبیر جماع بباید دانستن کہ جماع نوعی است از استفراغہای
طبیعی و از جملہ سببہاست کہ ہرگاہ کہ باید و چنانکہ باید اتفاق افتد و آن وقت
کہ باید سبب تندرستی باشد و اگر بر خلاف این باشد سبب بیماری باشد از بہر آنکہ
ہرگاہ کہ اوعیہ منی پر شود و طبیعت بدفع آن محتاج شود اگر آن کار کردہ شود

استفراغ طبعی باشد و هر مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشهای بد و وسواس و
قوت عشق بدان زائل شود و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد اندر همه تن گرانی پدید آید و
باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار آن بدل بر آید و بدان سبب
تپها تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ بر آید و وسواس و مالیخولیا و خیرگی
چشم و خفقان و گشتن پدید آید و باید دانستن که تولد منی از خون است که غذای
اندامهای اصلی را شاید و آن بایسته ترین خون است در تن آدمی و سبب بدین
است که هرگاه که مردم جماع فزودن از عادت کند تن او سرد شود و ضعیف گردد
نه بینی که اگرچه مردم در جماع اسراف کنند جمله منی از وی جدا گردد و نخیزد مردم باشد
یا نباشد و اگر فصد کند و دویست درم خون بیرون کند در وی آن نقصان
و ضعف پدید نیاید که از جماع پدید آید این دلیل است بر آنکه منی از بایسته ترین
خون است اندر تن مردم و سبب آنکه جماع ضعیف کنند و ترست آنست که اوعیه منی
بدفع باسه یا به پنج جماع تهی گردد و اگر بیشتر الحاح کند خون بیرون آید و آن
خون باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه که آن غذا خرج شود
مدتی دراز باید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب آدمی پس از گرمابه تن را

خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم را تاریک کند و پای را ضعیف کند
در جمله از پس هر سببی که تحلیل بسیار کند چون شادی با فراط و بیخوابی بافراط
و مانند آن سخت زیان دارد و از پس امتلاء از طعام بود در بند بآرد و سستی
عصبها و سده و ضیق النفس و دما دم و رعشه و استسقاء تولد کند و اگر در حال جماع
سرمای در پشت آید یا بالذات جماع رنجی پدید یا از اندامهای او بوی ناخوش
آید نشان آن بود که در تن او خلطهای بد است از جماع دور باید بودن و تن از
خلط بد پاک کردن و بباید دانستن که خداوند مزاج گرم و تر در کار جماع قوی باشد
و مضرت آن بود و کمتر پدید آید و خداوند مزاج گرم و خشک هم قوی باشد لیکن لاغر
شود و اثر خشکی در روی پدید آید و چشم او در مغاک نشیند و خداوند مزاج سرد و تر و خداوند
سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و مضرت آن زود اندر هر دو پدید آید

باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفسانی اعراض نفسانی شادی است

و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجالت و اندیشه کارهای مهم و الهامهای
باریک و امید و نومیدی و هر یک را اندر تن مردم اثری باشد ظاهر
فزون از اثر طعام و شراب فزون از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون

و غیر آن از بهر آنکه از طعام و شراب و داروها که مردم خورند هیچ قوی تر و
اثر کننده تر از زهر نیست و بیشتر از زهرها تا اندر تن مردم قرار نگیرد و حرارت
او اندر ان اثر نکند مضرت و فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال
بی هیچ مهلت اثر کند نه بینی که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و سخنها و خبرهای
خوش و ناخوش بشنود در حال اثر آن بر رنگ روی او پدید آید و حرکات و سکنات
او دیگرگون شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی فزونتر از اثر دیگر سببها
است و اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح را در حرکات
آرد چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و بعضی سرد کننده
است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قوی تر از گرم کردن شادی و دیگر
اعراض باشد و سرد کردن ترس قوی تر از سرد کردن اندوه باشد خشم که باندازه باشد خون
و قوت روح حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و خشم عظیم صفرا را بجنباند
و رنگ روی را بگرداند و زرد کند و مردم محرور را زیان دارد و مرطوب مبرود را
سود دارد و شادی باندازه روح را و حرارت غریزی را در تن بگستراند و
رنگ روی را برافروزاند و فربه کند و بدین سبب که بر تن مردم شادکام

اثر پیری کمتر پدید آید و هرگاه که کاری شادکننده پیش آید دل لختی گشاده شود
و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و اندر آن بیشتر کند و اگر شادی از
حد بیرون شود دل تمام گشاده شود و روح حرارت غریزی از بهر استقبال و
طلب تمامی آن حال خویشتن را بیرون افگند و دل همچنان گشاده بماند و غشی افتد
و باشد که بدین سبب بمفاجات هلاک شود و اندوه و ترس خون را و حرارت غریزی
را بقعر تن باز گرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن کار و حال دورتر باشد
و از بهر اینست که رخساره غمگین زرد شود و اگر اندوه و ترس از حد درگذشته باشد
حرارت همه باندرون دل باز گردد و دل فراهم آید و حرارت اندر وی خفه شود
و بمفاجات بمیرد و مردن بمفاجات بسبب اندوه و ترس کمتر از آن باشد که بسبب شادی
بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی بسوی بیرون است و بسبب اندوه سوی اندرون
و حرکت شادی ناگاه باشد و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و خجالت
نیز خون را و حرارت را در تن بگستراند و لختی رطوبت فرو گذارد و تحلیل کند و
از بهر اینست که در آن حال روح بظاهر آید و روی سرخ شود و عرق روان
گردد و بآخر روی زرد شود از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت امنی

وامیدواری همچون منفعت شادی معتدلست ومضرت نومیدی همچون مضرت
اندوه وخالی بودن از اندیشه خاطر را کند کند و همه قوتها و حرارت غریزی
را ضعیف کند ورنگ وی بگرداند و بیماریها زیاده کند چنانچه مشغولی واندیشه
کارهای مهم از اندیشه دردها و بیماریها مشغول دارد وتا دل دران کمتر بندد و
پریشان کمتر شود و بدین سبب است که سفر کردن وشهرها و کارهای عجب دیدن از بیماریها
عشق و وسوسه عشق برهاند واندر علاج عشق هیچکاری سودمندتر ازان نیست که
اندیشه کارهای مهم بر دل دارد و همچنین از خشم کسی که ازوی تلخی حشمت دارد عشق
ناپدید شود و هیچ زیانکارتر از بیکاری و بی اندوهی نیست اما علاج خشم تبرید تنها
خنک بغذاها و سخنهای خوش و حکایتها خنده ناک و بازیهای عجب حاضر کردن
دوستان علاج اندوه و ترس بامیدواری قوی و سماع آوازهای بلند کنند
وبشرابهای مفرحهای گرم واندر علاج اعراض نفسانی طریق دیگر هست آنرا
علاج روحانی گویند و آنچنان باشد که مردم زیرک همت بلند دارد و از هرچه پیش
آید از شادی ولذت واز اندوه و ترس خویشتن داری کند واندران حادثه
بچشم حقارت نگرد و قدر آن کمتر ازان نهد که شاید که بدان سبب تغیری پدید

شود و اگر به تن تغیری آید ظاهر نکند و از دوست و دشمن پوشیده دارد تا
بدین طریق نیک و بد روزگار دیدن و کشیدن عادت کند تا حوادث و تغییر
احوال در وی اثر نکند

باب پانزدهم تدبیر پیران

مزاج پیران
سرد و خشک است و هرگاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای او بگرمی و تری
باید کرد چون گرمابه و مالیدن باعتدال بروغنهای گرم و خوشبو چون روغن سوسن
و یاسمین و عطرهای معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل و اندر بستر گرم نرم
غلطیدن و ریاضت اندک کردن و شادکامی و خوشدلی جستن و از هرچه مزاج پیری
دارد چون اندوه و ترس و عطرهای سرد چون کافور و نیلوفر و از طعامهای ترش
خویشتن را دور باید داشتن و بباید دانستن که هوای بد و بخار بد و بوهای ناخوش
و دود و غبار همه اندر پیران اثر کند زیاده از آنکه در جوانان خویشتن را
از آن نگاه باید داشتن و غذا رقیق و اندک اندک باید خوردن و اگر کسی را
معده احتمال کند که یکبار طعام بخورد روا باشد و طعام پس از آنکه از گرمابه بیرون
آیند موافق تر باشد و طعام خورده اندر گرمابه نباید رفتن و طعامهای غلیظ که
سودا افزاید نشاید خوردن و چیزهای تیز چون آبکامه و غیر آن نشاید خوردن

مگر وقتیکه در معده رطوبتی گرد آمده باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر تازه اگر
در معده ترش نشود و بادنه انگیزد روا باشد و سود دارد و بدین سبب گرنج
با شیر و عسل یا شکر سود دارد و گرسنگی سخت زیان دارد و اندر معده و امعای
پیران رطوبتی بسیار گرد آید و گاه گاه حاجت آید بنرم کردن طبع و بعضی مردمان
را اندر پیری طبع خشکتر باشد قلیه کنند با روغن زیت پیش از طعام دیگر بخورند
یا با آبکامه طبع را نرم کند و لبلاب اندر آب و نمک پزند و با آبکامه و روغن زیت
بخورند طبع نرم کند و پنج درم بسفایج با دو سه برگ کرنب بپزند و بیالایند و
مقداری تخم معصفر پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند و دو
درم علک البطم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم و احشا را پاک کند و چهار درم افتیمون
با چند دانه انجیر خشک لختی تخم معصفر بکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام کند و انجیر
خشک در ماء العسل آغشته پیش از طعام بخورند طبع را نرم دارد و بهر وقت این
ملینات بکار میدارد و تا طبع بیک چیز خو نکند و تا ضرورت نباشد فصد نکند و
طعام پیران گوشتابه و شوربای گندم درشته و مانند آن باشد همه با دارچینی
و اندکی زنجبیل و در فصل زمستان تریاق و مثرودیطوس بکار میدارد +

باب شانزدهم در تدبیر مسافران هر که عزم سفر دارد پیش از انکه بسفر
بیرون شود هر چه داند که دران سفر خواهد بود چون کم خوابی و تشنگی و گرسنگی و
گرما و سرما و طعامهای مسافران و پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک با آن خو
کند مثلا اگر وقت گرما باشد عادت تنعم گرما از خویشتن باز داشتن خوی کند و اگر
وقت سرما باشد جایگاه گشاده نشیند تا با هوای صحرا خو کند و حرکت در ریاضت
فزون از عادت کند و نخست فصد کند یا بمسهلی تن پاک کند و چون بسفر بیرون
شود ممتلی بر ستور ننشیند و طعام خوردن وقت فرود آمدن بمنزل باز افکند تا
وقت بر نشستن معده خالی بود و در راه حاجت نیاید بآب از بهر آنکه آب طعام را
در معده بجنباند و شکم بدرد آید و اگر اندر گرما براه بیرون شود سه درم تخم
خرفه با سرکه بخورد و آب ممزوج با سرکه تشنگی زائل کند و پیوسته سر از آفتاب
پوشیده دارد و وقت بر نشستن پست جو با آب سرد بخورد و اندر منزل روغن بنفشه
بناف و کف پا و عصبها اندر مالد و به بینی در کشد و اگر باد سموم جهد بینی و دهان را
پوشیده دارد و بر آنچ صبر کند و پیاز پاره در دوغ آمیخته بخورد و از دوغ
قدری بیاشامد و اگر کسی را باد سموم بزند آب سرد بسیار بر دست و پای او باید ریخت

و روغن گل و آب بید و گلاب بر سر او باید نهاد و او را در آب سرد باید نشانید و
برگ خرفه و کوک و خیار و مانند آن انچه ازین بدست آید مقداری بخورد و آب
مضمضه باید کرد و باید ریخت و اگر چاره نباشد جرعه جرعه آب خورد و اگر تب نباشد
شیر و دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی از راه سرما باید چون بمنزل رسد زود پیش
آتش نشاید رفتن ولیکن بتدریج خویشتن را بجای گرم باید پوشانید و دست و پا
بر روغن زیت یا روغن فرفیون یا روغن قسط گرم کرده چرب باید کردن و در
طعام سیر و روغن گاو بسیار باید خوردن و اگر روغن گاو بخورد و پیاله شراب
صرف بخورد سرما باز دارد و معده خالی نباید داشتن و اگر بعوض آب شراب خورد
موافق باشد و سرما زده را یکدرم انگوزه و خوش و نیم درم شراب یا ماء العسل حل
کنند و بدهند و هنگام بر نشستن پیش آتش نباید رفتن و البته پای را بروغن فرفیون
یا روغن سیر زده بمالند یا بسیر و یا بقطران و لختی زر سوی بر سر انگشتان نهند و
بکاغذ اندر پیچند و بموزه فرو کنند از سرما سلامت مانند و باید که پای اندر موزه
چسپان بود و اگر کسی را پای سرما در یابد بشلغم بجوشانند یا برگ کرنب یا شبت یا
بابونه یا انجیر خشک و پای اندران آب نهند و بهترین کاری آنست که پای در

برف گیرند تا سرما از وی بیرون شود و پیش آتش نشاید رفت البته و اگر پای
برنگ بگرداند بباید رگ زدن و در آب گرم نهادن تا خون تمام برود و پس گل
ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلا کنند و اگر پا سیاه و سبز شود نشان پوسیدن
و تباه شدن بود جز آنکه جدا کنند هیچ تدبیر نباشد و لعاب اسپغول با سفیده و خایه
مرغ یا کتیرا حل کرده یا صمغ عربی بر وی طلا کنند و اثر آفتاب و باد و آب از وی
باز دارند و پیاز لب و سرکه و انیسر که سفتن آبها باز دارد و کوک نیز سود دارد
و تدبیر آبها اندر جایگاه خود گفته آمده است و روغن شبت و روغن با بونه بر
عصب ها مالند ماندگی ببرد و از ترشی ها پرهیز کند و مسافر دریا را نخست که در کشتی
سوار شود باشد که قی افتد باز نباید داشت تا خود بیارامد پس اگر بسیار شود
باز دارد بشراب پودنه و آبی و انار و مانند آن و عدس بغوره پخته قم معده قوی
کند خاصه اگر با پودنه خورد

مقاله دوم در تقدمة المعرفة

اینمقاله مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن نضج و بحران و شناختن
نشانهای امیدواری و نومیدی بیمار و شناختن علتها که بعلت دیگر زایل

شود و شناختن حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری که باشد و خواهد
بود و این هفت باب است باب اول در شناختن بیماری طریق شناختن
بیماری آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عام
بشناسند و جنس را قسمت کنند و نوعها را که در زیر آن باشد یکان یکان بجویند
و فصل هر نوعی بدان از یکدیگر جدا شوند بشناسند و نوع بازپسین بدست
آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی از میانه فرو نماند بدین طریق جنس و نوع و فصل و
خاصه و عرض عام بیماری بتوان شناختن و بر حقیقت هر بیماری که باشد واقف
توان شدن اما جنس بر دو گونه گویند یکی جنس الاجناس که در زیر آن
جنسهای بسیار باشد چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید این
همه بقیاس با جسم انواع اند و هر یک بقیاس با نواعی که در زیر افتد
جنسی بود و این جنس الاجناس را نیز جنس الاعلا گویند دوم جنس خاصتر است
از بهر آنکه نبات و جماد و حیوانات که انواع جنس الاجناس اند و هر یک
بقیاس با نواع دیگر که زیر هر یکی است جنس است چون حیوان در زیر او
مردم و اسپ و دیگر جانوران هر یکی نوعی دیگر اند اینجا حیوان جنس

خاصتر ست و مردم و اسپ و دیگر حیوان انواع جانوران هریک نوعی
اند در زیر حیوان پس جسم نامی ست که بر چیزها افتد که بنوعی و
معنی از یکدیگر جدا باشند و نوع چون نام مردم که بر زید و عمرو
افتد و زید و عمرو بنوع یکی اند و بتشخص جدا از یکدیگر جدا اند و فصل
خاصتر ست از نوع و این نامی ست کلی و ذاتی که بر یکنوع افتد خاص تا بهر
نوعی بدان نام از یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران
جدا اند و خاصه خاصتر از فصل ست و این نامی ست کلی نه ذاتی لیکن عرضی
که بر نوعی افتد چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام صفتی ست نه ذاتی
که در بسیاری چیزها که بنوع مخالفند موجود باشد چون سفیدی در برف و پنبه
و سیاهی در غراب و غیر آن مثال باز جستن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض
عام آنست که مثلا مردی را تب آید طبیب گوید تب بیماریست و بیماری
جنس اعلاست و بیماری را علاج بضد باید کرد و تب بیماری گرم است علاج بچیز
سرد باید و بیماری گرم جنس خاصتر ست از بهر آنکه بیماری سرد باشد و
بیماری گرم باشد و در زیر بیماری گرم تبهای گرم و آماسهای گرم و

درد سر گرم وغیر آن درآید وانیهمه انواعست درزیر بیماری گرم که
جنس خاصست ودرزیر هر نوعی انواع دیگر درآید چنانچه درزیر تپ
گرم تپ غب خالصه وغیر خالصه وتپ مطبقه وتپ محرقه وتپ یکروزه وتپ دق
درآید ودرزیر هر نوعی انواع دیگر درآید چنانچه درزیر تپ غب خالصه وغیر خالصه
وشطر الغب درآید واندرزیر تپ دق دق راستینی ودق مشابه درآید وهر نوعی
را فصلی ذاتیست وخاصه ای وبفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه
فصل ذاتی غب خالصه آنست که یکروز تپ باشد ودیگر روز هیچ اثر تپ نباشد
وفصل ذاتی غیر خالصه آنست که یکروز تپ آید سخت قوی وروز دیگر از تپ
اثری بود وفصل ذاتی شطر الغب آنست که یکروز تپ سخت قوی بود وروز
دیگر تپی بود ظاهر لیکن آهسته تر وخاصه حالی بود که یکنوع را باشد وروا
باشد که گاهی باشد وگاهی نباشد لیکن هرگاه که باشد جز آن نوع را نباشد
چون تلخی دهان در تپ صفراتی وعرض حالی باشد که به تبعیت بیماری پدید
آید چون صداع وبیخوابی در تپ صفراتی بدین طریق غب خالصه از همه بیماریهای
گرم واز همه انواع تپهای گرم جدا توان کردن تا بتوان دانستن که این

بیماری تپ است که سبب آن عفونت ماده است و آن ماده صفرا است و علاج
آن استفراغ صفرا است و تسکین حرارت و هرگاه که طبیب جنس و نوع و فصل
و خاصه و عرض بیماری با این طریق و بدین ترتیب باز جویدز و د بر بیماری و بر
طریق علاج واقف گردد و اگر از این طریق غافل باشد ممکن نیست که به بیماری
واقف تواند گشتن تا علاج صواب تواند کردن باب دوم در شناختن نضج
نضج پخته شدن ماده بیماری است و هرگاه که قوت مغیره بر ماده بیماری چیره
گردد و آنرا بپزاند و ساخته آن گرداند که طبیعت آنرا تواند دفع کردن
چنانچه در ذات الجنب بسرفه رطوبتی برآید بقوام معتدل و برنگ سفید و بزردی
گرائیده و بآسانی برآید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج تام بود و اگر
بقوام رقیق باشد یا غلیظ و برنگ سفید یا کبود یا سبز بود و بوی ناخوش
دهد تباهی و عفونت را نشان بود و هر خطری که باشد پیش از پدید آمدن
نضج باشد و چون اثر نضج پدید آید بیماری در نقصان افتد و از خطر بگذرد
از بهر آنکه پس از نضج در هیچ بیماری هرگز خطر نبوده است و نباشد مگر
که خطایی کرده شود و اگرچه نضج نشان سلامت است اما پدید نابودن نضج هم نشان

حالت نیست از بهر آنکه بسیار بیمار بها بود که دراز کشد و اثر نضج ظاهر
نباشد و بیماری اندک اندک زایل شود ولیکن اعتماد بر قوة باشد اگر قوت
بر جای باشد امیدوار باید بود و اگر قوت ضعیف باشد جای ترس بود و حال
خداوند تب اندر تب همچو عضویست که در وی آماس باشد و پخته خواهد شدن
همچنانکه در و آماس آنروز صعب باشد که پخته خواهد شدن تبها نیز آنروز قوی
و گرمتر باشد که ماده پخته میشود و چون پخته شد آهسته تر باشد و بدین سبب
است که غایت قوت بیماری تا وقت پدید آمد نضج باشد و از بهر آنکه حال
تب و حال ماده تب همچو حال آماسست و در آماس تا ریم سفید و هموار تولد نکند
آماس پخته نباشد اندر تبها نیز تا در دلیل رسوب نگفتند و در بن شیشه رسوب
سفید و هموار پدید نیاید تب در رگها پخته نباشد و از پس نضج ایمنی از خطر
بیماری باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خطر
بتمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی بیمار باندازه زودی و دیری نضج
باشد و نشانهای نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلا اندر بیماری چون
زکام و سرسام رطوبتی رقیق و تیز و سوزاننده پالودن گیرد نشان آغاز نضج باشد

اگر بران بماند نضج ناقص ست واگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سفید
یا زرد فام گردد نضج تمام باشد و همچنین اندر درد چشم اشک رقیق و گرم نشان
آغاز نضج باشد واگر معتدل تر باشد نضج ناقص باشد واگر باندکی بازآید و معتدلتر
شود و رمص کند نضج تمام باشد و اندر بیماریها سینه هم چنین و اندر نفث آ
نفث رقیق نقصان نضج باشد و نفث معتدل و آسان و زرد فام نضج تام
باشد و اندر دلیل نشان نضج تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی
آنست که هر چند بول سفید تر و رقیق تر باشد از نضج دورتر باشد و نشان
نضج یکی آنست که از پس سفیدی زرد باشد یا از پس رقیقی غلیظ شود و هم
بران بماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد و دوم آنست که
در بن شیشه یا بر سراب یا در میان آب رسوبی هموار سفید همچون ابری پدید
آید نشان نضج ناقص بود سوم آنست که رسوبی سفید هموار و پیوسته در بن شیشه
پدید آید نشان نضج تمام باشد و هرگاه که نضج ناقص باشد بحران هم
ناقص آید و بباید دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره بیماران خشک
اندام و لاغر و اندک خورش نا اندک باشد یا خود نباشد و یا ظاهر نشود و

نشان نضج و قوت بیماری از رنگ آب و حالتهای دیگر باید جست +

باب سوم در شناختن بحران بحران در لغت یونانیان لفظی است نگاشته شده از چیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنانکه دو خصم مدتی میکوشند تا بر یکدیگر چگونه دست یابند و هرگاه که فرصت یابند یک در وقت کار خویش بکند و مهلت ندهد هم چنین ماده بیماری و طبیعت بر سان دو خصم با یکدیگر میکوشند تا بدان مدت که ماده پخته گردد و طبیعت دست یابد اندرین حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید و طبیعت عاجز آید و ماده مستولی گردد و اندرین حال نشان عاجزی طبیعت پدید آید پس معلوم شد که بحران تغیر حال بیمار است از حالی بحالی یا بهتر یا بدتر و بحران شش گونه است یکی آنکه طبیعت بیکبار بیماری را دفع کند این را بحران نیک تمام گویند دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز گردد و ماده مستولی شود و حال بیمار بیکبار بد شود و بیمار هلاک شود و این را نیز بحران تمام گویند و این هر دو اندر بیماریهای حاده باشد و معنی حاده تیزی و زود گذشتن است سوم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را می پزاند و بدفع

تمام بر اند و دفع کند این را تحلیل گویند چهارم آنکه طبیعت بتدریج ضعیف
میشود و ماده خام میماند تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک
شود و این را ذبول گویند و این سوم و چهارم اندر بیماریهای دراز باشد
که طبیبان آنرا مزمنه گویند پنجم آنکه بحران مرکب باشد و آخر سلامت بود
و آنچنان بود که نخست بحرانی کند جید لیکن ناقص باشد و باقی در مدتی تمام
کند اینهم از جمله بحرانهای نیک باشد ششم هم بحران مرکب باشد لیکن نخست
بحران کند بد و ناقص و قوة آن بتدریج ضعیف میشود تا تمام ساقط شود
و این بحران پنجم و ششم در بیماریها باشد که نه از جمله حاده و نه از جمله مزمنه
و آنروز که بحران قوی خواهد بود اندر بیماریها بیمار را اضطرابی پدید آید
عظیم و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب
قوی قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و هرگاه که طبیعت یکبار
بیماری را دفع نتواند کردن بسیار باشد که ماده را از اعضاء رئیسه دفع
کند و از اعضاء دیگر دفع نتواند کردن این را بحران انتقال گویند و مثال
این همچون پادشاهی باشد که نگاهدارد شهر را و نواحی بدشمن بازگذارد

بحران انتقالی چند گونه باشد بعضی نیک و بعضی بد آنچه نیک بود یرقان
است و کر دکر یون و بهق و آنچه بد بود آماس ستبها و خراج و دبیله و
طاعون و نمله و نار فارسی و آبله و خوره و خناق و برص و غده و داء الفیل
و دوالی و لقوه و تشنج و درد پشت و درد سرین و زانو اگر چه بیماریهای بدیه
علتها زائل شود و مدتی درین علتها بماند و باشد که بیماریهای مزمن گردد و
توقع بحران تمام آنگاه باید کردن که قوت قوی و خلط رقیق باشد و اگر
قوت قوی نباشد و خلط غلیظ باشد بحران انتقالی توقع باید کردن و بحران ماده
رقیق بعرق باشد و بحران ماده معتدل برعاف یا بادرار بول یا باسهال یا بقی
و بحران بیماریهای سر بمخاط بود یا بدمعه یا بصدید که از گوش برآید و بحران
بیماریهای شش و آلتهائی دم زدن به نفث باشد و گشادن خون بواسیر
اندر بسیار بیماریها بحران نیک باشد خاصه کسی که عادت بوده باشد و بهترین
تمامترین بحرانها رعاف است پس اسهال پس قی پس ادرار بول پس عرق و بباید دانستن
که همه بیماریها را ابتدا است و زیاده شدنست و آنرا وقت تزاید گویند و
بغایت تمامی رسیدنست و آنرا وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است و آنرا

وقت انتها انحطاط گویند و بحران تمام و نیک جز بوقت انتها نباشد و
مرگ هم ابتدا و هم در وقت تزاید و هم در وقت انتها باشد و هرگز در وقت
انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ و نیز بحران که در ابتداء بیماری بود هلاک کننده
باشد و انچه در وقت تزاید باشد اگر نیک باشد ناقص باشد و اگر بد باشد بیمار اندران
بحران سخت عاجز باشد و بدحال بود و انچه اندر وقت انتها بود تمام بود
و یکبار بیمار از خطر بیرون آید و یا یکبار بیماری مستولی گردد و طبیعت عاجز
آید و بیمار هلاک شود و هر بحران که نه اندر روزهای بحران باشد نشان آن بود
که ماده بیماری سخت بد است و یا سخت بسیار است و طبیعت از ان گرانباری
بد ماده مضطرب شده است از بهر اینست که هرگاه نشان آن باشد که در
چهاردهم بحران خواهد بود پس زودتر از ان بحران کند اگر آن روز که حرکت
بحران پدید آید از جمله روزهای بحران باشد چون روز یازدهم نشان
آن باشد که بحران اگر نیک باشد بحران ناقص باشد از بهر آنکه سبب زودی حرکت
بحران بیطاقتی و اضطراب طبیعت باشد و هم بدین سبب که در بیماریهای باسلامت
بحران بوقت خویش باشد از بهر آنکه طبیعت بیطاقت و مضطرب نشود

علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها یا بسبب بیماری و بطاقتی طبیعت
باشد یا بسبب بیرونی که طبیعت را بی هنگام بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی
یا طعامی و شرابی در وقت و نه لائق حال و هرگاه که روز کی بحران نیک توقع کنند
علامت بد پدید آید سخت بد باشد و بباید دانستن که از روزگار بیماری بعضی روزهای
بحران باشد که ایام الباحوریه گویند و بعضی روزهای خبر دهنده باشد که بحران
خواهد بود و کدام روز خواهد بود و آنرا الیوم الانذار گویند و بعضی روزها در میان
این روزها روز بحران باشد و نه روز خبر دهنده آنرا ایام واقعه فی الوسط گویند
و بحرانهای قوی روز چهاردهم باشد یا روز بستم که بدان نزدیک باشد پس
هر روزی که پیشتر باشد بتدریج قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز
محصول این سخن آنست که بحران قوی و صعب تا روز بستم بود و آنچه پس از
بستم بود آهسته تر بود و بقراط از پس چهل روز هیچ روزها را از روز بحران
نشمرده است مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صدم و روز صد و بستم
از بهر آنکه بحرانهای بست گانی تا صد و بست روز بود و انهیم نادر بود و پس
ظاهر نباشد و بباید دانستن که بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت

روزی و بعضی هر بست روزی و قوت بحران چهار روزی تا بست روز تمام
باشد و پس از بستم ضعیفتر باشد لیکن از ان بیرون نشود که از جمله روزهای
خبر دهنده بود و قوت بحران هفتگانی تا چهل روز بود پس ضعیفتر شود پس قوت
بحران بیست گانی را باشد تا صد و بست روز و از پس صد و بست روز بحران
بیماری از پس هفت ماه باشد یا پس از هفت سال یا از پس چهارده سال یا از پس
بست و یکسال و بحران همه بیماریهای حاده بیشتر اندر روزهای طاق باشد
و بدین سبب که بحران تب غب در یازدهم پیش ازان چشم دارند که روز چهاردهم
و اندر بیشتر بیماریهای حاده در تبها همچون عدد روزهای بحران باشد مثلا
هفت روز نوبت غب همچون هفت روز محرقه بود و اندر بیماریهای مزمن عدد
ماه و سال همچون عدد روزهای بیماریهای حاده باشد مثلا اندر تب ربع سوداوی
هفت ماه همچون هفت روز نوبت غب باشد و روزهای خبر دهنده از روزهای
بحران بیماریهای مزمنه همچون روزهای خبر دهنده از روزهای بحران بیماریهای
حاده باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه در بحران
بیماریهای حاده یاد کرده آمد و روزهای را که بحرانهای بیوقت در آن روز افتد

الایام الواقعه فی الوسط گویند و آن روز سوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم
اما بحران روز چهارم هرگاه از وقت خویشتن بگردد یا روز سوم باشد یا روز
پنجم بحران روز ششم که از وقت خویشتن بگذرد روز هفتم آید یا روز یازدهم
و از ایام الواقعه فی الوسط روز نهم قوی تر است پس ششم پس روز سوم و
روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم نیز بحران کند لیکن بد باشد و هرگاه که در بیماری
حاده روز نخست اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم بود و اگر بیماری بس گرم و
سریع الحرکت باشد بحران روز سوم باشد و اگر آهسته تر باشد روز پنجم باشد
و اگر روز انذار روز چهارم باشد و بیماری گرم بود بحران روز هفتم باشد و اگر
آهسته تر باشد روز نهم باشد و اگر روز انذار چهارم نبود و نشانهای بد نماید بحران
روز ششم باشد و اگر روز انذار هفتم بود بحران روز یازدهم باشد یا چهاردهم
و اگر روز یازدهم نوبت زودتر آید و تب گرم تر باشد و اثر نضج پدید آید بحران
اندر چهاردهم باشد و اگر اثر نضج در چهاردهم پدید آید بحران در هفدهم باشد
یا هیجدهم یا بستم یا بست و یکم و بیشتر در بستم باشد و همچنانکه روز چهارم انذار
روز هفتم کند یازدهم انذار روز چهاردهم کند و هفدهم انذار بستم یا بست و یکم

وسیجد هم انذار بست و یکم کند و باشد که اثر نضج که در هفتد هم پدید آید ضعیف
باشد و بحران از بست و یکم درگذرد و بچهل روز رسد و روز بستم انذار روز
چهلم کند و از ایام الواقعة فی الوسط هرگاه که نشان بحران روز سوم
پدید آید بد باشد بحران ششم کند و روز پنجم بروز نهم انذار کند لیکن اگر نشانهای
بد باشد بحران روز ششم کند و روزها که بحران در وی نیک باشد یا بد یا تا قصر
یا تمام جمله بست و پنج روز است سوم و چهارم بترتیب همچنین تا هفتدهم پس روز
نوزدهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و بست و هشتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و گروهی روز اول و روز دوم را از جمله روزها
بحران شمرده اند از بهر آنکه حمی یوم روز نخست یا روز دوم بگذرد و از بهر انکه
گذشتن آن تغیر حال باشد آنرا بحران گفته اند از پس چهل روز بحران نباشد
لیکن بیماری بتحلیل بگذرد و از روز بستم تا تمام چهل روز دوازده روز است که
در وی بحران نباشد در روز بست و دوم و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم
و بست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم
و سی و نهم و از آن جهت بیان قوت این روزها این فهرست نهاده شده است

و نام روزہائیکه در وی بحران نیک باشد و روزہاکه در وی گاہی بحران باشد و گاہی نباشد و روزہاکه در وی بحران بد باشد یا ناقص و روزہاکه در وی بحران نباشد نوشته آمده است تا بر خوانندہ این کتاب زود ظاہر شود در روز نخستین و دوم و سوم بسیار باشد که بیماریہا و تپہا که بغایت گرم باشد ہم اندران روز بحران کند روز چہارم بحرانست و خبر دہندہ است از بحران روز ششم و ہفتم یعنی اگر آن نشانہای که روز چہارم پدید آمدہ باشد بد باشد تمامی آن روز ششم باشد و اگر نشانہای نیک باشد تمامی آن روز ہفتم باشد روز پنجم اندرین بحرانہای نیک بسیار باشد روز ششم اندرین روز بحران نیک باشد در بار و اگر باشد با رنج و خطر باشد و نکسی افتد روز ہفتم ہر بحرانی که درین روز بود بی رنج و بیخطر بود و این روز ضد ششم است در روز ہشتم روز بحران نیست و اگر بنادر بحران کند نیک نباشد روز نہم بحرانست و حکم آن ہمچون روز سوم و پنجم است و خبر دہندہ است از روز یازدہم چنانکه روز چہارم خبر دہندہ است از روز ششم و ہفتم روز دہم مثل روز ہشتم است روز یازدہم ہمچون روز سوم و پنجم و نہم است و خبر دہندہ است از چہاردہم روز دوازدہم ہمچون روز

هشتم است روز سیزدهم درجهٔ او میانه است نه از روزهای بحرانیست که طبیب آن روز توقع بحران کند و نه از جملهٔ آن روزهاست که در وی بحران نباشد روز چهاردهم روز بحرانست و از پس روز هفتم هیچ روز قوی‌تر ازین روز نیست روز پانزدهم اندرین روز کم بحران باشد و اگر افتد نیک باشد روز شانزدهم همچون روز هشتم و همچون روز دهم روز هفدهم همچون روز نهم است و خبر دهنده است از بست و یکم روز هژدهم اندرین روز بحران کمتر از آن باشد که در هفدهم و اگر باشد نیک نباشد روز نوزدهم درین روز بحران کمتر باشد و اگر باشد بد باشد روز بستم روز بحران است و از چهاردهم گذشته هیچ روز قوی‌تر ازین روز نیست روز بست و یکم روز بحران است لیکن اندر بستم بیش از آن باشد که درین روز روز بست و دوم درین روز بحران نیست روز بست و سوم روز بحران نیست روز بست و چهارم روز بحران است و از پس بستم هیچ روز قوی‌تر ازین روز نیست روز بست و پنجم روز بحران نیست روز بست و ششم روز بحران نیست روز بست و هفتم روز بحرانست و از پس بست و چهارم هیچ روز قوی‌تر ازین روز نیست روز بست و هشتم روز بحران نیست روز بست و نهم روز

بحران نیست روز سی ام روز بحران نیست روز سی و یکم روز بحران است
روز سی و دوم روز بحران نیست روز سی و سوم روز بحران نیست روز سی و
چهارم روز بحران است و آنچه پس ازین روز باشد ضعیفتر ازین روز باشد روز
سی و پنجم روز بحران نیست روز سی و ششم روز بحران نیست روز سی و هفتم روز
بحران است روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی و نهم روز بحران نیست روز
چهلم روز بحران است و بحرانی که پس ازین شود ضعیف باشد و چون یاد کرده
آمده است که نامهای روزهای بحرانی و غیر بحرانی بکدام رنگهای نوشته
است از رنگهای این شجر قوت روزهای بحرانی و غیر بحرانی و ضعف آن معلوم
گردد بی هیچ اندیشه دانسته آید که روزهای که دران بحرانی تمام و نیک آید کدام
است و چند است و آن روز چهارم است و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و
چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم جمله یازده روز باشد
و روزهای که در وی گاهی بحران باشد و گاهی نباشد کدام است و چند است و آن
سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم جمله شش روز باشد و روزها
که در وی بحران ناقص باشد یا بد باشد و یا رنج و خطر باشد کدام است و

و چند است و آن ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم جمله هشت روز باشد و روزهائی که در وی بحران نباشد بست و دوم است و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم و بست و هشتم و بست و نهم و سی ام و سی دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم جمله سیزده روز باشد مبلغ سی و هشت و حکم روز اول و دوم تمام است چهل روز بیشتر یاد کرده آمده است

باب چهارم در تدبیر شناختن نشانهای سلامتی و امیدواری

هرگاه بیمار بر پهلو تواند خفتن و زود بر پشت نیفتد و از بستر بنشیب فرو نیاید و خود از پهلوی دیگر به پهلو تواند گشتن و بدان شکل بخسپد که در تندرستی عادت داشته است این همه نشان قوت طبیعت و امیدواری بود خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی بود و اگر بیمار ناپرهیزی کند و بیماری زیاده نشود نشانی درست بود از قوت طبیعت و آرام و خواب یافتن بشب بامداد که از خواب بیدار شود آسوده تر بودن و حاستهای درست و نظر چون نظر تندرستان نشان سلامت دماغ باشد و رنگ روی بر حال خویش بودن نشان سهلی بیماری بود و عطسه

از پس سرسام نشان پاک شدن دماغ باشد خاصہ اگر دیگر نشانہا نشان سلامت باشد
و ہمواری حرارت تپ اندر ہمہ تن نشان سلامت باشند از بہر آنکہ معلوم
گردد کہ اندر حشا آماسی نیست و اندر تپ مطبقہ ناقص روز بحران نشان
پاک شدن عروق باشد از عفونت و اندر تپ صفراوی شربا ہر کہ آنرا تپجال
گویند نشان خیر باشد و اندر تپہای گرم عاف قے و اسہال و ادرار بول و عرق
اندر روز بحران نشان سلامت باشد و اندر ہمہ بیماریہا شہوت طعام نشان
قوت معدہ و سلامت جگر و دیگر احشا بود و نیکوئی لون بول و رسوب اندر تپہا
و بیماری حشا و اما سہا نشان سلامت باشد باب پنجم در شناختن علتی کہ
کہ بعلت دیگر زائل شود ہرگاہ کہ خداوند تپ گرم را گوش کر شود پس
اسہال صفراوی اتفاق افتد کری زائل شود و ممکن بود کہ خداوند
اسہال صفراوی را گوش کر شود و اسہال باز ایستد از بہر آنکہ صفرا و مادہ صفرا
روی سوی بالا کشد و اگر خداوند استسقا را اسہال بلغمی اتفاق افتد و
بار طوبتی آنبا کہ برود علت استسقا بدان زائل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی
را تپ آید حرارت تپ آن مادہ را بگدازد و تشنج زائل شود و صرع بہ تپ ربع

زائل شود و یا سهلتر شود و سوء المزاج سرد که اندر معده و احشا بود
هم به تب زائل شود و اگر خداوند ذات الریه را بر پای جراحتی پدید آید و آنچه
بدفعه برود و نشان نضج وار و نشان آن بود که ماده انتقال کرد و طبیعت
آنرا باطراف دفع کرد و همچنین اگر خداوند ذات الریه را در بن گوش یا در حوالی
سینه و سر و پهلوها ریشها پدید آید دلیل بحران انتقال باشد و امید سلامت
بود لیکن آن ریشها بسبب بدی ماده ناصور شود و اگر خداوند مالیخولیا و خداوند
سرسام را بواسیر پدید آید بحران انتقال باشد و علت بدان زائل شود و من
دیدم که خداوند مالیخولیا را بر پای ریشه پدید آمد مالیخولیا زائل شد و اگر
خداوند خناق و ذبحه را بر سینه آماسی و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد
و طبیعت ماده را بظاهر دفع کند و همچنین اگر بظاهر حلق و زبان آماس پدید آید
نشان سلامت باشد و اگر خداوند سرفه کهن را بر خایه آماسی پدید آید سرفه
مزمن زائل شود از بهر آنکه اندامهای دم زدن را با اندامهای تناسل مشارکت
است و اگر خداوند داء الثعلب را دوالی پدید آید داء الثعلب زائل شود از بهر آنکه
ماده انتقال کرده باشد و همچنین اگر خداوند درد گرده و درد اندامها و نقرس

را زوالی پدید آید ماده انتقال کرده باشد و علت زائل شود و اگر خداوند
فواق امتلائی را عطسه پدید آید فواق زائل شود باب ششم در شناختن
حالها که در تن مردم پدید آید و نشانهای بیماری که باشد
و خواهد بود هرگاه که در چشم وی اختلاجی بسیار افتد بیم لقوه باشد
و اگر اندر عضو دیگر باشد بیم باشد که در آن عضو تشنج افتد و هرگاه که چشم و
روی سرخ شود و از چشم آب بسیار رود و روشنی آفتاب نخواهد که ببیند و
از دیدار آن خیرگی یابد بیم سرسام بود و گشتن بسیار و کابوس پیوسته مقدمهٔ
صرع باشد اندوه مندی و ناخوشی پیوسته بی سببی مقدمهٔ مالیخولیا باشد
و دیدن خیال پشه پیش چشم یا دیدن دود مقدمهٔ آب باشد در شقیقه صعب
و صداع پیوسته بیم کننده باشد بعلت انتشار یا آب کسلانی و کندی حاستها
و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمهٔ سکته باشد بسیاری زکام و نزله
بیم کننده باشد بعلت سل و ذات الریه عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امتلا
باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد بسقوط قوت و عرق ناخوشبوی
بیم کننده باشد به تبهای عفونی امتلاء مفرط بیم کننده باشد بسکته یا بد آنچه

خون از گلو بر آمدن گیرد یقی ثقل ناخشبوی نشان تخمه باشد بول ناخشبوی
بیم کننده باشد بہ تپ ہای عفونے سقوط شہوة یا منش گشتن و تنگ و الم یافتن
نشان امتلا و مقدمہ بیماریہا باشد سقوط شہوت یا منش گشتن و تولد بادہا در
شکم مقدمہ قولنج باشد شہوت طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج
سرد باشد اندر معدہ با مادہ یا نا دہ سقوط شہوة نیز تولد بادہا در معدہ
نشان گرمی فم معدہ باشد آرزوی ترشیہا نشان تولد صفرا باشد اندر معدہ
آرزوی تیزیہا چون خردل و مانند آن نشان مادہ غلیظ باشد در معدہ سرخی
چشم و تیرگی رنگ روی و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمہ جذام است بسیاری
دملہا مقدمہ خراج بزرگ باشد بسیاری رعدہا مقدمہ دبیلہ عظیم باشد بہق سفید
بسیار و لازم مقدمہ برص باشد خفقان پیوستہ مردم تندرست را بیم کنندہ
باشد بمفاجات مردن گرانی حد بہ تمدد که اندر جگر باشد و میل بسوی پہلوی راست
دارد نشان علتی باشد که اندر حدب جگر باشد سفیدی ثقل و اندکی آن نشان
سدہ و مقدمہ یرقان باشد آماس پشت چشم و دست و پای نشان ضعیفی جگر
باشد و مقدمہ استسقا بود گرانی و تمدد تہی گاہ نشان آفتی باشد اندر گردہ

اسہالے کہ مقعد را بسوزاند بیم کنندہ بسحج اسعا سوزانیدن آتیا ختن بیم کنندہ
باشد بدانکہ در نشانہ ریشی پدید آید خاریدن مقعد کہ بسبب کرمہای خورد
نباشد مقعد مہ بود اسیر باشد باب ہفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریہا
دنوتبہای تپ اندر تبہای حادہ صعب وکشندہ آنروز میرند کہ در بیماریہا
سلیم بحران نیک باشد و اندر تبہای محرقہ و آنچہ بدان ماند اندر انتہای تپ
میرند و نشان مرگ آن باشد کہ عقل شوریدہ باشد و تاسہ صعب خیزد یا ضعف عشودگی
پدید آید پس درد و تاریک شدن چشم تولد کند و دل در وگیرد و بیمار بیقرار
گردد و ہلاک شود و اندر تبہای بلغمی اندر اول تپ بمیرد و نشان مرگ آن
باشد کہ مدت سرما دراز باشد و گرم نباشد و نبض ضعیف و متفاوت نماید و
کسلانی و سبات پدید آید و دران ہلاک شود و در جملہ مرگ اندر ان ساعت
باشد از روز و اندر آنوقت از تپ کہ اعراض تپ بیماری صعب تر بود اگر در ابتدای
تپ بود یا اندر تزاید یا اندر انتہا و اگر علامتہای نیک اندر چنین وقت پدید
آید کہ یاد کردہ آمد کمتر باید ترسید و ہر بیمار کہ اندر ابتدای تپ یا در وقت
تزاید میرد بیشتر اندر تبہای میرد کہ سبب آن آماسی باشد اندر اندامہای

اندر وی و در آن نوع تب که ماده در حرکت آید در وی بدان موضع نهد و
الم زیاده گردد و آسیب آن بدل باز گردد و یا اندر بیماری که ماده آن
سخت بد باشد و بسیار باشد و طبیعت را از حرکت آن هزیمت شود و حال طبیعت
با آن همچون آتشی اندک باشد که در زیر هیزم بسیار فرو میرد یا همچون حال
کسی که او را گلو بفشارند و اندر وقت انتهای تب نیز میرند هم بسبب آنکه طبیعت
را از ماده هزیمت شود و نادر اندر وقت انحطاط تب نیز میرند هم بسبب آنکه
طبیعت را از ماده هزیمت شود لیکن درین وقت جز بسببی قوی که اتفاق افتد
نمیرند چون اسهالی قوی یا خشمی عظیم در حمله بسببی از اسباب نفسانی چون غمی
عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین ماند و یا سببی که از نوع دیگر باشد چون
طعامی و شرابی بسیار یا ناموافق و نخست عرق لرج کند پس بمیرد و حقیقت
آنست که این انحطاط مزور باشد حقیقی نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد
و حرارت غریزی تحلیل پذیرد و نبض ضعیف و آهسته باشد و بدان ماند
که تب اندر انحطاط است و نباشد از بهر آنکه اندر انحطاط راستی و قوت ها
باز آید و حرارت غریزی بر افروزد و نبض قوی تر گردد و نظام باز آید

اما ور آبله در وقت انحطاط بسیار میرند و سبب آن بسیاری ماده و تباه شدگی
همه اخلاط بود و آنچنان باشد که بعضی اخلاط با آبله بظاهر تن بیرون آید و باقی
بباطن باز گردد و اسهال تولد کند و احشا را می رنجاند و میگدازد تا هلاک کند و علامتهای
بد اندر بیماریهای دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و صدغ پدید آید چنانچه
چشمها در اندر شود و بینی باریک شود و سرد شود و باشد که سر بینی کبود
یا سیاه شود و گوش هم چنین سرد شود و تشنج شود و ناخنها کبود شود و پوست
پیشانی کشیده شود چنانچه کسی پوست بگیرد و بر چیزی پر شد و بنهد تا خشک
شود پوست پیشانی همچنان شود این همه نشان سرد شدن خون است و فرو مردن
حرارت غریزی و نارسیدن باطراف و بآخر سیاهی چشم بسوی بالاتر شدن
گیرد و سفیدی پیدا آید و از جمله علامتهای بد آنست که بیمار به پشت افتد و
دستها فرو گذارد و به نشیب فرود آید اندر بستر و دندان بر هم ساید و صریر کند
و بعضی را باشد که لب زیرین بر جهد و دندانها که پوشیده بودی برهنه شود و چشمها
گشاده ماند و بعضی باشد که بیشتر لب حرکتی کردن گیرد و بعضی با انگشت اشارتها کند
بر دیوار بمالد چنانکه کسی پر از جامه بر چیند این همه علامتها بد است و نشان نزدیکی وقت مرگ

بسم الله الرحمن الرحیم

بخش دوم از کتاب خفی علائی در عملی

این بخش مشتمل است بر هفت مقاله و در هر مقاله چند باب در هر بابی نکته که مقصود
ازان باب آن نکته باشد و در بیشتر کتب اگر بجویند نیابند و هر یک بشرحی که بدان لایق باشد
یاد کرده آمده است چنانچه چیزی بر خواننده پوشیده نماند مقاله نخستین در وصیت ها
که طبیب را در علاج گوش بدان بر باید داشت مقاله دوم در اشارت کردن بعلاج
بیماریهای اندامها از سر تا پای و این هجده باب است باب اول در بیماریهای سر و دماغ باب
دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در بیماریهای بینی
باب پنجم در امراض دهان و زبان و حلق باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شوصه
و ذات الریه و ذات الجنب و ضیق النفس باب هفتم در بیماریهای دل باب هشتم در
بیماریهای معده باب نهم در انواع اسهال باب دهم در انواع قولنج باب یازدهم
در بیماریهای مقعد باب دوازدهم در بیماریهای جگر باب سیزدهم در
بیماریهای سپرز باب چهاردهم در انواع یرقان باب پانزدهم در
انواع استسقا باب شانزدهم در بیماریهای گرده و مثانه و خصیه و ذکر

باب ہفدہم در بیماریہای زنان باب ہیژدہم در اوجاع مفاصل ونقرس و دوالی و داء الفیل مقاله سوم در علاج تپہا و آبلہ و حصبہ و مانند آن مقاله چہارم در علاج آماسہا و ریشہا و جراحتہا مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوانہا و از جای بیرون برآمدن بندہا مقاله ششم در زینت و پاکداشتن ظاہرتن مقاله ہفتم در علاج زہرہا مقاله نخستین در وصیت ہا

طبیب را که نزدیک بیمار آرند پس از آنکه شرطہای امانت دینی و شفقت مردمی بجا آوردہ باشد و چشم و گوش و دست و زبان از ہمہ ناپسندیدہا نگاہداشتہ نخست باید که نوع بیماریہا و حقیقت آن بداند بدان طریق که در بخش نخستین یاد کردہ آمدہ است پس احوال آنروز و روز گذشته بپرسد و بداند تا قوہ بیماری امروز ہمچون قوت دی ہست یا کمتر است یا فزونتر است و دیگر روز نیز بپرسد احوال بیمار اگر روز سوم یا روزہای دیگر ہمان باشد حکم کند که بیماری بنہایت رسیدہ است و اگر ہر روزی می افزاید ہنوز در تزاید است و اگر ہر روزی ہمی کاہد گوید در انحطاط است و بر پایان رسیدہ است تدبیرہا در خور احوال کند چنانچه در بخش نخستین گفته آمد و بباید پرسید که بیمار در ہیچ عضوی المی ہمی یابد یا نه اگر میابد

معلوم گردد کہ معظم بیماری در آن عضوست و اندر آغاز تب مادہ بر عضو ریختہ
می شود آن عضو را قوت دہد بضمادی یا نطولی موافق صفت ضماد و نطول
عدس مقشر و سماق و ناردپوست و گلنار و گل سرخ و برگ مورد از ہر یکی برابر آب تابستہ است
بپزند و خرقہ بدان آب تر میکنند و بران عضو می نہند و ثفل آن ضماد کنند و احوال
خواب بپرسند اگر بیمار خواب می یابد بداند کہ دماغ او بسلامت ہست و آسایش ہست
و امید وار ہست و اگر خواب نمی یابد بر خلاف این باشد و از شہوت طعام نیز بپرسد اگر
شہوت بر جائی باشد بداند کہ اعضای غذا بسلامت ہست و امید واری زیادہ
باشد و باید کہ جایگاہ خواب لائق حال بیمار سازد و شربت و دارو و خدمتگاران
اختیار کند چنانکہ باید و اندر بیماریہای گرم خانہ خنک فرماید و بیمار را بجامہ
پوشیدہ داشتن فرماید تا خنکی ہوا و راحت آن بدل برسد و تن او سرد شود
و حرارت باندرون تن باز نگردد و اگر بیمار کودک یا اہل تنعم باشد یا قوت ضعیف
باشد و چیزی آرزو کند متابعت آرزوہای او باید کردن از ان نوع یا مانند
آن چیزی اندک میباید داد و بباید دانستن کہ حال قوت اندر بیماری ہمچون حال
توشہ است در سفر ہمچنانکہ مسافر توشہ نگاہدارد تا سفر بدان تمام کند طبیب را باید

کہ ہمہ عنایت صرف نگاہداشتن قوت بیمار کند تا بیماری پایان رسد و بدین سبب
گاہ باشد کہ طبیب را حاجت آید کہ بیمار را چیزی دہد کہ یقین داند کہ بیماری بہ سبب
آن زیادہ خواہد لیکن بدان ننگرد بنگاہداشتن قوت بیمار بنگرد و بدان مشغول شود
و آنچنان باشد کہ در تب محرقہ بیمار را غشی افتد طبیب نبدد آنچنان بحرارت تپ
نگاہ نکند نان را بشراب ترکند و بدہد تا قوت باز آرد و ہم چنین اندر قولنج سرد
ہرگاہ کہ دردی سخت پدید آید طبیب دارو ہی حذر کنندہ دہد تا بیمار از درد بیخبر شود
بدین سبب عارض قوی را زائل کند پس بعلاج واجب باز آید و انجا کہ قوت قوی
باشد و باستفراغ حاجت آید ہیچ توقف نکند و انجا کہ قوت ضعیف بود نخست
انتعاش قوت را تدبیر باید کرد پس استفراغ کردن و انجا کہ باستفراغ تمام حاجت
آید بیکبار طبیعت الحاح نباید کردن تبفاریق استفراغ میباید کرد و اگر بیماری
خطرناک باشد و امن نبود کہ قوت چندانی پای دارد کہ مادہ پختہ شود زود
استفراغ کند و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی تاخیر باید
کردن تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماریہای کہن ہر چند روز
فترتی باید افگند تا ہم قوت نگاہداشتہ شود و بیمار از علاج آسایشی یابد

طبیعت از پس مدت علاج را قابل تر باشد و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه
در مدت دراز بسبب آنکه بدان علاج طبیعت با دارو خوکرده شود و منفعت آن
پدید نیاید و هر چند روزی شربتها اگر چه همه از یک نوع باشد یکی بدیگری بدل
باید کرد تا طبیعت بیک چیز خوکرده نشود و هرگاه که طبیب اندر علاج یک طریق
می سپرد و هیچ اثر نه بیند بضد آن باید گشتن و اگر بحقیقت داند که تدبیر صواب است
اگر چه داند که اثر آن دیر ظاهر شود از طریق صواب نباید گشتن و اگر در علاج
خطائی افتد و اثر آن خطا ظاهر نشود از آن طریق زود باید گشتن پیش از آنکه
اثر قوی ظاهر شود و اگر بیمار خفتی باید بر خلاف قیاس بدان فریفته نشود و همچنین
اگر بر خلاف قیاس عارضی هایل پدید آید نباید ترسید که عارض زود زایل شود و
بیمار قوی ترکیب و تن آبادان را استفراغ بیش باید کردن و بیمار نازک و لاغر
را علاج به تغییر مزاج باید کردن و استفراغ کمتر و در همه بیماریها دل خوشی بیمار
باید جستن و با مراد او باید ساختن و تدبیر قوت دل باید کردن بهر چه ممکن
گردد و از اندوه و ناخوشدلی دور باید داشتن و بعضی را به بشارتها و امیدها
و بعضی را بزر و جواهر و غیر آن و بعضی را بحضور دوستان مونس خوشدل کردن

تا شادمان و قوی دل گردد و اندر گرماهای گرم و سرماهای سخت هیچ علاج قوی
نشاید کردن و آنجا که باستفراغ و تغییر مزاج حاجت آید و یک چیز یابند که هر دو
معنی را شاید غنیمت باید داشت چنانکه در تب صفراوی آلوی سیاه و طبیب تا تواند که
علاج بغذا کند بدارو مشغول نباید شدن و تا تواند که بیک داروی بسیط یعنی
نا آمیخته علاج کند بداروی آمیخته نباید کرد و طبیب را داروهای مجهول که مجهولان
و پیرزنان آزمایند و حکایت کنند بکار نباید داشتن و بر آن اعتماد نباید کردن البته ولله الحمد والمنه

مقاله دوم در علاج بیماریهای اندامها از سر تا پای و این را سیزده باب است باب اول در بیماریهای سر و دماغ

سرسام گرم دو نوع است یکی آنکه ماده آن صفرای خالص باشد دوم آنکه
صفرا با خون آمیخته باشد و غلبه خون را بود و آنچه ماده آن صفراوی خالص باشد
آنرا بلغت یونان قرانیطس خوانند و بپارسی سرسام و سام بلغت پیشینگان آماس
است یعنی سر آماس و این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی باشد در گوهر دماغ
یا در غشای دماغ یا در هر دو ولیکن حقیقت قرانیطس در غشای دماغ باشد و ترجمه قرانیطس
هذیان است و سبب این علت بسیاری صفرا بود در تن و بسیاری بخار آن که

که بدماغ برآید علامتش تب گرم و درد سر و بیخوابی و هذیان و اختلاط
عقل و تشنگی و خشکی دهان و تلخی و درشتی و زردی زبان علاج صندل سفید
وانده که کافور بگلاب بسوده قطره سرکه بر چکانیده میسایند و خرقه کتان
بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ او می نهند و همچنین سرکه و گلاب و روغن گل
بهم آمیخته میمالند و بر پیشانی و صدغ او می نهند و پای در آب گرم یا طبیخ بنفشه
و بابونه نهاده میمالند و می شویند و طبع را بحقنه نرم میکنند و یا شیافی که از
بنفشه و شکر و سقمونیا ساخته باشد استعمال نمایند تا طبع فرو آید صفت حقنه
نرم بنفشه ده درم نیلوفر ده درم عناب بیست دانه سپستان چهل عدد بابونه
ده درم همه را در یکمن آب بپزند تا دو بهر برود و بپالایند و هفت درم روغن گل
یا روغن بنفشه و یک اوقیه شکر سرخ در پنجاه مثقال ازین مطبوخ کنند و
حقنه کنند و اگر از حقنه و شیاف نافع نباشد ماء الرمانین و شیرخشت دهند و
یا طبیخ خرمای هندی و شیرخشت هر یک ده درم اسپغول در جلاب خام و یا آب انار
ترش میدهند و هوای خانه خوش باید و در تاریکی و روشنی معتدل و دیوار خانه
ساده باید نقش و صورت و کتابت هیچ نباید و نزدیک بیمار برگ بید شسته

و نیلوفر و بنفشه و میوه‌های خوشبوی و خنک باید و شربت از بهر تسکین حرارت
آب خربزه و شراب غوره و شراب ریواج و شراب حماض ترش و شراب زرشک
شراب انار و شراب لیمو و شراب صندل و آب کدو و آب غوره آمیخته و اندکی
شکر بر نهاده و از جهت نرم داشتن طبع شراب آلو و شراب خرما هندی و
آب خربزه هندی و آب میوه‌ها و اگر حرارت بی اندازه باشد پس از آنکه استفراغ
کرده باشد قرص کافور دهند و هر روزی که تب گسارده شود پای‌ها از بن ران
تا شتالنگ ببندند چنانچه از رنج بستن ماندگی آگاه باشد و یکزمان در آب
گرم نهند و بمالند و پس بگشایند و بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از
سوی شتالنگ ضرور و از جهت نرم داشتن طبع از نیشوق و آلو سیاه و
زرد آلو و خرما هندی و از ماش مقشر و اسفاناخ و از کشک جو همه بشیره
مغز بادام و سکبه و ترشی‌ها برگ چغندر در افگنند و بشکر چاشنی دهند و از
جهت باز گرفتن طبع از انار دانه و زرشک و آب سیب ترش و آب آبی ترش
و آب غوره همه بشیره مغز بادام بریان کرده و اگر اندر فروره دو درم تخم
خشخاش کوفته در افگنند صواب باشد و از جهت تسکین صفرا و خون طفیشل از

عدس مقشر و زیره با عناب و روحی پخته نافع بود سرسام خونی

این علت را بلغت یونانیان قلغمونی خوانند علامتها سرخی زبان و رگها

ممتلی و تب گرم و لازم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض سریع و صلب باشد و یا که دل نگیرد

و روشنی نخواهد علاج فرق میان علاج این علت و علاج قرانیطس نیست اکه این

علت را نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجها همه بدان نزدیک باشد و تیز بود

باشد که حقنه قویتر یا مسهلی قویتر حاجت آید سرسام سرد و این را لیثرغس گویند

و ماده آن بخاری باشد از بلغم عفن که بدماغ برآید و سبب آن تخمه و بسیار خوردن

طعامهای سرد و تر باشد چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلا پخته و پیاز پخته و خام

و میوهای تر و فقاع و مستی متواتر علامتها غلبه خواب فراموشکاری و صداع

و تب آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ و خام و سفید و بسیاری آب دهان

علاج نخست حقنه تیز و یا شیافی تیز نهادن پس قی فرمودن پس ایارج فیقرا

فرمودن بشحم حنظل مرکب کرده و مطبوخ افتیمون پس هر بامداد گلنگبین با

مصطکی و انیسون دادن و مفاصل بروغن قسط و مانند آن مالیدن و اگر تب

آید کشکاب با پودنه کوهی و زوفا خشک و تخم کرفس و بادیان و صعتر و مانند

آن در روی نخچه بدادن و اگر تب گرمتر باشد با دیان تر و برگ کرفس و قدری
نخود اندر روی نخچن صفت حقنه تیز شحم حنظل و افتیمون از هریک یکشست بسفایج
نیکوفته و دوسشت پودنه کوهی یکشست بپزند چنانچه رسم است و بپالانید و ده درم
بوره و ده درم آبکامه حل کنند و ده درم روغن زیت و ده درم فانید در افکنند
و بکار برند و شیاف کنند از ترب تراشیده یا از صابون یا از شحم و بوره و نمک و
فانید در هم سرشته برنهند و پس از آنکه همه استفراغها کرده باشند بخار سرکه و پودنه
و حاشا در روی نخچه به بینی او برسانند و بدارو های لطیف کنند و غرغره میفرمایند
د فلفل و جند بیدستر میویز بانند تا عطسه آورد و هیچ وقت نگذارند که در خواب
غرق شود و فلافلی و سنجرینیا و مانند آن میدهند و اگر بیماری دراز گردد دو
دانگ جند بیدستر با انگبین سرشته بدهند و ضمادی از جند بیدستر و سعتر و پودنه
کوهی و حاشا و مرزنجوش بسرکه عنصل سرشته بر سر او می نهند و نطولی از طبیخ
بابونه و نمام و پودنه و حاشا و مرزنجوش و شبت بکار برند و موی سر مردم
سوخته با سرکه سرشته بر سر و پیشانی او مالند سودار و مالیخولیا علتی سوداویست
و از بهر آنکه گوهر دماغ نازک است و گوهر روح نفسانی که در دماغ است

روشن است و سودا خلط تیره است و تاریک هرگاه که بخار سودا بدماغ برآید
مزاج دماغ بگردد و آن بخار با روح نفسانی بیامیزد روح تیره و تاریک شود و
از بهر آنکه مردم از هیچ چیز چنان ترسان نباشد که از تاریکی و از هیچ چیز چنان
شاد و ایمن نباشد که از روشنائی بسبب آنکه در تاریکی نیک و بد او دوست و
دشمن او نتوان دیدن و در روشنائی توان دیدن و شناختن و بدین سبب مردم
همیشه از تاریکی ترسند و بگریزند پس بضرورت کسی را که تاریکی از درون دماغ
او باشد ترسان تر باشد و از بهر آنکه از تاریکی بیرونی بتوان گریخت و از خویشتن
و از تاریکی دماغ خویش نتوان گریخت خداوند این علت همیشه ترسان و بدگمان
باشد و از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج او سرد و خشک چیزهای خشک
و غلیظ هر نقش که بگیرد نگاه دارد و دیر و بماند همچنان هر خیالی و صورتی که خداوند
این علت را آید بدشواری از وی زائل توان کردن و این علت بمشارکت معده
و سپرز بود خداوند این علت از قی کردن راحت یابد و آنرا مالیخولیای مراقی
گویند و سبب آن بسیاری سودا بود که هر روز از سپرز بمعده برآید و در هضم معده
تقصیر باشد بسبب آن تقصیر بادها اندر معده تولد کند و معده منتفخ شود و بر

طعام مشتغل نتواند گشت و قوت دافعه بدان سبب کار خویش تمام نتواند کرد و
بیشتری از آن در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ برآید علامات
خداوند این علت بسیار موی و سطبر موی بود و لون او سبزگونه باشد و باشد
که سخت سرخ باشد یا اسمر باشد و کتف او قوی تر از اندامهای فرو سوی باشد
از بهر آنکه در تن او بادها بسیار تولد کند و باد قوت ببالا کند و حرکات چشم او
پیوسته باشد چنانکه پلک چشم بر هم میزند و سخن بشتاب و نامبین گوید و دل و جگر
گرم باشد و بدان سبب سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد
و بدان سبب زود پذیرنده بخارها باشد و اندر احشا او بادها و قراقر بسیار
باشد و بدان سبب تشنج بر او غالب بود و بعضی را بسبب تقصیر هضم لعاب در دهان
بسیر و علاج اندرین علت استفراغهای بسیار باید کردن و پیش از استفراغ
شربتها و غذاهای لطیف و خنک باید دادن و گرمابه و آبزن بکار داشتن و
آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد اعنی اگر مبداء علت دماغ بود رگ
صافن بگشایند تا ماده از دماغ فرود آید و اگر علت مراقی باشد رگ باسلیق
زند یا اسیلم و اگر معده ضعیف باشد در فصد توقف کند و آنرا که فصد کند اگر

خون سیاه بود چند آنکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نبود نشان
آن باشد که هنوز ماده اندر دماغ است و در همه تن پراگنده نیست رگ پیشانی
زدن صواب‌تر باشد و داروی مسهل نخست ایاره فیقرا دهند غاریقون افتیمون
و شحم حنظل با وی ترکیب کرده و حب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا دهند هر روز یا سه روز
معجون نجاح در مطبوخ افسنتین دهند صفت آن غاریقون نیم درم با [illegible]
نمک نفطی نیم درم فانید پنج درم بکوبند و بیزند و بسرشند و بدهند و افتیمون کوفته با
مویز دانه بیرون کرده بسرشند و بدهند و هر بامداد مقدار پنج درم تا ده درم بدهند
و افتیمون کوفته هفت درم با سکنجبین بسرشند سود دارد و دل را شراب لسان الثور با
مفرح قوت دهد و اگر مزاج سرد باشد دواء المسک معتدل و مثرودیطوس و
تریاق بزرگ دهند صفت مفرح بادرنجبویه پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه
جوزبویه قاقله نارمشک بهمن سرخ و بهمن سفید درونج زرنباد زعفران تخم بادروج
تخم فرنجمشک از هر یک دو درم مشک تبتی دانگی و طسوجی هلیله کابلی چهل درم
شیر آمله شصت درم هلیله و آمله را در مقدار ده من آب بپزند تا به نیمه باز آید
بپالایند و انگبین برافگنند و بقوام آورند و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم

واگر مادہ صفراوی بود گرمابہ و آبزن فاتر بکار برند و استفراغ بماء الجبن و سکنجبین و افتیمونی کنند و در میان روزها ایارہ فیقرا با سقمونیا مرکب میباید داد و اطریفل کہ حب ایارہ فیقرا باید داد و اطریفل کہ حب ایارہ فیقرا اسود دارد و بگیرند اطریفل چهار درہم افتیمون دوازدہ درم ایارہ فیقرا یکدرم ہمہ بسرشند و بدہند واگر معدہ ضعیف باشد گلشکر با عود و مصطگی بدہند

دیوانگی علاج دیوانگی ہم ازین نوع باشد و گلابی را روغن کدو و روغن بنفشہ بادام با شیر دختران آمیختہ بر سر می نہند و طبیخ بنفشہ و نیلوفر و برگ عنب الثعلب برگ بید و کوکنار و خشخاش و بابونہ و کشک جو و تراشہ کدوی تر بر سر می نہند و شراب خشخاش میدہند **سبات** این علتی است کہ بیمار چون خفتہ باشد **علامت** اگر بیدار کنند زود بیدار شود و سبب آن بخارہای گرم و تر باشد واگر بیدار شود سبب آن رطوبتی غلیظ باشد در مقدم دماغ **علاج** اگر زود بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی بدہند و اطراف می بندند و میمالند و بطبیخ بابونہ می شویند و سرکہ و روغن گل می بویانند واگر دیر بیدار شود و بحقنہ تیز نخست استفراغ کنند پس ایارج فیقرا و غاریقون و شحم حنظل و نمک ہندی ترکیب کنند و حب سیل بسازند بدہند و بامداد مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح بدہند و ہر بامداد بلکہ ہر ساعت عطسہ آرند و بر سر کہ

اسقیل غرغرہ فرمایند ولعوق اسقیل بدہند ونطوسے از بابونہ واکلیل الملک و سداب و مرزنجوش و نعناع و سعتر و برگ مور و بر سر بچکانند و فرفیون و جندبادستر بروغن سداب سودہ بر صدغ و پیش سر طلا میکنند **فراموشکاری علاج** فراموشکاری بعلاج سبات نزدیک است و غرغرہ بجزدل و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفتہ و بیختہ با انگبین سرشتہ سودارد وایارج فیقرا با سکنگبین عنصلی سود دارد و وج پروردہ و زنجبیل پروردہ و معجون لبان سود دارد **معجون لبان** بگیرند کندر و وج و سعد و دارفلفل و زنجبیل از ہر یک دہ جزو روغن گاؤ دہ جزو انگبین سی جزو این داروہا کوفتہ و بیختہ با انگبین بسرشند و در ظرفی کنند و چہل روز در میان جو پنہان کنند پس از چہل روز بکار برند شربتی دو درم **سکتہ** این علتی است کہ ناگاہ افتد و بیکبار راہ برآمدن قوۃ روح حیوانی از دل بسوی دماغ و راہ فرود آمدن قوت نفسانی از دماغ بہمہ اندامہا بستہ شود و ہمہ اندامہا بیکار ماند و حاسہا باطل شود و جز حرکت دم زدن ہیچ حرکت دیگر نماند و سبب آن خلط غلیظ لزج بود در تجویفہا و منفذہای دماغ و بسیار باشد کہ سبب سکتہ غلبۂ خون باشد چنانکہ ہمہ رگہا و شریانہا و تجاویف دماغ پر شوند

تسب ... سن ... سن ... سن ... سن ... سن ... سن ... سن ... الہ ... کندر ... دقاق ... از ...

وشریانها بسبب پیری ودماغ حرکت نتواند کرد سکته فروگیرد بعضی طبیبان این را خناق قلبی گویند علامتها گرانی سر و دوار وطنین و دوی وکسلانی اندر حرکتها وتاریکی چشم و اختلاج همه اندامها وبرهم سودن دندانها درخواب امتلاء رگهای گردن وسرد شدن دست وپا اینهمه مقدمات سکته بود وکفک اندر سکته نشان زیاده شدن علت باشد ونشان دشواری دم زدن باشد ونشان سهلی وصعبی علت آسانی ودشواری دم زدن بود لیکن دم زدن بی نظام باشد نشان صعبی علت بود وانجاکه شبهت افتد که سکته افتاده است یا مرده پلک چشم باز گیرند اگر مرده باشد حدقه ناپدید باشد واگر سکته باشد حدقه برجای باشد علاج نخست پر مرغ چرب کنند بروغن سوسن یاروغن دیگر وبا ایارج فیقرا الوده کنند وبحلق او فروکنند باشد که قی افتد پس حقنه تیز بکار دارند ومهرهای گردن وپشت او بروغن فرفیون گرم کرده بمالند وتریاق بزرگ یامثرودیطوس یاسجزنیا یاانقردیا یا یک مثقال حلتیت یا جندبیدستر یا سکبینج اندر ماء العسل حل کنند وبحلق او فروبرند وموی سر او بسترند وخردل وجندبیدستر با سرکه گرم کرده بسایند وبرسر او طلا کنند وسداب ومشک وجندبیدستر همی بویانند

وزهره کلنگ بآب مرزنجوش اندر بینی او چکانند و قرنفل و بسباسه خیربوا
وجوز بوا و وج همه کوفته وگرم کرده درخرقه کنند و برسرا و نهند و نمک سوده
وگرم نموده برنهادن سودارد وازپس استفراغها غرغره بخشک و درآب گرد گشستن
سود دارد و هرگاه که سکته گشاده شود بست وچهار روز همین علاج میکنند
وطعام ونخود آب وشوربای گنجشک کبوتر بچه و هند باسعتر و دارچینی و
هربامداد ماء الاصول دهند یا روغن بید انجیر و یا روغن تلخ با دام و هر
اياره فيقرا دهند باشحم حنظل و ملح و افتیمون و غاریقون صرع این علتی
است که دران حال اندامهای بر هیأت خویش نماند و افعال اندامهای
سردم درحس و حرکت بی نظام شود و سبب آن سده باشد تاتمام منفذ
مقدم دماغ و بدان سبب تشنج پدید آید داگر سده تمام بودی سکته بودی
وحس و حرکت همه باطل شدی و اگر سده نبودی افعال اندامها و حس و حرکت
بی نظام نگشتی و سبب تشنج آنست که دماغ از بخاری و کیفیتی ناخوش که
بدو رسد گریز جوید و خویشتن را بدان سبب فراهم گیرد همچنانکه معده چون
طعام ناپسندیده را خواهد که از خویشتن دفع کند خویشتن را فراهم گیرد

و فواق و تهوع کند و دماغ نیز هرگاه که کیفیت ناخوش بدو میرسد خویشتن را
فراهم آرد و بدان سبب اندر عصبها و عضلهای چشم و رو و دیگر اندامها
حرکت های مختلف و مضطرب پدید آید و تشنج کند و از بهر این گفته اند که صرع مردم را
بجای فواق است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست در
دماغ افتد بدان میماند که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ لیکن دفع
عطسه بسوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک بود و لطیف
و دفع صرع از سبب بسیاری ماده و ضعیفی قوت بهمه جانب باز دهد و تا بخاری و
کیفیتی بد و ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر این بخار پیوسته در دماغ
بودی صرع لازم شدی و می بینیم که ناگاه پدید می آید و زود زائل میشود
از اینجا بدانیم که آن بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که بیکبار
پدید آید و زود زائل می شود سبب آن ثابت و متمکن نباشد پس معلوم شد
که سبب صرع ناگاه بدماغ میرسد و مدد آن زود گسسته می شود و آن سبب
اندر عضو دیگر است از آن عضو بدماغ میرسد و بیشتری در معده و پیرز
و اطراف و بعضی را بود که صرع نه تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق

واندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب تشنج بگذرد علامت هرچه زبان
مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان او سبز و از چیزهایی که موجب
خشم نباشد خشم گیرد و از اعراض مالیخولیا و نفخ خالی نباشد علاج اولا
مصروع خویشتن را باید که از گرما و سرما نگاه دارد بوا جب بر گذر باد و کنار
آب نشاید نشستن و جماع و مستی و در گرمابه دیر ماندن و در جایگاه و درو بلند
نگریستن و اسپ تاختن و نظاره چیز چشم را خیره کند و طعامهای غلیظ و شیرین
بسیار زیان دارد و کرفس صرع را بجنباند و گوشت بز بسیار نخورد که بیم باشد
که صرع آرد و فلفل و خردل و مانند آن زیان دارد و بطعام خرگوش و تدرو
و دراج و طیور و کنجشک سرخی گوشت بزه و قلیه خشک مرغ بریان و اسفید با با
بخورد و دارچینی و گشنیز خشک دیگر هرچه هست جز این زیان دارد و دارو های
گرم اندک اندک بتدریج میدهند و در حال صرع اندامهای مصروع را است
کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند دماغ او گرم کنند چنانچه در علاج سکته گفته
آمده است تا زود بهوش باز آید و چند باد ستر و حلتیت در یارا بسل بگدازند
و بحلق او فرو برند و هر دو شب یا سه شب نیم مثقال ایارج فیقرا دهند

واستفراغ بحب قوقایا وحب اصطمیقون وایارج لوغاذیا وبطبوخ افتیمون کنند وتغیر مزاج کنند به تریاق اربعه ومعجون سیسالیوس شرودیطوس و تریاق بزرگ واگر دو دانگ شحم حنظل با شرودیطوس تریاق بزرگ ترکیب کنند صواب بود وشلیثا با آب مرزنجوش در بینی چکانند واگر صریع سعدی باشد قے فرمایند وایارج فیقرا پیوسته نیز سید هند واین ضماد بر معده می نهند ضماد بگیرند گلسرخ وسنبل ومصطگی وقشور کندر کوفته وبیخته بشراب بسرشند و بر معده نهند واگر بخار از اطراف می برآید بگیرند فلفل وفربیون وخردل وعسل بلادر بهمه بسرشند وبدان موضع نهند تا ریش گردد ودریم برود ومدتی همچنان بگذارند تا ماده بپالایند پس جراحت باز بروبانند معجون سیسالیوس بگیرند سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هر یک دو درم نیم کوفته وبیخته در سکنگبین که از آب بصل الفار کرده باشد وانگبین بسرشند وهر بامداد یکدرم تا یکمثقال خورند فالج این نام تازی ست ودر لغت عرب فالج حالی باشد که در یک نیمه چیزی پدید آید وحال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا گردد ونام این

فالج

علت از بیمعنی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خواهند علامت ها
نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و دلیل اندر بیشتر حالها سفید یا باشد
و سرخ نیز باشد و سبب سنگی یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی گرده یا درونی سخت
یا آماسی و هرگاه که عضو مفلوج برنگ خویش باشد و لاغر و کوچک نباشد
امید وارتر باشد و هرگاه که بر خلاف این باشد نشان ضعیفی قوت و صعبی علت
و ناپذیرفتن علاج بود علاج اولا تا چهار روز یا هفت روز نگذرد هیچ
علاج قوی نشاید کردن اگر علت سخت قوی باشد چارده روز لیکن حقنه
تیز روا بود و ماء الاصول که سخت قوی نباشد و سکنگبین با اندک زوفای
خشک صواب بود و از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس یکهفته ایارج
فیقرا با غاریقون و شحم حنظل یا اندکی ملح دهند پس از استفراغ قوی
بحب فیون و شیطرج و حب شبیار و طبیخ افتیمون و حب قوقایا یا ایارج کنند
و از پس استفراغ ماء الاصول قوی دهند و انگور و ماء العسل حل کرده دادن
صواب باشد و غذا نان با ماء العسل و طبیخ گندم با انگبین اگر قوت قوی باشد
و اگر ضعیف باشد کنجشک بریان کرده و دراج و مانند آن هندوقی کردن

نخست سنوده باشد و اگر فصل بهار و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج
بفصد باید کردن از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونست و اگر ماده بلغمی باشد
نخست یکشربت سجزینیا یا شرودیطوس یا تریاق بزرگ یا انقردیا یا یک
شتفال سکبینج یا جاوشیر یا حلتیت اندر ماء العسل بدهند پس بیکساعت فصد
کنند و بعضی اطبا گفته اند که هر روز یکمثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال فلفل
ترکیب کرده بے عسل باید دادن تا در معده دیر بماند و اثر آن قویتر باشد
و بعضی گفته اند ایارج و جند بیدستر بنیم نیم می شاید داد از یکدرم تا پنجدرم
لقوه علتی است که در عضلهای روی و چشم پدید آید چشم و ابرو و بینی و پوست پیشانی
از هیات خویش برود و کوژ شود علامت با غداوند این علت آب و نان
راست نتواند اخستن و با درست نتواند دمیدن و اگر سبب لقوه تشنج
باشد حاشها درشت باشد و پوست و عضله روی ترنجیده باشد و اگر سبب استرخا
باشد حاشها با خلل باشد و پوست عضلهای روی نرم باشد و پلک چشم فرو سوی
آمده باشد و غشای کام فرو آویخته باشد علاج احتیاط آنست که تا
چهار روز یا هفت روز نگذرد هیچ علاج نکنند لیکن چون طبع خشک باشد روز

لقوه

دوم بحقنه معتدل طبیع فرود آرند و اگر بالقوه علامتهای فالج یا علامت سکته باشد در حال بحقنه تیز یا بمسهل قوی استفراغ کنند و تا یکهفته نگذرد استفراغ قوی کرده نشود و بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که علامت فالج نباشد از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس یکهفته بحقنه استفراغ کنند یا حب قوقایا و ایارج فیقرا دهند و گوشت روباه یا کفتار یا گوشت گورخر پزند و بکوبند و پس گردن و پس سر ضماد کنند یا روغن زیت یا بیروغن و پودینه و زوفای خشک حاشا و سعتر اندر سرکه پزند و روی و مهرهای گردن بدان بمالند و خردل در سرکه سوده بر صدغ و روی بمالند سود دارد و پیوسته جوز بوا در دهان میدارند و کندر و قرنفل بخایند و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی او چکانند و عصاره چقندر و عصاره مرزنجوش در چکانند سود دارد و بگیرند بوره سه درم نوشادر یکدرم پوست بیخ کبر ده درم بکوبند و بپزند و با سکنگبین غرغره کنند و تا چهل روز نگذرد هیچ دارو در بینی نشاید چکانیدن سرگردش بتازی دوار گویند و سدر نیز گویند و این علتی است که مردم چون برپای خیزد چشم او تاریک شود و بیم باشد که بیفتد و چنان نماید

گرانی کرد او بیگرد و سبب خاص تر بدین علت خلطی باشد در تجویف دماغ و
بهر حرکتی بخاری ازان خلط برخیزد و در منافذ دماغ بگردد و بسیار بود که
خلط اندر معده بود یا اندر رحم یا اندر گرده و مثانه و بسبب مشارکت بدماغ برآید
علامتها اگر ماده اندر تجویف دماغ بود دوار لازم بود و اگر از عضوی دیگر
می برآید نخست نشان آفت آن عضو پدید آید پس دوار حادث شود **علاج**
اگر ماده در دماغ باشد حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب اصطمخیقون دهند و
و اگر بمشارکت معده باشد قی فرمایند پس از قی معده را باطریفل کوچک و گلشکر
و مصطگی و عود قوت دهند پس غرغره و عطسه فرمایند و در طعام کشنیز خشک یا تر
بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد معده را از پس قی بشراب غوره و شراب
لیمو مانند آن قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانگاه پست
و کشنیز خشک بریان کرده با شکر بیامیزند و لختی روغن گل یا روغن بنفشه
بر چکانند و بدهند و از میوه ها سیب آبی و امرود موافق بود **کابوس**
این علتی است که چون مردم در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینه
او نشست و او را میفشارد و نفس او تنگ می شود و آواز نتواند داد و نتواند

سبب کابوس

جنبیدن و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا سکته علاج
اگر خون غلبه دارد نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن بایارج فیقرا با
شحم حنظل و غاریقون یا بحب اصطمخیقون یا با یارج لوغازیا و طبیخ افتیمون
و غذا هر چه لطیفتر و اندک تر تشنج و کزاز تشنج سه نوع بود یکی آنکه عصب
و عضله عضوی ممتلی شود و عضله بهم باز آید و کوتاه شود و پهنای آن زیاده
شود و بدان سبب آن عضو را دراز نتوان کردن دوم آنکه عضلها از رطوبت
اصلی خالی شود بسبب استفراغ و تحلیل که پیش از آن بوده باشد و آنرا تشنج
خشک گویند سوم آنکه در باب صرع گفته آمده است علامتها تشنج امتلائی
بیکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغهای بسیار افتد
علاج اما علاج تشنج امتلائی همچون علاج فالج است و روغن قسط و روغن
سداب مالیدن و تکمید کردن بنمک سوده و بزر اسفند و آندر طبیخ بابونه و سعتر
و شبت و پودنه دشتی و بزر اسفند و اکلیل الملک نشاندن و بخار شراب که
بر سنگها گرم چکانند به بینی او رسانیدن و بگیرند روغن زیت کهن یک رطل
بغدادی و موم یک اوقیه بگدازند و یک اوقیه یا بیشتر فرفیون سوده بر او افکنند

و لب تر شند و طلا کنند پس از انکه بخار شراب بدو رسانیده باشند از سنگ گرم و تشنج خشک را اندر طبیخ بنفشه و خطمی و برگ کنجد و چقندر و برگ کوک و برگ کدو نشانند و مهرهای پشت و گردن را بروغن بنفشه و روغن کدو چرب کنند و بنفشه و خطمی کوفته و بیخته اندر موم روغن سرشته نیمگرم بر گردن و سر او نهند و روغن کدو اندر بینی چکانند و کشکاب هند با روغن بادام و شکر و شوربای مرغ فربه و علاج کزاز همچون تشنج باشد خدر ز خفتن و گران شدن دست و پای را تبازی خدر گویند و مقدمه فالج باشد علاج قی کردن و حقنه تیز و داروی مسهل استفراغ کردن و حقنه تیز و داروی مسهل استفراغ کردن و ماء الاصول دادن با روغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج باید رفتن رعشه لرزیدن دست و پای را تبازی رعشه گویند پیران را افتد و کسانیکه آب سرد بسیار خورند و کسانیکه شراب پیوسته خورند علاج همچون علاج فالج باشد و باز ایستادن از شراب درین باب نافع است و روغن گل با روغن سوسن و بر سر مالیدن با اندکی سرکه صداع و شقیقه گرم علاج آن از علاج سرسام گرم بر باید گزیدن بقدر حاجت صداع و شقیقه سرد علاج آن از علاج سرسام سرد

و علاج سبات بود در هرد و باب تامل باید کردن باب و هم اندر بیماریها
چشم رمد و آن آماس طبقه ملتحمه است لیکن از بهر آنکه آماس از درد و گرانی و
خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و طبقه ملتحمه طبقه ظاهر
است از چشم و گوهر آن گوشتی است سفید و چرب با عضلهای چشم آمیخته
و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و لجام گرفته و استوار شده بدین سبب
آنرا ملتحمه گویند و گاه باشد که این آماس چنان باشد که حدقه بپوشد و پلک چشم
دشوار برهم توان زدن از عظیمی آماس و این کودکانرا بیشتر افتد علامتها
درد با سوزش نشان ماده صفراوی باشد و گرانی سر و چشم نشان بسیاری ماده
باشد و سرخی و تری نشان غلبه خون باشد و اگر سخت سرخ نباشد و بدان تری
نباشد غلبه صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان ماده
بلغم باشد و اگر تری و سرخی کمتر باشد نشان ماده سودا باشد علاج اگر
غلبه خون ظاهر شود نخست رگ قیفال زنند از انجانب که رمد باشد پس طبع را نرم
کنند بآب میوها و با قرص بنفشه و بآخر بحب صبر و ایاره فیقرا و حب قوقایا و
حب الذهب و اگر نشان غلبه صفرا باشد استفراغ بطبیخ هلیله زرد و خرمای هند

کنند و بماء الرازیانج و نخست اندر چشم شیر دختران چکانند با سفیدہ خایہ مرغ
پس شیاف ابیض بشیر دختران سود دارد و شیاف کافور بشیر دختران سودہ
و پنیر تر بے نمک نا رسیدہ و کباب گوشت تازہ و گوشت چوجہ و زردہ بیضہ مرغ
جوشانیدہ با روغن گل بر پشت چشم بہ بندند در و بنشانند و سود دارد و با آخر
زردہ بیضہ و آرد جو و بابونہ و بنفشہ بہم بسرشند و ضماد کنند و صبر و صندل و آس خشک و
شیاف ما میثا و فوفل و صمغ عربی و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب و آب
کسنہ و آب کشنیز تر و آب کوک و طبیخ خشخاس سرشتہ طلا کنند در و صعب را سنات
کنند و اگر مادہ بلغمی باشد استفراغ با ایارج فیقرا و افیتمون و غاریقون و تربد و
شحم حنظل کنند و بطبیخ ہلیلہ کابلی و اگر مادہ سوداوی باشد ایارج فیقرا و افیتمون
و غاریقون و شحم حنظل و نمک نفطی و مطبوخ افیتمون و مرو از زروت بآب حلبہ و
لعاب تخم کتان سودہ طلا کنند و طبیخ حلبہ اندر چکانند و اگر مدت دراز گردد و سرخی
و آب رفتن کم نشود و بباید دانست کہ اندر طبقہای چشم خلطہای بد است تو تیای
مغسول و نشاستہ و اسفیداج بباید کشیدن جز این علاج دیگر صواب نباشد
خارش و سوزش و دمعہ و سبل را ببرد و بہ بخورہ و شیاف سماق علاج کنند خاصہ

پس فصد و حجامت و داروی مسہل و شیاف احمر لین در آخر مد ما سود دارد و گرمابہ و شراب رقیق سفید سود دارد ظفرہ نقطہ باشد سرخ بر سفیدی چشم پدید آید بسبب زخمی و مانند آن علاج نخست رگ قیفال زنند و از گوشت و شراب باز دارند و از شیرینیہا پرہیز کنند و کبوتر بچہ بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطرہ قطرہ خون او گرم بچشم در چکانند و شیر زنان اندر چکانند سبل این علتی است کہ رگہای چشم پرخون شود و خارش اندر چشم پدید آید و عطسہ آرد و آفتاب نتواند دیدن و آب بسیار رود علاج رگ قیفال یا رگ پیشانی زدن و ایارج فیقرا بکار داشتن و از گوشت و شیرینی و شراب و شیر پرہیز کردن و برود غورہ و شیاف سماق کشیدن و بالش بالین بلند کردن و جیب پابستن و بسیار پا کوفتن و آواز بلند ناکردن جسا این علتی است کہ چون پلک باز گرداند سرخ و درشت و ناہموار شود علاج رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت کنند و پلک چشم باز کنند و تبر اشند تا ہموار شود و زعفران سودہ بر آن موضع کنند و پنبہ بروغن بنفشہ چرب کنند و بر پشت چشم نہند و بہ بندند و ہشت ساعت صبر کنند پس بکشایند و روز دیگر شیاف احمر در کشند یا شیاف

اخضر یا شیاف سماق باگلاب سوده **موی فزونی** علاج آن
استفراغ کردن با یارج فیقرا و حب قوقایا و شیاف احمر لین و سر با سلیقون
کشیدن و موی فزونی کنده بدان زهره کرگس و زهره بز و دیگر زهره ها
با چند بیدستر و بخون کبوتر آرشند و شیاف کنند و آب دهن مردم حل کنند
در جایگاه موکه برکنده باشد طلا کنند و یکزمان صبر کنند پس بشویند **قرحه**
اندر چشم **علامتها** درد و خلنده و ضربان و اشک بسیار و بر سفیدی چشم نقطه
سرخ یا بر سیاهی نقطه سفید پدید آید **علاج** فصد و خون بسیار بیرون کردن
و سبک کردن و غذا های سرد و تر و لطیف بکار داشتن چون اسفاناخ و کدو و کوک
و خیار و نیلوفر و شیاف ابیض کشیدن و شیاف زبان سوده لیکن اگر ضربان ساکن
نشود و شیاف کندر باید چکانیدن و رفاده برنهادن و برفق بربستن باید
تا آنروز که بر رفاده ریم بینند پس شیاف آبار و اسیرین بکار دارند **فرود**
آمدن آب سبب آن سردی مزاج دماغ باشد **علامتها** پیش چشم چیزی
چون دود و یا نقطه یا خطی سیاه می بیند پیوسته و لازم **علاج** استفراغ
با یارج فیقرا و حب قوقایا و از طعامهای سرد و تر و از جماع و از شراب و ان

امتلا پرهیز کردن و از پس استفراغ غرغره نمودن که رطوبت از دماغ فرود آرد سود دارد و شیاف مرارات و دیگر علاج قدح باشد و دستکاری

شب کوری علاج آن بایارج فیقرا و قوقایا و غرغره بود و بگیرند فلفل و دارفلفل و سنبل از هر یک راستا راست بکوبند و بپزند و بچشم اندر میکشند و قلیه از جگر بز و بخار ان سود دارد و کباب جگر بز بر آتش کنند و آن آب که از وی بیرون آید بگیرند و دار فلفل بدان ترکنند پس خشک کنند و بکوبند و بپزند و در میکشند

دمعه این علتی است که پیوسته اشک می آید و گوشه چشم تر باشد علاج استفراغ با قرص بنفشه و قوقایا و ایارج جالینوس و ایاره فیقرا با اطریفل کوچک سرشته و هر بامداد اندر گرمابه لختی مقام کردن چندانکه عرق کنند و بر چشم آب گرم بکار داشتن و از هر چه در وی انگبین و خربا و سیر و پیاز و بادنجان و فلفل و خرما باشد پرهیز کردن

خارش و سوزش پلک و گوشه چشم علاج استفراغ با یارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره تا یکماه با یارج فیقرا و از شیرینی و طعامهای تیز پرهیز کردن و هر بامداد تخم خرفه و سکنجبین خوردن و بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و شحم انار ترش راستا راست

بپزند در گلاب و بکوبند و بیفنجج برافگنند چندانکه بر چیزهای دیگر غالب نشود
و آنرا چون خبیصی کنند بر سر آتش و نیمگرم بر چشم نهند و بربندند سپیش در
مژگان پدید آمدن علاج استفراغ کنند بایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل
و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و حب غاریقون و غرغره آب بکامه و ایارهٔ فیقرا
و پلک را آب شور بشویند و بگیرند شب یمانی و مویزج و بوره کوفته و بیخته
بسیل نرم و در چشم و مژگان بمالند و دیگر زمان صبر کنند همه از وی فرود آید و پاک
شود **باب سوم در بیماریهای گوش** باید دانستن که از حاسها که
ایزد تعالی مردم را و بیشتر جانوران را داده است دو حاسه در بایسته تر است
یکی لمس و دیگر حس سمع و هر آفتی که درین دو افتد خلل آن در تن بزرگ باشد
از بهر آنکه چون حس لمس نباشد حیوان از سرما و گرما و چیزی موذی خلنده و
سوزنده خویش را نگاه ندارد و از آن نگریزد و بدان سبب هلاک شود و چون
حاسه سمع نباشد کودکان که از مادر زایند سخنگوی نشوند که سخن گفتن از
شنیدن توان آموختن و ببینی که هر که از مادر کر زاید سخنگوی نشود و ناقص
و لال زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنیده و نه آموخته باشد و بسیار کسی بود که

نابینا زاید و با آفت نابینای همه چیزها بیاموزد و بداند و سخت بزرگ باشد و همچنین از آفت حس بویائی و آفت حس ذوق آن خلل نباشد که از آفت حس شنوائی افتد و بدینجا فضیلت حس شنوائی ظاهر است بر دیگر حاسها و بدین تیمار این حاسه بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب گرمی ماده صفرا باشد که از دماغ برآمده باشد از هوای گرم رنج یابد و سر پوشیده نتواند داشتن و گاه گاه چیزی بشنود و اگر سبب ماده غلیظ باشد هیچ نشنود علاج صفرای را استفراغ باقراص بنفشه و بماء الرمانین یا شیرخشت و طبیخ هلیله زرد و به حب قوقایا و بحب جالینوس باید کرد و زردک تاتان نیم گرم در گوش چکانند صفت آن بگیرند انار ترش و سر آن برادارند و دانه او بیرون کنند و آنرا با دانه یک تا دیگر بیفشارند و آب آن بدین پوست بازکنند که دانه بیرون کرده باشند و اندکی کندر و سرکه و روغن گل با آن بیامیزند و بر آتش نهند تا قوامی گیرد و در گوش بیچکانند و هیچ چیز سرد هیچ وقت در گوش نشاید چکانید همه نیم گرم باید و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک کنند و بحب اسطوخیقون و روغن سداب روغن بابونه و روغن بادام تلخ

گرمی با یک قطره زهره گاو در چکانند نیمگرم و شحم حنظل در روغن بادام
تلخ بپزند و در چکانند در درد گوش اگر در سر و روی حرارت باشد و با درد
و ضربانی باشد علاج فصد قیفال و استفراغ با قراص بنفشه و حب صبر و قوقایای
جالینوس و طبیخ هلیله زرد و خرمای هند و بگیرند روغن گل ده درم و سرکه
سی درم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره بگوش در میچکانند
نیمگرم و شیر دختران و بخار طبیخ بنفشه بدو رسانند سود دارد و اگر درد صعب باشد
یک حبه افیون با شیاف ابیض بروغن گل و زعفران بسایند و قطره سرکه در آن افکنند
و اندر چکانند و اگر ضربان سعادت کند باید دانستن که آنجا بثره ایست
بباید پزانیدن بدین تدبیر بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی با روغن کنجد بگدازند
و هر ساعت نیمگرم در چکانند و پس از یکزمان باز میگردند تا روغن بیرون
آید و باز اندر میچکانند چون درد ساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو
در چکانند با شیر زنان و چون پخته شود و پالودن گیرد پلیته با انگبین آلوده
در گوش می نهند تا پاک شود و پس اندکی زاک سوخته سوده در دمند تا
خشک شود و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد یکدرم زنگار در هفت مثقال سکنجبین عسلی با

حل کنند و در می چکانند یا یکقطره زهره گاو یا یک قطره روغن بادام تلخ آمیخته
اندر چکانند و اگر درد سر و درد گوش از حرارتی نباشد سبب درد رطوبتی و سردی
مزاج بود بگیرند شیره خشک روغن زیت و روغن بید انجیر بپزند و در چکانند
و جند بیدستر با روغن بادام سود دارد و گرمابه ناشتا و شراب کهن صرف
سود دارد و اگر با درد که از سردی بود طنین و دوی باشد تکمید کنند بنمک گاو
گرم کرده و گوش بر بخار پودنه و شیح و سداب و مرزنجوش دارند و اگر درد از زخمی
و آسیبی خاسته باشد کندر بشیر تازه فرغار کنند تا حل شود و در چکانند نیمگرم
درد زائل شود خارش گوش — و حیوان که بگوش اندر شود و کرم که
اندر گوش تولد کند صبر در آب حل کنند و در چکانند و افسنتین رومی اندر آب بپزند
یا اندر عصاره پودنه در چکانند و قطران و مر و عصاره ترب و عصاره برگ شفتالو
یا بادک سقمونیا اندر چکانند حیوان را بکشد و بگیرند شراب انگوری دو درم
انگبین سه درم روغن گل یکدرم سفیده و بیضه مرغ با هم بیامیزند و نیمگرم
کرده پشم بدان ترکنند و بگوش در کنند و بران گوش اعتماد می کنند بر دست
یکساعت پس یکبار آن پشم پاره در گوش بر بایند هر کرمی که تولد کرده باشد

باشد با آن پشم بیرون آید باب چهارم اندر بیماریهای بینی
نایافتن بوئی اگر سبب این علت خلط غلیظ باشد سر گران باشد واز صداع
خالی نباشد علاج استفراغ با یارج فیقرا یا قوقایا پس غرغره کردن وعطسه
آوردن واگر در منفذ بینی سده باشد شونیز وزرنیخ سرخ وپودنه کوهی بهم آمیخته
دود کنند وپیوسته بخار سرکه به بینی رسانند وزهره کلنگ وشحم حنظل وخربق
سفید وسیتارا است بهم بسرشند وهمچون عدسی بروغن مرزنجوش حل کنند و
به بینی بر کشند گند بینی اگر ریشی وناصوری باشد بشراب ریحانی میشویند
وبه بینی بیکشند وسعد وسنبل وگل نسرین وقصب الذریره کوفته بیخته بر می کشند
ونافع ترین چیزی بول خرست بدان می شویند قروح بینی بعضی خشک باشد
وبعضی تر باشد بر ظاهر وباطن وبعضی ریشهای پلید باشد وبعضی کو آمیز
علاج خشک را موم روغن از روغن بنفشه وموم صافی با مغز ساق گاو
سازند وطلا کنند واگر تر باشد بلیله زرد کوفته وبیخته وپیه مرغ وروغن گل
ومازو بهم بسرشند وطلا کنند وریشهای پلید را پیوسته بصابون می شویند
پس سعد وزعفران ومر وصبر ومازو وشب یمانی وزرنیخ سرخ همه را سیتارا ست

کوفته بیخته در ده مند و اگر درد ناک باشد لب سوخته و اسفیداج مرداسنگ و
روغن گل و موم در هم گداخته و سرشته طلا کنند و با سور بینی را بگیرند انار ترش
تمام نارسیده و بکوبند با پوست با هم بفشارند و آب آنرا بپزند تا غلیظ شود
و در خمره مسین کنند یک شبانه روز و آن انار که کوفته باشند و آب گرفته
یکبار دیگر بکوبند نرم و از ان شیاف کنند و بدان انار که کوفته و بیخته باشند
و در خمره مسین کرده آلوده کنند و به بینی اندر نهند با سور را پاک کند بی درد
و بی رنج لیکن بروزگاری دراز تر خون آمدن از بینی علاج عصاره
بادروج یا عصاره برگ خرفه با اندکی کافور چکانند و نخست رگ قیفال زنند
و مقداری خون بتفاریق بیرون کنند و پلیته بسفیده بیضه مرغ تر کنند و بوره
زرگران بروی می پراگنند پس آن پلیته در بینی نهند و عصاره سرگین خر در چکانند
آزموده و نافع است و شراب عناب و طفشیل با چه بسماق بخته و پست عدس و
مانند آن سود دارد باب پنجم در بیماریهای دهان و زبان و دندان و
حنجره و حلق ترقیدن لب علاج پیه مرغ با روغن گاو بگدازند و نشاسته
و کتیرا و مازوی کوفته بیخته همه را در دهان بمالند تا هموار شود طلا کنند

و پوست اندرون بیضه مرغ بزیر آن نهند و چند روز بگذارند و سپیدگی
دهان اگر سرخ باشد نخست به فصد و حجامت و چهار رگ مشغول شوند پس
باستفراغ بمار الرمانین و بطبیخ هلیله زرد پس مضمضه برب توت و بطبیخ سماق
و عدس و گلنار و حب الآس و اگر لعاب بسیار آید اقاقیا در آب عنب الثعلب حل
کنند و سرکه در چکانند و بدان مضمضه کنند و با بکامه سپیدی سفید و سرخ را سود دارد
و اگر سخت سفید باشد نمک سوده با انگبین بسرشند و در دهان گیرند و نگاه دارند
چندانکه توانند پس سکنجبین مضمضه کنند و یا آبکامه سعد و فلفل و کبابه و عاقرقرحا
بکوبند نرم و در آبکامه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه باشد زرنیخ سبز و زرد
و بوره و شب یمانی و قلقطار و زاج و کف دریا و مازو و اقاقیا و انار پوست
کوفته و بیخته با انگبین سفید بسرشند پس در خرقه بندند و در گل گیرند و در آتش
نهند تا گل بریان شود پس از گل بیرون کنند و بکوبند نرم و بدان دهن می پراکنند
پس حب الآس و گل و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه میکنند و اگر
بسوزاند روغن گل و گلاب در دهان گیرند خورده بن دندان و گوشت و

بن دندان و خون آمدن و سستی دندانها

نخست فصد و حجامت و چہار رگ و مسہل و مضمضہ و داروہای چنانکہ در علاج
دمیدگی دہان کہ سرخ باشد یاد کردہ آمدہ است پس مازو و انار و پوستہ
شب یمانی و قلقطار و جوز سرو و برگ سرو و کزمازو و سماق در سرکہ بجوشانند
و بدان مضمضہ کنند و خوردہ شدن گوشت را اشخار کوفتہ با شہد بسرشند و بن
دندانہا بدان بمالند گوشت پوسیدہ را پاک کند و گوشت درست برویاند
ناخوشی بوی دہن اگر ناخوشی از بن دندانہا باشد بخلال و مسواک پاک دارند
و ہرگاہ طعام خورند نخست چیزی بخوایند چون سیب آبی و مغز بادام تا در میان
دندانہا کہ گوشت درماند و تباہ شود و بوی دہان را ناخوش کند از ین چیزہا
درماند و گوشت را جائی نباشد کہ درماند پس چون از طعام فارغ شود بخلال
پاک کند و سنونی بکار دارد و ازین نوع بگیرند سعد کوفی سقشر کوفتہ و بیختہ و
بشراب ریحانی ترکردہ و سرشتہ اقراص کنند و چنانچہ بآتش خشک کنند کہ
سوختہ نشود و بکوبند و بیزند و ازین نوع بگیرند یک اوقیہ نمک اندرانی سہ درم کف دریا
سہ درم کزمازو و نیم درم عود خام نیم درم حب الآس بریان کردہ قرنفل کبابہ
خیربوا سنبل از ہریک دو درم کوفتہ بیختہ بدان مسواک کنند و مردم محرور

بعوض عود و قرنفل صندل و فوفل کنند و اندکی کافور بدان یار کنند و اگر
ناخوشی بوی از معده باشد اطریفل کوچک شراب افسنتین و نقیع صبر را یا ایارج فیقرا
بکار برند و زرد آلوی خام و پخته و بار الفواکه سود دارد درد دندان
علاج آن نخست بآب سرد و بآب گرم بیازمایند اگر بآب سرد ساکن شود فصد
و حجامت کنند و باقراص بنفشه و حب صبر استفراغ کنند و لب کهنه و گلاب غرغره
نمایند و برگ مورد بخایند پس رگ زیر زبان یا چهار رگ بزنند و عاقرقرحا و
اندکی کافور سوده اندر بن دندان کنند و اگر بآب گرم ساکن شود ایارج فیقرا
خورند پس عاقرقرحا و پودنه و سعتر و زرنباد و گلنار و شحم حنظل در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و سجزنیا و تریاق اربعه خورند و در بن دندان نهند و اگر
بآب گرم و سرد ساکن نشود تکمید کنند بگاورس و نمک گرم کرده و فلفل و حلتیت
و سعد و در بن دندان بکنند و تخم بادیان بخایند و اگر دندان کاواک باشد
سجزنیا و تریاق اربعه و تریاق فاروق و شونیز بریان کرده و با سرکه
بهم سوده و در کاواکی آن نهند و اگر در بن دندان کرم باشد تخم گندنا و بذر البنج
بکوبند برابر و با موم بسرشته و دود کنند و دهان بر زبر آن باز کنند تا دود

بدندان رسد و بن دندان پاک شوند کندی دندان علاج آن برگ خرفہ خائیدن و یا بادام تلخ با موم و نمک مالیدن سیاہ شدن دندان بگیرند قرنفل دہ درم فلفل چار درم حماما سہ درم مازو می سوختہ ساذج ہندی از ہر یک دو درم بکوبند و بیزند و بدان سواک کنند آماس زبان علاج آن ہمچون علاج دمیدگی دہان علاج خناق باشد ترقیدن پوست زبان سپستان در دہان بگیرند و لعاب اسپغول و لعاب بہدانہ تجرع می کنند و در دہان نگاہ میدارد و طعام و شوربای مرغ فربہ و پاچہ و سکہ و بیضہ مرغ نیمبرشت ضفدع و ورم لہات علاج آن اگر علامت ہای گرم ظاہر شود عنب الثعلب و آب انار ترش و طبیخ سماق و گل سرخ و انار پوست و خرنوب و حب الآس کزمازو در دہان میگیرند و بدان غرغرہ و مضمضہ میکنند و آب تخم خرفہ و آب کشنیز و آب میوہا خورد و ذرور گلنار بکار دارد و ذرور گلنار بگیرند گلنار ہشت درم شب یمانی چہار درم زعفران دو درم کافور و نوشادر از ہر یک یکدرم بکوبند و بیزند و ملازہ بدان بردارند و اگر حرارتی نباشد راماک و نوشادر و شب یمانی ریستاراست کوفتہ بیختہ با ذرور گلنار

بکار دارند و قسط با نوشادر در ماء العسل حل کنند و بدان مضمضه و غرغره کنند
گرانی زبان سبب آن خشکی باافراط بود یا تری باافراط علامتهای نشان
خشکی آنست که استفراغها بافراط افتاده یا تبهای محرقه بوده یا چیزی
ترش قطع خورده باشد علامت تری علامتهای فالج باشد علاج اما آنرا
که سبب خشکی باشد بشیر خر و طبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره باید کردن و مهرهای
گردن و بناگوش بروغن بنفشه مالیدن و آنرا که سبب تری بافراط باشد
علاج فالج باید کردن و استفراغ با یارج فیقرا و قوقایا و ماء الاصول بکار
داشتن و هر روزی بن زبان بنوشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده
مالیدن در آویختن دیوچه اندر حلق علامت آن سوزش حلق و آب
دهان باخون رقیق آمیخته بود علاج بسرکه و خردل و یا سرکه و حلتیت
یا سرکه و نمک غرغره کنند و شونیز و خردل بسایند و بحلق اندر دمند و اگر
بمعده فرو رفته باشد دارو ها که کرم از روده پاک سازد بکار دارند
و چون دیوچه بیفتد بطبیخ سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند نافع بود
خناق اگر علامتهای خون ظاهر باشد فصد کنند و رگ زیر زبان بزنند و

و بر ساق حجامت کنند و روز نخستین برب جوز و بلعوق رمان غرغرہ کنند نافع بود
لعوق رمان بگیرند انار ترش و شیرین اندر آب بپزند و نیکو بہند و بفشانند
و آب بکشند و شب یمانی سودہ گلنار کوفتہ و بیختہ برین آب نہند و بیامیزند و
بقوام آورند و بدان غرغرہ کنند و اگر درد صعب باشد بہ شیر تازہ و شراب
بنفشہ غرغرہ کنند و روز دوم باب گشنیز و میفختج و تاجبر یا دیان کہ خیار شنبر
و میفختج دران حل کردہ باشند و اگر مادہ بلغمی باشد یا صلابتی پدید آید طبیخ حلبہ و انجیر
بگیرند و خمیر ترش و میفختج دروی حل کنند یا خیار شنبر و بدان غرغرہ کنند و اگر
بروغن گاو غرغرہ کنند سود دارد و ہر گاہ کہ کشادہ شود و ریم پدید آید آب
گرم با روغن بنفشہ یا روغن گاو بیامیزند و بدان غرغرہ کنند تا پاک شود
پس بطبیخ سماق و مانند آن بچیزہای قابض غرغرہ کنند سود دارد

باب ششم در زکام و نزلہ و سرفہ و شوصہ و ذات الریہ و ذات الجنب و ضیق النفس

زکام گرم علامت ان ازبینی آب رقیق آید و منفذ بینی را میسوزاند علاج شراب خشخاش دہند و کشکاب بعناب و سپستان در وی پختہ باشند و تخم خشخاش کوفتہ با سپختہ سرشتہ یا با

جلاب بدهند و باقلا بسرکه حل کرده بر آتش افگنند و منفذ بینی بگشایند
بخار آن سود دهد و بخار سبوس و سرکه و صندل سفید و مشک و گل سرخ و برگ مورد
و شکر طبرزد و سوختن سود دارد و از پس سه روز فصد کردن و اگر نزله گردد و ماده
بسینه فرود آید و سرفه آرد بنفشه پرورده در آب باقلا یا کشکاب در شراب زوفا
گرم کرده بدهند و حب السعال نرم در دهان دارند و آنرا که سرفه نباشد فصد
بکنند و آنرا که زکام و نزله بسیار افتد استفراغ کردن بحب قوقایا و هر بامداد
بگرمابه شدن سود دارد زکام و نزله و سرفه سرد علامت آن چنان بود که ماده
در بینی فرود آید غلیظ باشد و بدشواری فرود آید علاج کاورس گرم کرده
بر سر نهند تا حرارت آن بدماغ رسد و بقعر او گرم کند و سنگهای گرم کرده
در شراب افگنند و بخاران در بینی کشند و قسط و شونیز و عود و لادن هر کدام
که باشد دود کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل یا انگبین
سرشته اندک اندک میدهند و شونیز بسرکه تر کرده و بریان نموده کوفته ببویند
و هر بامداد شراب زوفا یا معجون زوفا خورد و گل انگبین عسلی در شراب زوفا
سود دارد و سرفه کهن را هر بامداد تخم بادیان در شیر بجوشانند تا بقوام

آید و بخورند و طعام سبوس آب طبیخ گندم با روغن بادام و شکر یا عسل یا
فانید و انجیر خشک و سعتر و جوز مغز سود دارد شراب و فانیه نسخه عام
مویز منقی انجیر لستبنی از ہر یک بست عدد حلبه تخم کرفس تخم بادیان تنقیه
پرسیاوشان زوفا رخشک از ہر یک پنجدرم بیخ سوسن ده درم زراوند
مدحرج نیکوفته سه درم فراسیون پنجدرم ہمه را در دو من آب بپزند تا به نیمه
باز آید بپالایند و ہر بار ہاد چہار اوقیه با سه درم معجون زوفا بدہند
معجون زوفا زوفا رب السوس پرسیاوشان از ہر یک ده درم قرد مانا
فلفل از ہر یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج تخم انجره از ہر یک پنجدرم
کوفته و بیخته با انگبین سرشته شربتی سه درم حب السعال گرم رب السوس
فلفل بادیان تخم کرفس پرسیاوشان از ہر یک یکدرم مغز بادام تلخ پنجدرم فانید
ہفت درم بسرشند و حب بکنند چنانچه رسم است و پیوسته در دہان ہمیدارند
برآمدن خون بسرفه گل ارمنی و گل مختوم اندر عصاره برگ خرفه میدہند یا
عصاره برگ لسان الحمل و تخم لسان الحمل کوفته بمقدار دو درم با عصاره
برگ او میدہند و عصاره برگ خرفه میدہند و در حال که خون آمدن آغاز کند

فصد کنند و الا اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون کنند و برنج پاک کردہ و شستہ
اندر آب بسیار بپزند تا آب غلیظ شود و مقدار یکدرم کندر سودہ با آن بدہند
و یکدرم پنیر مایہ خرگوش اندر آب سرد بدہند بسہ شربت و سفوف الطین و
اقراص کہربا و طباشیر نہری اندر کشکاب بنجتہ سود دارد و غذا پاچہ برہ
و حریرہ و نشاستہ نیک سود دارد ضیق النفس علاج آن ریاضت و پرہیز از
ہرچہ تری فزاید و از خواب بسیار خاصہ خواب روز و شربت سکنجبین نزوری
یا عنصلی و گاہ گاہ کشکاب یا اندکی فرفیون و مفنجج و حب الرشاد کوفتہ مقدار
نیمدرم با انگبین و روغن بادام یا مقدار چہار دانگ زرا وند مدحرج یا فانید
سرشتہ ہر بامداد و دہند و چہار دانگ سکبینج اندر آب سداب حل کردہ بدہند
شراب و فا و معجون زوفا و گرم موافق بود و حب السعال گرم پیوستہ در دہان
باید داشتن و استفراغ بحب غاریقون باید کرد حب غاریقون غاریقون چہار
دانگ و نیم شحم حنظل دو دانگ رب السوس نیمدرم کتیرا نیم دانگ این جملہ یکشربت باشد
نسخہ دیگر غاریقون تربد از ہریک یکدرم ایارج فیقرا رب السوس افیون
از ہریک دو دو دانگ شحم حنظل انزروت صبر از ہریک چہار دانگ شربتی سہ درم

حب السعال رب السوس پنج درم فلفل قردمانا مغز بادام تلخ از هر یکی دو
درم حلتیت یک درم در ماء العسل سرشند و حبها کنند **ذات الریه و ذات الجنب**
و شوصه ذات الریه آماس شش باشد علامت ها تب گرم و تنگی نفس و
سرخی رخسار و گرانی سینه و نفث با کفک و ذات الجنب سام بود یعنی آماس
عضلهای پهلو و سینه و شوصه آماس حجاب و عضلهای آن بود یا آماس
معالیق جگر و سپرز علامتها تب گرم و تشنگی و تنگی نفس و دشواری دم زدن
و درد خلنده **علاج** نخست فصد باید کردن و ماء الشعیر دادن با شراب بنفشه
و روغن بادام و بران اقتصار کردن تا چهار روز و اگر نفث آغاز کند در
ماء الشعیر عناب و سپستان و مویز دانه بیرون کرده و انجیر بستی و بیخ سوسن
و بنفشه باید پختن و اگر نفس دشوارتر برآید و کمتر باشد طبیخ زوفا دهند
بدین صفت عناب بیست عدد و سپستان پنجاه عدد و بنفشه هفت درم بیخ سوسن
ده درم کشک جو ده درم تخم خطمی و بیخ خطمی از هر یک پنج درم مویز دانه بیرون کرده
ده درم بپزند چنانچه ربع بست و با شراب بنفشه بدهند یا کشکاب و شکر و ضمادی از
بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بیخ سوسن و بنفشه و روغن بادام و موم ضماد بر آن موضع نهند

می نہند و غذا بسبوس آب باشکر و روغن بادام و استفراغ بطبیخ عناب و
آلوی سیاہ و بنفشہ و لسان الثور و بیخ سوسن بیخ خطمی و سپستان و ترنجبین و
فلوس خیار شنبر کنند باب ہفتم در بیماریھای دل علامت دل گرم
تشنگی و خفقان و راحت یافتن از ہوای خنک و آب سرد علاج اگر علامت
خون بینند از دست چپ رگ باسلیق بزنند و شراب ترشی ترنج و شراب سیب
ترش و انار ترش و شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب صندل ہندی و
و صندل و گلاب کافور و عصارہ آملی و سیب بر سینہ می نہند و پیراہن بصندل و گلاب
آلودہ بپوشند و شربتہا از اقراص خنک ہمہ باندکی زعفران و لسان الثور
سازند و اگر تپ نباشد دوغ ترش سعد و دارد خاصہ باندکی طباشیر و گل ارمنی
و کشنیز خشک علامت دل سرد رنگ روی ہیچون ارزیز باشد و تازگی و
رونق رفتہ باشد و گرانی و کسلانی آورد علاج شراب ریحانی مقداری معتدل
و دواء المسک و مثرودیطوس تریاق بزرگ و مبدل المزاج و انوشدارو بکار دارند
دگوارش عنبر موافق بود و اگر تری غلبہ دارد نخست قے فرمایند یا مسہل دہند دبس
ازین شربتہا دہند کہ یاد کردہ آمد علامت خشکی مزاج دل خشکی دہان

و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن و بیطاقتی اندر حرکت و مزه خشک و رنجور
شدن از غباری اندک و دودی اندک رنج کشد علاج همچون دق
باشد و شیر خر و کشکاب و آب انار شیرین همه با روغن بادام سپید [illegible] و روغن
بنفشه و کدو اندر سینه و پهلوها میمالند و در آبزن نشستن چنانچه در علاج
دق یاد کرده آمد باب هشتم در امراض معده درد معده گرم علامتها
تشنگی و راحت یافتن از شربت خنک علاج اگر در معده گرانی باشد قی کنند
با آب گرم و سکنگبین و کشکاب با سکنگبین و از پس قی سکنگبین سفرجلی دهند و شراب انار
ترش و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب حماض و ترنج و شراب صندل و اگر ماده در
قعر معده باشد و قی دشوار باشد استفراغ کنند بطبیخ هلیله زرد یا حب صبر یا ایارج
فیقرا و هلیله زرد و [illegible] بهم سرشته مقدار دو درم سنگ سود دارد و ماء الرمان نیز
سخت موافق باشد خاصه با شیرخشت درد معده سرد علامت آن گرسنگی
نبود و آرزوی آروغ ترش و بادها در شکم و تشنه نابودن علاج اگر در
معده گرانی باشد نخست قی کنند بطبیخ شبت و سکنگبین عسلی و [illegible]
آن پس چند کرت ایارج فیقرا خورند و اگر با استفراغ نوتر حاجت

حاجت افتد حب اصطمخیقون دهند و هر بامداد یا مر الاصول دهند بار وغن بادام تلخ و گل انگبین که با عود و قرنفل و مصطکی سرشته باشند یا معجونهای گرم چون کموني و فلافلی و سنجرینیا و فنداد یقون و زنجبیل پرورده و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ این معجونها از پس استفراغ بکار برد و میبه و جوارش عود و اقراص گل سود دارد **اقراص گل** بگیرند گل سرخ سه درم عود خام و مصطکی و سنبل و اذخر و دارصینی و سلیخه و افسنتین رومی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بشراب کهن بسرشند و اقراص کنند هر یک یکمثقال و هر بامداد یک قرص با گلنگبین بسرشند و اندر طبیخ انیسون نهند و ضمادی از سعد و سنبل و مصطکی و چراسیت و اذخر و افسنتین معصاره آبی سرشته بر معده می نهند و اگر نخست دارو را بشراب ریحانی تر کنند و آبی را در آتش بریان کنند و دارو با گوشت آبی بسرشند و گرم بر معده بر نهند سخت صواب باشد و روغن مصطکی مالیدن نافع است **ضعیفی قوت و نابودن شهوت** علاج آن هر بامداد ریاضت معتدل و از پس ریاضت گرمابه و مالیدن و ترنج پرورده بکار داشتن و اندر طعامهای کبر بسرکه و پیاز بسرکه و زیره بسرکه و شلغم بسرکه شهوت طعام را بجنباند و تمر

بوونه که باب انار ترش و سکنگبین سفرجلی و پست جو با اندک سرکه و آب خنک تشنه
شهوت محرور را بجنباند و ماهیابه شهوت پدید آرد و از بوی مرغ بریان و بوی
نان خانگی گرم شهوت پدید آید و گاه باشد که ایارج فیقرا سود دارد شهوت
کلبی این علتی است که مردم را هر ساعت بطعام حاجت آید و سبب آن بیشتر اندر
حالها سردی معده باشد و علامت و علاج آن یاد کرده آمده است و باشد
که سبب آن بسیاری سودا باشد که بمعده بر آید علاج آن رگ باسلیق یا اسیلم
باید گشود و جوارش خوزی بکار باید داشت و استفراغ و دیگر علاجها از باب
علاج مالیخولیا باید جستن و گاه باشد که سبب سردی معده نزله دماغ بود علاج آن
ایارج فیقرا و حب قوقایا و علاج نزله باشد چنانچه اندر جایگاهش یاد کرده
آمده است **جوع البقر** این علت بیشتر از پس شهوت کلبی افتد و جوع البقر از
بهر آن گویند که این علت گاو را بسیار افتد و این گرسنگی همه اندامها
باشد چنانکه همه اندامها بغذا حاجت مند باشد و معده غذا نخواهد علامت تا
نخست شهوت کلبی و اسهال بوده باشد و بسبب اسهال رگها تهی شده و گاه غشی
افتد و گاه باشد که سبب غشی بلغم زجاجی باشد که در خم معده گرانی کند

و مزاج آن تباه کند و قوت جاذبه را بطریق استرخا از کار باز دارد
و شهوت باطل کند بدین سبب ابدا مها گرسنه بماند و قوت ساقط شود و علاج
مشکل گردد از بهر آنکه به تنقیه معده حاجت آید و باستفراغ وضعف قوت از
استفراغ باز دارد و این علت مردم سرد مزاج را افتد و کسانی را که در سرما
سفر کنند علاج آن قوت را بماء اللحم و بنان که در شراب ریحانی ترکرده
باشند و میوه های خوش چون سیب آبی و مشک و مرغ بریان و بره بریان
و بوی نان خانگی گرم نگاهدارند که هم شهوت بدین تدبیر پدید آید و هم قوت
بجای ماند و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و رخسار او را بشکنند و موی
صدغ او بکشند و آوازهای قوی ناگاه بسمع او رسانند چون آواز بوق و
طبل و چیزی از بام بفگنند و بشکنند چون بیدار شود شراب ریحانی در حلق
او بریزد خاصه شرابی که اندر و اندکی زیره یا حب الآس فرغار کرده باشد و
ماء اللحم بدهند و ضمادی از مشک و لادن و سعد و سنبل و مصطگی و عود و عنبر
و آب برگ مورد و آب سیب آبی بر معده نهند آرزوی گل خوردن و مانند
آن سبب آن خلطهای بد باشد در معده علاج آن قی باید فرمودن با ایاره فیقرا

و شراب افسنتین و ہر بامداد مقداری مصطگی با زیرہ و نانخواہ بخایند و
با گلشکر بخورند و از پس طعام نیز لختی بخایند نہ گلشکر و اگر این عارضہ زن
آبستن را افتد او را قی نشاید فرمودن مگر کہ خود افتد و بآسانی برآید و
معدہ را بگوارش عود و میبہ قوت دہند **فواق امتلائی** علامت آنچہ بسبب
مادہ غلیظ باشد در فم معدہ تدبیرہای گذشتہ بران گواہی دہد علاج قی باید
فرمود بماہی شور و ترب و سکنجبین عسلی و طبیخ شبت و لوبیای سرخ و از پس قی
انجدان و جند بیدستر و بوئیدن و کندر در آس و زیرہ و نانخواہ و سعتر و لودنہ
خائیدن و اندر طعام بکار داشتن و معدہ را با یارج فیقرا پاک کردن پس
ایارج کمونی و سجزنیا و قندادیقون و تریاق اربعہ و تریاق بزرگ سود دارد
فواق خشک آن از پس استفراغہای بسیار افتد چون قی بافراط و اسہال
بافراط و از پس ہیضہ و از پس نزف طمث و مانند آن و از پس جماع بسیار
علاج شیر تازہ و کشکاب با روغن بادام دادن و ضمادی از بنفشہ و
خطمی و پیہ مرغ و روغن بنفشہ و موم صافی برگردن و مہرہای گردن
و بر معدہ نہادن و ہمہ مفاصل را بروغن بنفشہ چرب کردن و ماء اللحم دادن

منش — و شبيه غم شبيه بشت و كشكاب غليظ با روغن بادام و شكر

شش — گشتن قی و بسيار علامتها اگر سبب ماده صفرا باشد پيوسته دهان تلخ باشد و تشنگی دائم بود و اگر ماده بلغمی باشد دهان پرآب می شود و طعم دهان خوش باشد علاج اگر ماده صفراوی باشد قی فرمايد به سكنكبين شكری و آب گرم و طبيخ شبت و اگر قی نتواند كردن ايارج فيقرا و سقمونيا بايد دادن و از پس استفراغ آب انار ترش و شيرين دادن و آب غوره و ضمادی از صندل و لادن و مشک و گلسرخ و كافور و آب سيب و آبی و آب برگ مورد تر بر فم معده نهادن و اگر ماده بلغمی باشد قی فرمايند پس شراب پودنه و ميبه بكار دارند

هيضه علاج هرگاه كه حس آن بيابد كه طعام اندر معده تباه می شود قی فرمايد و معده را پاک گرداند و اگر قی دشوار افتد معده را گرم دارد و روغن مصطگی گرم كرده طلا كند و پوست سمور و مانند آن بر معده نهد و تكليف خواب كنند و هيچ طعام نخورند و بر گرسنگی صبر كنند و اقراص عود بكار برند و مردم محرور را ضمادی از صندل و مورد و آبی و سيب بر معده نهند و از پس آنكه قی كرده باشند و ضمادی از آرد جو و نان جو با آب مورد يا سركه سرشته بر نهند و آب انار

وآب سیب شیرین وآب سیب ترش کوہی وآب آبی ترش سود دارد و
اسراف ہیضہ را اقراص راسن واقراص حب الآس باز دارد ومن فلونیای
رومی دادم در حال باز داشت اقراص عود قرنفل وکبابہ از ہریک یکدرم
مصطگی وسنبل از ہریک نیمدرم مشک وعود خام از ہریک چار درم شکر چند
وزن ہمہ شربتی یکمثقال باشراب سیب یا گلشکر اقراص راسن قرنفل
وہدرم شک یکدرم خرفہ دو درم راسن یکدرم ونیم مصطگی وافیون وپوست
بیخ لفاح از ہریک یکدرم ونیم اقراص کنند انجملہ دہ شربت باشد خواب آرد
وہیضہ باز دارد آماس معدہ بیشتر از غلبہ خون افتد یا از صفرا علامتہا
تپ گرم ودرشتی زبان وسیش گشتن واگر صفرا غالب تر بود دہان تلخ
بود وتشنگی صعب علاج اگر آماس خونی بود نخست رگ باسلیق زنند وآب انار
دہند وضمادی از صندل وفوفل وآبی وسیب وآب مورد تر وتراشہ کدو و
برگ خرفہ وکوک وکسنہ بر معدہ بر نہند وغذا باز گیرند وبر کشکاب اقتصار کنند وآب با
شراب بنفشہ وشراب نیلوفر وشراب انار دہند واز پس چہار روز آب کسنہ وآب
عنب الثعلب وشاہترہ وجوشیدہ صافکردہ دہند وچہار درم فلوس خیار شنبر وحبہ عفران

در وی حل کردہ بدہند و از پس ہفت روز آب کرفس و آب بادیان با این
شربت بیامیزند و اگر طبع نرم بود بجای فلوس خیارشنبر اقراص طباشیر دہند
و ضماد پس از ہفت روز از بنفشہ و خطمی و برگ عنب الثعلب و بابونہ و آرد جو و
بیخ سوسن اکلیل الملک سازند و با موم روغن سرشتہ لختی زعفران مرکب کردہ
بمالند و بآخر اندر ضماد حلبہ و لعاب تخم کتان و سنبل و سعد زیادہ کنند و اقراص
سنبل وی دہند و اگر آماس کہن گردد اندر آن ضماد مقل و اشق و تخم کرنب و مصطگی و
حب البان زیادہ کنند و اقراص سنبل وی دہند و مزورہ از ماش مقشر سازند
و حسوی از آرد باقلا و سبوس آب بدہند اقراص سنبل فقاح اذخر و سلیخہ
و گل سرخ و ریوند چینی و قصب الذریرہ و سنبل از ہر یک سہ درم مصطگی دو
درم اشق یک درم شربتی یکمثقال با سکنجبین یا گلنگبین و اگر بدان حاجت آید کہ نخچبہ
شود و سر کند پس از آنکہ تپ زائل شدہ باشد و درد ساکن شدہ آماس
ما ندہ شیر تازہ میدہند ہر ساعت و طبیخ انجیر و لعاب کتان و لعاب حلبہ از
ہر یک دو درم بہم آمیختہ و چہار درم خمیر ترش و دو دانگ زعفران و دو دانگ
صبر در وی حل کردہ ضماد نمایند و اگر ہنوز تپ می آید خمیر ترش و فلوس

خیارشنبر اندر آب گرم بجای آب جلاب ہند وہرگاہ کہ پختہ شود وسر کردہ باشد
وآماس فرونشستہ وریم پدید آمدہ بار العسل وجلاب سپید ہند وہرگاہ کہ پاک
شود وبگیرند کندرو دم الاخوین از ہر یک نیم درم وگلسرخ وکہربا دو درم وگل ارمنی
سہ درم کوفتہ بیختہ شربتی یکدرم تا یکمثقال با رب سیب ورب آبی یا سفنج بشر یا کہ
در معدہ برآید علامت آن تشنگی صعب ودہان نیز ومیرنج شود علاج با ماء
دوغ ترش سرد کنند وبا یکدرم طباشیر ویکدرم بذر حماض سپید ہند وباقی علاج
وسپید دہان بود **باب نہم در اسہال** اسہال صفراوی علامت آن سوختگی
اندامہا وتشنگی وبراز رقیق وزرد باشد وباشد کہ تپ آید **علاج** اقراص
طباشیر یا رب آبی ترش دہند ہر بامداد وشبانگاہ اسپغول بریان کردہ
وگل ارمنی وصمغ عربی با شراب آبی وآب سرد دہند واگر تپ نباشد دوغ
ترش پالودہ طباشیر وبذر حماض از ہر یک یکدرم سود دارد وغذا عدس
مقشر در آب پختہ سہ بار وآب از وی ریختہ وچہار بار با آب غورہ پختہ یا با
آب انار ترش ومغز بادام بریان کردہ وپاچہ بسماق پختہ **اسہال صفرا**
وبلغم علامتہا در براز پدید آید **علاج** سماق وحب الآس وگزمازو وشکانہ

هر یک یکدرم هلیله زرد پنجدرم کوفته و بیخته حب الرشاد ناکوفته دو نیمدرم شربتی
دو درم با شراب مورد یا بیه دو درم تخم لسان الحمل یکدرم انیسون هر دو بریان
کرده ناربوست کوفته و بیخته نیمدرم دم الاخوین نیمدرم یکشربت بود در آب
باران یا در آب آهنگران بدهند در اسهال بلغمی علامتها در براز پدید آید
علاج دو درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب گرم بدهند و تخم
خشخاش سفید و کندر از هر یک راستاراست بکوبند و مقدار یک کف با شراب
مورد یا شراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد و کندر رومی و زعفران
و مر و سندروس و افیون راستاراست بکوبند و حب کنند شربتی یکدرم و نیم
اسهال بلغمی باز دارد حبی بگیرند مرمکی دارچینی افیون جدید جند بیدستر
راستاراست حب کنند چون فلفل شربتی هفت حب از کودکان دو حب
تا سه حب اسهال سوداوی علامتها مزاج سوداوی آنچنان باشد که
طعام چرب سود دارد علاج رگ باسلیق بزنند یا اسلیم و بگیرند ناردان
بریان کرده دو درم زرنباد بریان کرده یکدرم کهربا یکدرم شاهسفرم
ناکوفته دو درم بهمن سرخ بریان کرده هر درم شربتی سه درم با شراب مورد اسهال خونی

علاج ان اقراص کہربا دہند د د درم طباشیر سودہ در شراب مورد بدہند و د د درم تخم لسان الحمل بریانکردہ در آب لسان الحمل یا رب آبی دہند د د درم حب الآس از تخم پاک کردہ د د درم کنند ناہر دو کوفتہ نابیختہ سفوف کنند اسہال خون باز دارد و خداوند بواسیر را سود دارد و طعام در ہمہ انواع اسہال پاچہ باشد یا زردہ بیضہ مرغ نیمبرشت و از ان پوست کشیدہ و کرنج بریانکردہ بشیر مغز بادام نخپتہ و پاچہ و کاورس پوست کشیدہ بسماق نخپتہ و گوشت تدرو و کبک نبارد ان نخپتہ زحیر علاج زردہ بیضہ مرغ با روغن گل بیامیزند و مردار سنگ مغسول و صمغ عربی و اسفیداج بدان بسرشند و طلا کنند و حمول سازند و شیاف زحیر بکار دارند و مقلیاثا دہند و اگر تپ نباشد نان در شیر تازہ ثرید کنند و بدہند و اگر سبب زحیر سرما باشد حب الرشاد دہند با آب گرم و گوگرد با پیہ بز بسرشند و دود کنند چنانچہ رستم و بگیرند مغز جوز بریانکردہ سہ درم نانخواہ یکدرم و نیم کندر نیمدرم بکوبند و سفوف کنند بر خشت گرم و بر تابہ گرم نشستن سود دارد و بر ارزن و نمک گرم نشستن سود دارد باب دہم در قولنج - قولنج با آماس علامتہا

آن تب گرم و تشنگی و احتباس بود علاج اگر قوت قوی باشد نخست رگ
باسلیق زنند و اگر حاجت آید نیز رگ صافن زنند و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و
آب انار و آب کاکنج و آب آلو با فلوس خیارشنبر در روغن بادام سپید نهند و بوقت
حاجت اگر قدری سقمونیا درین شربتها حل کنند صواب باشد و از کشکاب و روغن بابونه
حقنه کنند و ضماد بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و موم و روغن بنفشه
بر شکم نهند **قولنج ریحی که از باد غلیظ و خلط غلیظ باشد** علامتها
علامت خلط غلیظ درد و گرانی باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از پیش آن
رفته باشد و علامت باد غلیظ درد باشد با تمدد و پندارد که روده او
بثقب سوراخ کند **علاج** حقنه تیز کنند یا شیافی تیز نهند حقنه که قولنج
ثفلی و بلغمی و بادی را بگشاید بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و تخم
شبت از هر یک سه درم در آب بپزند و بپالایند و هفت درم بوره نان و ده درم
فانید در وی حل کنند و ده درم روغن کنجد یا روغن تخم معصفر با وی بیامیزند
و حقنه کنند **حبی که قولنج بگشاید** سکبینج ده درم شحم حنظل دو درم سقمونیا
دو درم دو دانگ سکبینج را با آب سداب حل کنند و باقی را بدان بسرشند

شربتی دو درم و تا نخست بحقنه و شیاف راه کشاده نکنند داروی مسهل
نشاید دادن و اگر غثیان رنجه فرماید سفرجلی مسهل دهند یا معجون راحت
معجون الراحت مصطگی قرنفل زنجبیل دار فلفل و فلفل و جوزبویه از هر یک
دو درم کوفته بیخته سقمونیا دوازده درم همه را در جلاب که از آبی و شکر
کرده باشند بسرشند شربتی دو درم **حبی که زود تر اطلاق کند** شحم حنظل دو درم
سقمونیا درمی مصطگی نیم درم انیسون نیم درم کتیرا دانگی حب کنند بآب کرفس
شربتی از یکدرم تا یکمثقال **نوعی قولنج است** که سبب و انواع کرمها است
که در رودها تولید کند و تری از ثفلی که برودها فرود آید ایشان بخورند
غذای ایشان گردد و بدان سبب طبع خشک میشود **علامتها** تولد کرم
چنان است که گاه گاه در ثفل کرمی فرود آید و احساس درد و خلیدنی باشد و
رنگ روی زرد و تیره شود و قوت ضعیف گردد و زود گرسنه شود از بهر آنکه
هرچه برودها فرود آید کرمان بخورند و رودها مزیدن گیرند بدان سبب
گرسنگی و پیچش ناف و دغدغه و غثیان پدید آید و خواب بیداری بترتیب
نباشد و در خواب دندانها برهم ساید و از دهان لعاب رود و **علاج** بگیرند

شیح ترمس و برنگ کابلی مقشر و تخم ترب قنبیل و درمنه ترکی از هر یک پنجدرم
ترید سفید محلوک پانزده درم کوفته و بیخته پنجدرم ازین جمله با شیر تازه آمیخته
بدهند بر گرسنگی و نیز بگیرند برنگ کابلی مقشر هفت درم و بوزن آن خرمای
بلکه دمغز جوز از هر یک هفت درم هر سه را بکوبند و بسرشند و شبانگاه بر گرسنگی
بخورند و بخسپند بامداد کرم کدو دانه پاک کند و از پس استفراغ یکهفته بامداد
پنجدرم انجامه بخورند ناشتا داده تولد کرم را پاک کند و اگر زهره گاو و
صبر و آب پودینه را ستارا ست پنبه بدان تر کرده بردارند کرمان خورد را پاک کند
و کودکان را برگ شفتالو کوفته بر شکم ضماد کنند و زهره گاو و قطران و پیه گوزن
و صعتر و ترمس بهم بسرشند و بر ناف طلا کنند و شونیز بسرکه سائیده طلا کنند
سود دارد

باب یازدهم در بیماری مقعد بیرون آمدن مقعد

علاج گلسرخ و انار و مازو و انار پوست و برگ مورد و خرنوب بپزند و در آن
آب نشانند و گلنار و مازو و انار پوست و صدف سوخته و اقاقیا و اسفیداج
و شب یمانی کوفته و بیخته بر آن موضع پراگنده بربندند چنانچه رسم است و خداوند
مزاج سرد را وارو یا در شراب قابض بپزند و مرزنجوش زیاده کنند و اگر

مقعد بیرون آید و ریش باشد بشراب قابض که داروهای قابض دروی پخته باشد بشویند و سرب سوخته و شسته بگیرند و ده درم گلسرخ سماق از هر یک پنجدرم مُر دو درم و نیم کوفته و بیخته بر آنموضع پراگنده ببندند **شقاق مقعد** طرقیدن لبهای شرج را شقاق گویند و گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج باشد و گاه باشد که رگها ممتلی گردد و دهن رگها بشگافد **علاج** اگر سبب امتلای رگها باشد رگ باسلیق زنند یا صافن یا مابض یا بر میان دو سُرین حجامت کنند و اگر آماسی و حرارتی باشد سفیده بیضهٔ مرغ و روغن گل در هاون بسر بسایند تا سیاه شود طلا کنند و مرهم کافوری طلا کنند و اگر حرارت قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند و مغز ساق گاو با خمیر جو بسایند و جوشانیده مرهم کنند خداوند مزاج خشک را سود دارد و اگر بیرزد با آن یار کنند مرهم رستا راست صواب باشد **خارش مقعد** اگر سبب خارش کرم خورد باشد علاج آن یاد کرده آمده است و اگر سبب آن کرم نباشد و خارشی سوزان بود مقدمه باسور بود **علاج** رگ باسلیق زنند و بر میان سُرین حجامت کنند و مطبوخ افتیمون استفراغ کنند و از طعامهای سوداوی پرهیز کنند

زنجیر الصفر... خارش ... باسلیق علی ... عضد ... (marginal notes)

و آنموضع را بروغن مغز زرد آلوی تلخ که مقل در وی حل کرده باشد چرب
سکنند **بواسیر** این علت از خون سوداوی بود **علامتها** آنچه از
خون گرم صفرائی بود باخلیدن و سوزش سخت باشد و آنچه از خون غلیظ
باشد خلیدن و سوزش کمتر باشد لیکن گرانی بیشتر و باد باسور بادی
غلیظ باشد قراقر در ناف پدید آید و گاه گاه بجانب زهار و خایه و قضیب
فرو آید و گاه بنواشیف و کتف برآید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی
شکم باد گیرد و دردی بقرار همچون درد قولنج تولد کند و گاهی درد اندامها
پدید آید و از مفاصل و از زانوها هنگام برخاستن و نشستن آوازی همی آید
که تبارهی آنرا قرقعه گویند **علاج** اگر خون صفرائی باشد نخست رگ باسلیق
زنند پس مطبوخ هلیله و سپستان و خیارشنبر و عناب آلوی سیاه استفراغ
کنند و اطریفل کوچک و اطریفل مقل بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ و
بلی زرد باشد و بوقتی معلوم رود باز نشاید داشتن الا که قوت ضعیف شود
و هرگاه که خواهند باز دارند اقراص کهربا دهند و معجون خبث الحدید و حب مقل
حب مقل هلیله کابلی بریان کرده در روغن گاو سی درم کهربا پانزده درم مقل چهل و نخود درم

مقل را در آب حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی هر بامداد
دو درم و اندر طبیخ داروهای قابض می نشینند و بگیرند مازو و گل مازو و اقاقیا
و کندر و مر و اسفیداج ارزیز راست راست کوفته بیخته آن موضع را بشراب قوی بشویند و
این دارو بر وی پراگنند و ببندند و اگر باسور بدان گرمی نباشد هم نخست رگ زنند
پس طبیخ افتیمون دهند و علاج اصحاب سودا بکار دارند و بلیله پرورده بکار دارند
و اگر دردناک باشد بگیرند مرهم داخلیون و روغن گل و اندکی زعفران و اندک
افیون و سفیدآب سرشته بکار دارند درد بنشاند و نافع باشد و بابونه و اکلیل الملک
و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند و برو نهند و اگر باسور ممتلی باشد و درد
سخت باشد اندر آب گرم نشانند و روغن دانه زردآلوی تلخ و روغن کتان سرشته
طلا کنند پس بگیرند آب پیاز و پشم پاره بدان تر کنند و بخویشتن بردارند و
یک زمان صبر کنند زود گشاده شود و درد ساکن شود و بگیرند شحم حنظل و مغز
بادام تلخ راست راست بکوبند و شیاف کنند و هر ساعت یکی بنهند تا اندر پنج
ساعت پنج شیاف بنهند داروی که باسور را خشک کند بگیرند مار افعی
از جایگاهی که از آب دور باشد و سر و دنبال او بیفگنند و شکم او پاک کنند

وبشویند و بپزند تا مهرا شود و سر دیگ به خمیر پوشیده دارند پس روغن
زیت در افگنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن نگاهدارند و
طلا کنند خشک کند و بریزاند آهرن میگوید باسور را بروغن زیت چرب
کردن و اشنان سبز کوفته بروی پاشیدن خشک کند و بریزاند داروی
که باسور را بشکند بگیرند هلیله سیاه و آمله و بلیله و شیطرج هندی عاقرقرحا
و نوشادر و فلفل و دارفلفل و تخم گندنا و مقل ازرق راست بکوبند و بپزند مقل را
بآب موی حل کنند و دارو ها بدان بسرشند و حب کنند شربتی سه درم باب
دوازدهم در بیماریهای جگر علامت جگر گرم تشنگی و حرارت اندر
جانب راست و موضع جگر علاج رگ باسلیق زدن و سحرگاه آب تخم خرفه
بسکنگبین دادن و چاشتگاه کشکاب با روغن بادام و از پس چهار روز یا هفت
روز آب کبنه و آب عنب الثعلب دهند و طبع را بآب میوها نرم دارند و فلوس خیارشنبر
در آب کاسنی گداخته و شراب غوره و شراب انار و شراب زرشک و آب انار
سود دارد و اگر طبع نرم شد با قرص طباشیر دهند و ضماد ها از صندل و گل سرخ و
تراشه کدو و تر و آب کوک و آب عنب الثعلب آب برگ مورد سازند و از اندکی

مصطکی و دارچینی خالی نگذارند و بجگر می نهند علامت جگر سرد زبان سفید باشد و رنگ روی رصاصی و بول غلیظ و سفید باشد و اشتهای طعام زود پدید آید ولیکن دشوار گوارد و باید دانستن که اسهال غسالی با بسیاری شهوت نشان سردی جگر باشد و با سقوط شهوت نشان گرمی و ضعف جگر باشد علاج اطریفل سرد را مار الاصول با روغن فستق و روغن بادام تلخ و دو سه دانگ هلیله کابلی کرده و کوفته دو دانگی ریوند چینی با پنجدرم گلشکر بسرشند سخت سودمند باشد خاصه اگر سه بامداد بدهند از بهر آنکه از جگر جانوران هیچ جگر معتدلتر و با جگر مردم ملائمتر از جگر کرگ نیست و اگر سه شب بوقت خواب انانا سیا بزرگ و بهی سوده وارد و شیر اشتر اعرابی اخلاط سرد را باسهال و ادرار پاک کند و سده بکشاید خاصه اگر اندک بول اشتر اضافه کنند و ضمادی بر نهند بدین نسخه صفت ضماد صبر و مصطکی و افسنتین رومی از هر یک دو درم و گلسرخ پنجدرم عود خام سنبل و مشک از هر یک سه درم زعفران یکدرم با موم روغن بسرشند و بر جگر نهند باب سیزدهم در بیماریهای سپرز علامت سپرز گرم حرارت از جانب چپ تشنگی غالب دلیل رنگین شاید علاج رگ باسلیق و اسلیم از دست

چپ بندند و آب کسنه و آب بادیان باهم آمیخته دهند و آب عنب الثعلب و آب
کرفس از هریک ده اوقیه بهم آمیخته مید هند و استفراغ کنند بداروی اصحاب سودا
و ایارج فیقرا و غاریقون از هریک یکمثقال حب کنند و بدهند دو درم غاریقون
با ده اوقیه سکنجبین سخت نافع بود و آب سبزی گز و آب برگ بید و آب برگ بید از برای
که حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با سکنگبین بدهند و برگ بید و برگ پلپل خشک
کرده در سایه بمقدار ده درم کوفته هر بامداد با دو درم شکر سفوف کنند سپرز را
زائل کند **علامت سردی سپرز** طرف چپ گرانی بیشتر باشد و دلیل سخت
رنگین نباشد **علاج** ماء الاصول با روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق از
دو درمی حلکرده بدهند و پنجدرم افتیمون سوده با یک اوقیه سکنگبین سپرز را پاک کند
و افتیمون و پوست بیخ کبر از هریک استار است کوفته و بیخته با انگبین سرشته از
پنجدرم تا پنج مثقال سخت نافع بود و اشق را با سرکه حلکرده و مغز بادام تلخ کوفته
و برگ سداب خشک کوفته از هریکی برابر بدین محلول بسرشند و بر سپرز طلا کنند
و بربندند و انجیر بسرکه بپزند و خردل کوفته و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته بهم بسرشند
و ضماد نمایند و غضاره یا قدحی سازند از چوب گز و طعام و شراب از انجا بخورند

در مدت چهل روز سپرز گرم و سرد را بگدازد و پاک کند

باب چهاردهم در یرقان

یرقان زرد باید دانستن که یرقان علتی است که رنگ چشم و روی و همه تن بگرداند چنانکه یا زرد شود یا سیاه اما یرقان زرد از فزونی صفرا باشد و بیشتری از جگر باشد و از سده که در منفذ زهره افتد و یرقان سیاه از سپرز افتد و شرح آن در کتاب ذخیره گفته آمده است **علامتها** اندر یرقان زرد تشنگی غالب شود و دهان تلخ و بول سخت رنگین باشد و کفک بول رنگ بول دارد **علاج** اگر یرقان محکم باشد رگ باید زد از اسلیم یا از باسلیق از دست راست و مسهل طبیخ افسنتین و هلیله زرد و عناب و اجاص و خرمای هندی و تخم کشوث و تخم کسنه و بیخ سوسن و غاریقون و غافث و شاهتره باید ساختن اگر مسهل سبکتر باید فلوس خیارشنبر اندر آب کسنه کفایت باشد و ماء الجبن سخت نافع بود و هر بامداد سکنجبین بزوری دهند با آب کسنه و از پس سکنگبین بچهار ساعت کشکاب دهند و اندر کشکاب بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ کاسنی و تخم کاسنی در افگنند و اگر تپ باشد هر بامداد سکنگبین ساده دهند با آب کسنه و یا با آب تخم خرفه و آب انار ترش و شیرین دهند موافق باشد و کشکاب با روغن بادام و شکر دهند

و اندر کشکاب تخم کاسنی و بیخ کاسنی در افگنند و در آبزن نشستن صواب بود و
اگر وی آبزن رود و اوقیه آب ترب یک اوقیه شراب ریحانی و نیم درم بوره نان در
زردی فرو دآورد و خاصه اگر هم وی در آبزن بول کند و یک استار برگ چکندر خشک
کرده و کوفته بیخته اندر جلاب یا اندر ماء العسل بدهند و اگر یک درم زرناوند کوفته
بیخته با زرده تخم مرغ نیمبرشت بدهند مفید بود و اگر چهار درم پرسیاوشان در طبیخ
انیسون بدهند یرقان و زردی فرود آورد **یرقان سیاه** خداوند یرقان سیاه
را رگ باسلیق یا اسلیم از دست چپ باید زدن و استفراغ بماء الجبن کردن و
تدبیر گشادن سده و استفراغ سودا باید کردن **باب پانزدهم در انواع
استسقاء** استسقا سه نوع است یکی لحمی است و سبب آن ماده بلغمی بود که
با خون در همه رگها بگذرد و دوم طبلی است و سبب آن ماده بادناک اندر
احشا مانده و سوم زقی است و سبب آن ماده آبناک باشد که در فضاء شکم
گرد آمده باشد و اصل نقصان هضم است و پارسی استسقا آب خواستن بود
و سبب آن ضعیفی جگر باشد و بسبب ضعیفی آب که بدو رسد از خویشتن دفع نتواند کردن
و با امعا نتواند فرستادن بدان سبب همه تن تشنه ماند و از جگر آب خواهد

ـے آنکہ جگر را با آب حاجت باشد و همچنانکہ جوع البقر گرسنگی همہ اندامها
باشد ـے آنکہ جگر آب خواهد واز بهر آنکہ جگر ضعیف باشد و آب را باندامها
نتواند فرستاد هر آب کہ خوردہ شود اندر جگر بماند و جگر را سرد کند و آن آب
بترشح اندر فضای شکم جمع شود و مزاج همہ احشا تباہ کند و بدان سبب علت
بمشارکت همہ احشا مستحکم شود و چگونگی ترشح از کتاب ذخیرہ باید جستن و اما استسقا
کہ سبب آن گرمی جگر باشد و آنچنان باشد کہ بسبب گرمی جگر رطوبتها گداختہ
گردد و استفراغها تولد کند چون ادرار بول و عرق بسیار و اسهال خون و افراط
طمث و بدان سبب خشکی تولد کند و بسبب خشکی رطوبت اصلی کہ مدد حرارت غریزی
است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت کہ باشد ضعیف گردد و هرگاہ کہ
حرارت غریزی ضعیف باشد جگر ضعیف شود و کیلوس را خون نتواند کردن با استسقا
ادا کند علامتها اما علامت زقی آنست کہ شکم گران باشد و بلمس همچون مشک
پرآب باشد و علامت طبلی آنست کہ ناف بیرون آید و شکم بدان سبب گرانبار
باشد و بلمس همچون مشکی باشد کہ باد اندر دمند و اگر دست بر وی زنند آواز طبل دهد
و علامت لحمی آنست کہ اندامها اما سیدہ شود و هرگاہ کہ انگشت بر وی نهند در نشیند

و اثر آن بکیزمان بماند و رنگ رومی و اندامها برنگ زندگان نماند و بیشتر برا
طبع نرم باشد **علاج زقی** بهترین علاج تشنگی کشیدن و گرسنگی بردن بود و
از دیدن آب و بکار داشتن منع کردن و هر بامداد ریاضت کردن معتدل و هر سه روز
قے کردن و در گرمابه خشک عرق آوردن و در ریگ گرم نشاندن سخت صواب بود
چنانکه سر او از آفتاب در سایه باشد و تن در آفتاب در ریگ گرم و تدبیر ادرار
بول کردن و در آب دریا و آب معدنها چون آب گوگرد و آب زاک نشاندن
و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب افگنند و چندروز در آفتاب نهند بجای آب دریا
باشد و استفراغ با حب غاریقون کنند **صفت حب غاریقون** غاریقون دو درم
عصاره غافث زیوندچینی از هر یک دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند و هر بامداد
یکدرم دهند و اگر اسهال بسیار گردد باز گیرند و شیر شتر اعرابی باندک بول او
سود دارد و آنجا که شتر اعرابی نباشد اشتر را العلف بیرون برند و آرد جو خمیر
کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه مقدار صد درم اندر آن خمیر سرشته
و بدهند تا شیر او نیک شود و طعام او نان بریان کرده باشد و خمیر نیک خاسته باید
و خمیر را بآب تخم کرفس و تخم بادیان سرشته و هر روز مقدار ده استار از آن شیر با

نان را تبه او کنند و اگر نیز ازین نان در نخود آب تر کنند بیشاند و چرب بروغن
سیر نخت یا روغن بادام یا روغن فستق و تر خام پخته سود دارد لیکن خام
نافعتر باشد چندانکه بخورد و اگر از گوشت سیر نکند گوشت تدرو و گوشت کبک و
گوشت گنجشک بریان دهند یا اندر نخود آب پخته و اگر بضرورت آب دهند باندکی شراب
بیامیزند یا بآب انار قناعت کنند و اگر حرارتی و تبی باشد هر بامداد آب برگ
و برگ کرفس و برگ کسنه فشرده جوشیده و کفک برداشته و پالوده باندک شکر دهند
علاج طبلی شکم را بتکمید گرم کنند بسبوس گرم و نمک و ارزن و پیوسته سمور
و روباه پوشیده دارند و ماء الاصول دهند معجون فندادیقون و کنند و زیره
پیوسته بخایند و طعام نخود آب خورند علاج لحمی قی کردن و ریاضت معتدل
و دماغ را بغرغره و معده را بایاره فیقرا پاک کردن و در آب دریا و آب گوگرد
نشستن و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب افگنند و چند روز در آفتاب نهند
بجای آب دریا باشد باب شانزدهم در بیماریهای گرده و مثانه
و اعضای تناسل آماس گرم در گرده علامت آن تب لازم و تشنگی و
گرانی در گرده و دشواری گردیدن از پهلو بدیگر پهلو و مانند آن و باشد

کہ غشیانی رنجہ دارد و باشد کہ زبان سیاہ شود **علاج** فصد باسلیق و لعاب
بارو غن بادام و شکر و کم خوردن آب حقنہ نرم کردن و خیار شنبر دادن در
آب کسنہ یا در آب ماء الجبن **اماس سرد در گردہ** علامت آن تشنگی نباشد
و گرانی بیشتر باشد و علامت کسلانی و بلغم ظاہر باشد **علاج** قے کردن و
شراب افسنتین و کلنگبین دادن و حقنہ از بابونہ و اکلیل الملک و برگ شداب و
اطراف کرنب و اطراف چقندر از ہر یک دو دستہ و مشت پرسیاوشان حلبہ
تخم کتان سبوس گندم برگ خطمی انجیر پستی بنفشہ از ہر یک یکمشت تخم خربزہ
روغن کنجد از ہر یک وہ درم روغن بید انجیر پنجدرم **و ضماد** از تخم کتان
و حلبہ و تخم خطمی و تخم شبت و بابونہ و اشق و علک البطم سازند و آنموضع را
پیہ بط و پیہ مرغ و مغز ساق گاو گداختہ و اندک مقل و ریتیانہ در وی
حلکردہ بمالند و سبوس آب باعسل و روغن بادام ہند **بول الدم** و حرقت
بول علامتہا اگر بول خون از کلیہ باشد خون با بول آمیختہ نباشد لیکن فسردہ
باشد و پارہ پارہ آید و از غشیان خالی نبود و در نواحی کلیہ المی باشد و گاہی
المی در میان پشت بود و برآنہا فرود آید و گاہی بمیان دو کتف برآید و اگر

از مثانہ باشد خون با بول آمیختہ باشد و رقیق بود و از خلیدن مثانہ و
سوختن خالی نباشد علاج فصد باسلیق و از ہمہ چیزہای تلخ و شور و تیز و ترش
پرہیز کردن و کشکاب و شراب بنفشہ و شراب خشخاش خوردن و اگر با بول خون
سوزش و حرارت نباشد بگیرند فطراسالیون تخم کرفس انیسون دو قو و زن
و تخم خیارین و تخم خرفہ و تخم خربزہ و تخم کدو ہمہ بکوبند و مینفخج بسرشند و
بکار دارند شربتی دو درم با ماء العسل یا با ماء الشعیر و حلغوزہ و تخم
خیارین و تخم خربزہ را راست بکوبند و مینفخج بسرشند و بکار آرند سوزش و
قروح را سود دارد و تخم خیار با شیر بز یا با شیر خر قروح مثانہ را سود دارد
قرص کہربا خون آمدن را سود دارد و اقراص کاکنج قروح و سوزش را باز دارد
و نسخہ اقراص در قرابادینہا توان یافتن سلسل البول بیرون آمدن
بول است بے اختیار و بیمار در مردم و سبب آن سردی مزاج و سستی مثانہ باشد علاج
قی کردن و در آب گوگرد نشستن و روغن سداب و روغن فرفیون مالیدن و
مثرودیطوس و سنجرنیا خوردن و ماسک البول بکار داشتن ماسک البول
کند رحب الآس تخم محلب مقشر سعد خولنجان قرفہ وج راسن زرا راست کوفتہ

دیابیطس

و بخته در میفختج بسرشند شربتی با مداد و شبانگاه سه درم و گوشت روباه
بریان کرده کوفته اندک سود دارد دیابیطس این علتی است که سبب آن
گرم شدن مزاج کلیه است علامتها تشنگی و بیصبری از آب و بیرون آب
در حال که خورده باشند هنوز رنگ ناگرفته بیرون آید علاج آب انار و تخم خرفه و
شراب غوره و کشکاب با شکر و به وقت خواب اسپغول اندر آب خیار ترش با شکر
و اقراص طباشیر و اقراص کافور دهند سرکه و گلاب و روغن گل در موضع کلیه
مالیدن و ضماد از طحلب است جو و آبی کوفته و برگ بید و برگ مورد تر کوفته برنهادن
و اگر این برگها نباشد صندل سرخ و سفید و فوفل و اندک کافور بگلاب سوده
و قدری سرکه بر چکانیده طلا کنند و طعام دوغ ترش و مزوره منبشوق
و ماش مقشر و اسفاناخ و مزوره کشک جو و مزوره کوک و غوره و مانند این
دهند و سیب ترش و زرد آلو و آلوی ترش و خرمای هندی و طفشیل مقشر با آب غوره
حبس البول بازگرفتن بول را اسر البول گویند و دشواری آنرا عسر البول
خوانند و اسباب آن زخمی بود یا سقطه یا ضعیفی در قوت دافعه یا بادی غلیظ
یا چیزی در مجرای بول گرفته شود چون سنگی یا خونی فسرده علاج اگر

سبب زخمی یا سقطه باشد رگ باسلیق بزنند و در آبزن فاترنشانند و در و [illegible]
بیمالند و لعاب [illegible] طیر بول بیرون گیرند و اگر حرارتی یا ورمی باشد آب عنب الثعلب
و آب تخم خرفه دهند و بحقنه نرم استفراغ کنند و اگر سنگی در مجرای بول مانده باشد
علاج در جایگاه خویش یاد کرده آید و اگر خونی فسرده در مانده باشد شب یمانی
در سرکه فرغار کنند یک شبانروز و بپالایند و شکر برافگنند و بقوام آرند و هر بامداد
بیدهند و داروها که سنگ مثانه را بریزاند سود دارد و اگر سبب بادی غلیظ باشد
ماء الاصول دهند یا روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و اگر سبب ضعف قوت مثانه
باشد بآب گوگرد نشانند و بوره ارمنی اندر آب حل کنند و به احلیل فرو چکانند و
زهره گاو و زهره بز و نمک آب تلخ در چکانند سود دارد و شپش که در جامه مردم
افتد با حلیل درنهند بول گشاده شود سنگ و ریگ که در گرده و مثانه
تولد کند علامت آن بود که ریگ اندر بول پدید آید و در بن قاروره رسوب
کند و مجرای بول را بخراشد و بسوزاند و گرانی کند و آب تاختن زود و از دو گیرد
و آنچه از کلیه آید زرد باشد و آنچه از مثانه آید سفید باشد یا خاکستر گون علاج
اندر آبزن فاتر نشانند و کمرگاه و مثانه بروغن عقرب چرب کنند و بروغن

شبت و از طعامہای غلیظ پرہیز کنند و تخم خیار و تخم بادیان و تخم کرفس و حب القلت
با ورنگ و تخم خربزہ و حجر الیہود و آب بادیان سیجوان عقب میدہند و آب
ترب بمقدار دو درم با شیر تازہ سہ روز بدہند مثانہ را از ریگ پاک کند **جرب مثانہ**
علامت نا بیرون آمدن بول با دغدغہ باشد و رسوب بول ہمچون سبوس باشد
علاج کشکاب بروغن بادام دادن و لعاب اسبغول با شیر زنان و بروغن گل
حقنہ کردن و با حلیل در چکانیدن و طعامہای نرم و چرب خوردن **فتق**
علامتہا ہرگاہ کہ بدپشت باز خسپند بجای باز شود و قرار کند رودہ فرود
آمدہ باشد و اگر نہ قرار باز شود آن پیہ کہ آنرا ثرب گویند فرود آمدہ باشد
علاج از حرکاتہا و کار سخت پرہیز کنند خاصہ در پس طعام و آواز بلند نکنند و چیز گران
نیز برندارد و آن موضع را بستہ دارد و اگر دشوار بجای باز شود شبت پختہ نیم گرم
برنہند و برہم فشاند و چون بجای باز شود این ضماد برنہند جوز السرو و برگ
آن و سعد و مازو ی نارسیدہ و کندر و مرزنجوش و نانخواہ و سرگین ہمہ راست راست
کوفتہ بیختہ در سرشیم ماہی بپزند و برنہند و ببندند و بگذارند تا خود بیفتد و دیگربارہ
برمی نہند تا سخت شود و از طعامہای بادناک و میوہ پرہیز کنند و کمونی بکار دارند

آماس قضیب وخایه اگر حرارتی باشد رگ باسلیق زنند وطلث آرد جو با
کشنیز تر وآب کسنه بر نهند واکلیل الملک وآرد گندم وزرده بیضه مرغ هم اندر
میفختج خبیص کنند وبر نهند وضمادها که در علاج آماس پستان یاد کرده آمده
است درین باب نافع است **ریش قضیب وخایه** علاج قی کنند ورگ باسلیق زنند
واز طعامهای تیز پرهیز کنند وصبر وکندر وانزروت وگلنار ومرداسنگ
بسایند وبروی پراکنند **خارش قضیب وخایه** علاج قی وفصد باسلیق فرمایند
واز چیزهای تیز پرهیز کنند وبرروی ران حجامت کردن یا دیوچه برافکندن و
اشنان بسرکه ترکرده هر روز بگرمابه بدان شویند وهمچنین گل بسرکه ترکرده
می شویند واگر بسوزاند روغن گل باسفیده بیضه مرغ طلا کنند **بربالا شدن**
خایه از آب سرد وهوای سرد خویشتن نگاه دارد وهر روز یکزمان در آبگرم
نشیند بسیاری مذی وودی بگیرند فرفیون وجندبیدستر وسعد و
عاقرقرحا وقسط ودار فلفل اجزا را کوفته بیخته واندکی مشک تبتی سوده
بروغن سداب ترکنند وبرزهار وخایه وحوالی آن میمالند وقی کنند واز طعامهای
تری فزای پرهیز کنند وکموتی وودوا المسک بکار دارند **ضعیفی قوت مباشرت**

مردم محرور چند دارد و ماہی گرم بیشتر خورد و دران کار ضعیفتر باشد لیکن از
دوغ تازہ و خضرات تازہ و امرود و نخود خام مثبوت کردہ قوت تمام حاصل
آید و بعضی باشند کہ از تخم خرفہ و بوی کافور چندان قوت گیرند کہ عجب دارند و فتیلہ
نرگسی کہ در وی نخود و باقلا بسیار باشد و اندکی زنجبیل سودہ درو باشد خداوند
مزاج معتدل راسخت سود دارد و مرطوب مبرود را قی کردن و نیمبرشت زرد
در پنج زردہ بیضہ مرغ سود دارد باب ہفتدہم در بیماریہا زنان
بسیار رفتن خون حیض اسباب آن از بسیاری خون باشد در تن یا گرمی و
تیزی خون یا قرحہ اندر رحم علامتہا انچہ از بسیاری خون باشد نبض عظیم
باشد و رنگ روی سرخ و تازہ باشد و ہمہ تن قوی باشد علاج فصد و طعام
از سماق و ناردان دادن و عدس مزورہ و پاچہ برہ و گوشت گوسالہ و اقراص
کہربا و حمول از پشم پارہ کہ از آب مازو تر کنند و بسرمہ آلودہ کنند و انچہ از
گرمی و تیزی خون باشد تن ضعیف شود و خون رقیق باشد علاج تسکین حرارت
بشربتہا و غذاہای خنک و غذاہای غلیظ چنانچہ یاد کردہ آمد از عدس و پاچہ مزورہ
و مانند آن و انچہ از قرحہ باشد خون عفن و گندہ باشد علاج رگ باسلیق زدن

درگ مابض و بماء العسل شستن و طبیخ هلیله و اقراص کاکنج و بنادق البزور
و آب گوگرد اندر نشستن سود دارد **باز ایستادن حیض بیوقت**
اسباب آن یا کمی خون باشد اندر تن یا غلیظی و سردی خون و فربهی **علامتها**
اما علامت کمی خون آنست که پس از استفراغها بوده باشد چون رعاف و عرق
آمدن بسیار و مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و لون او زرد باشد **علاج**
در آبزن نشستن هر روزی یکساعت و غذاهای معتدل تری میدهند و دهند
چون ماء اللحم و زرده بیضه مرغ نیمبرشت و شادکامی **علامت غلیظی و سردی**
خون آنست که اندامها بلمس سرد باشد و فربهی از پیه باشد نه از گوشت **علاج**
غذاهای لطیف و گرم و اندکی و ریاضت معتدل کند هر روز یکزمان و شجرنیا
و کمونی و فلافلی و معجونها دادن و در طعامها زیره و نانخواه و انگژد و دواز
و ضردل و انگدان بکار داشتن سود دارد **اختناق الرحم** سبب آن نایافتن
مرد باشد **علامت** حالی پدید آید همچو صرع که با کف و تشنج و اضطراب باشد و درین علت کف
و تشنج و اضطراب نباشد **علاج** مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن بکندش
و فلفل و غیر آن و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه و صندل سود دارد و ترحیا

حج

حالی باشد همچون حال آبستنی و علامت های آن هیچ نباشد علاج
ماءالاصول با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و استفراغ با یارج فیقرا
یا غاریقون مرکب و حب منتن و مانند آن نافع است حمل ناپذیرفتن
آنچه از جهت زن باشد سبب آن یا فربهی بافراط و غلبه سردی و تری منی و
خشکی مزاج یا بادی غلیظ باشد و علامتهای آن اسباب پوشیده نیست و
در بسیاری جایگاه یاد کرده آمده است علاج اگر سبب سردی و تری یا باد
غلیظ باشد ماء الاصول با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و استفراغ
بحب سکبینج و حب منتن و سکزنیا و دواء المسک کردن و پشم پاره بروغن
بلسان آلوده کردن یا بغالیه مشکین بخویشتن برداشتن و نخود آب و
قلیه خشک خوردن با توابل چون فلفل و دارچینی و مانند آن و اگر سبب گرمی و
خشکی باشد علاج کشکاب با روغن بادام شیرین و آب تخم خرفه و آب انار
و لعاب بزر قطونا و شکر بکار داشتن و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناخ
و مانند آن از اسفیدباها دشواری زادن چون وقت آن زن در آید
هر روز بگرمابه شوند و در آبزن نشینند و پشت و شکم را روغن بنفشه و روغن

بادام بمالند و شوربای چرب خورند و در حال دشواری زادن خرما و حلبه پزند
و مقدار صد درم آب آن بچند کرت بدو دهند یا روغن بادام و یکمثقال غالیه
در شراب ریحانی بدهند و عطسه آرند بفلفل و کندش و بینی بگیرند تا عطسه باز
گردد و قوت فرو سو کند و اگر مشیمه بماند یا بچه بمیرد بگیرند مر و بیرزد و کوکرد
و جاوشیر راستا راست و بزهره گاو بسرشند و زیر او دود کنند چنانکه رسم است
مشیمه و بچه مرده جدا گردد آماس رحم و ریش آن علاج همچون علاج
آماس مر قرحه مثانه بود خارش رحم سبب آن رطوبتی باشد گرم سوزان
علاج همچون علاج جرب مثانه باشد رگ باسلیق زنند و بر رگ ران حجامت
کنند و حلبه و تخم کتان در ماء العسل پزند و پشم پاره بدان ترکنند و بجوشش
بردارند کمی شیر اگرچه شیر و منی و خون هرسه بصورت مخالفند و تولد هر یک
در عضوی دیگرست اما اسباب بیشی و کمی هر یک یکسانست هرگاه که غذا در
کمیت و کیفیت معتدل باشد و مزاج همه تن با مزاج جگر معتدل باشد خون
تمام و نیک تولد کند و هرگاه که برخلاف این باشد خون بد تولد کند و اندک
و بدان سبب شیر و منی کمتر تولد کند از بهر آنکه تولد هر دو از خون نیک باشد

پس ہرگاہ کہ شیر اندک باشد یا بد باشد غذا را بالصلاح باید آوردن و
تدبیر باعتدال باز آوردن تن و تدبیر اعتدال مزاج جگر باید کرد علاج اگر شیر
زرد و رقیق باشد سکنکبین سادہ و آب انار ترش و شیرین و آب تخم خرفہ
باید داد و طعام نانخورش از گوشت بزغالہ و گوسالہ و مرغ مصوص زیرہ با
و مانند آن و اگر شیر غلیظ باشد سکنجبین بزوری ہمی دہند و ماہی شور دقی فرمایند
و طعام نخود آب آبکامہ و تربت مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب ہمی دہند بار وغن
بادام و برنج با شیر و خطمی و شوربای شلغم و کندر و اسفاناخ و مانند آن
و کنجد آس کردہ اندر شراب ریحانی بمالند و بپالایند و آن شراب بدہند
پستان بزد گوسفند سود دارد آماس پستان علامتہای گرمی و سردی
چندین جای معلوم شدہ است علاج اگر اماس گرم باشد سرکہ با آبگرم بیامیزند و
بدان تکمید کنند و نخست رگ باسلیق زنند و سکنکبین و روغن گل با ہم بیامیزند
و آرد باقلا بدان بسرشند و ضماد کنند و اگر آماس سرد باشد بابونہ کوفتہ
بیختہ اندر آب بادیان و کرفس بسرشند و ضماد کنند باب ہنر دہم
اندر اوجاع و دوالی و داء الفیل و نقرس

اوجاع مفاصل و نقرس سبب این علت ضعیفی عضو دردمند باشد و بسیاری ماده و فراخی منفذہا و رگہا علامتہا اگر مادہ گرم باشد آن عضو سرخ شود و گرم باشد علاج اگر مادہ خونی باشد نخست رگ زنند لیکن در اوجاع مفاصل رگ اکحل زنند از ہر دو دست و در نقرس و درد اندامہا فرو سوی رگ باسلیق زنند از انجانب کہ درد باشد و شربتہای خنک دہند پس داروہای مسہل دہند اگر بمسہل دفع توان کرد یا اندر قارورہ نضج پدید آید دفع کند و موضع درد مند اندر آب سرد یا فاتر یا گرم می نہند تا درد آرام گیرد و داروی مسہل با سورنجان و سناء مکی و قنطوریون دہند یا آنچہ مشاہدہ قارورہ کند و خاصیت سورنجان آنست کہ خلط سرد باسہال از مفاصل دور کند و منفذہا و رگہا را قوت دہد تا خلطی دیگر دران منفذ گذر نکند و بمفاصل باز نتواند ریخت و بیشتری داروہا اگرچہ خلط را دفع کنند منفذ را کشادہ بگذارند و اخلاط دیگر ہم اندران بجائی مانند شود لیکن سورنجان باین خاصیت معدہ را زیان دارد و آنرا با ادویہ کہ معدہ را قوت دہد بکار باید داشت چون زیرہ و زنجبیل و فلفل و صبر یا سقمونیا تا اسہال بقوت باشد و بسیار خوردن سورنجان عصبہا را سخت کند بدین سبب ہرگاہ

بسیار خورده شود و مفاصل را بموم روغن نرم باید داشت و پیه بط و پیه
مرغ و مانند آن دهند و از پس مسهل بادرار بول مشغول شوند تا ماده اوجاع
مفاصل از رگها پاک شود و اما داروی مسهل را ترکیب چنان باید کرد که صفرا و
بلغم را دفع کند و اگر استفراغ بلغم تنها کند در حال سودمند باشد لیکن دیگر بار صفرا
بجنبد و رطوبتی دیگر را بموضع باز آرد مسهل نافع سورنجان بوزیدان از
هر یک یکدرم ماهی زهره دو دانگ و تربد یکدرم و زنجبیل و زیره کرمانی و سقمونیا
از هر یک دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند و بدهند این جمله یک شربت است اندر دواء قسم
جلاب دهند مسهل دیگر سورنجان هلیله زرد تربد از هر یک چهار دانگ شحم حنظل
سقمونیا از هر یکی دانگی و نیم مصطگی و انیسون از هر یک دانگی کتیرا نیم دانگ حب کنند
و از ضمادها نخست رادع بر نهند پس مرکب پس محلل ضماد رادع بگیرند طحلب یا
بذر قطونا به آب کدو تر کنند و بر نهند دیگر سماق و نار پوست و پست جو بشراب
بسرشند و بر نهند و اگر درد سخت باشد بگیرند زعفران و افیون و ستارا است بشیر
بسایند و با موم روغن بسرشند و طلا نمایند و لوبیا در آب بپزند و بکوبند و ضماد
کنند تحلیل کند و درد بنشاند و اما مسهل بر ذو اگر ماده صفرائی بود استفراغ

بمطبوخ هلیله زرد و حبها ی هندی کنند و کماد و ضماد لائق آن باید او جاع

مفاصل و نقرس سبب د علامتهای آن عضو درد کند همرنگ همه تن باشد و گرم نباشد

و گرانی کند علاج قے فرمایند و ماء الاصول و حقنه بار وغن بادام تلخ و

روغن بید انجیر و گلنگبین و استفراغ بحب سورنجان و حب شیطرج و حب منتن کنند

و طعام شوربا ی گنجشک و مانند آن نافع است و ضمادی از ین نوع سازند

بگیرند حضض مکی و شراب روغن زیت بسایند و طلا کنند و اگر حاجت آید

اشق و حضض یار کنند و آنجا که محلل باید فرفیون بروغن سوسن یا روغن

یاسمین بسایند و طلا کنند و سرگین گاو ضمادی نیک است و مقل و حلبه و شیر و

پیه گداخته ضمادی محلل است عرق النساء و آن دردی باشد که از سرین

فرود آید تا زانو و گاهی باشد که تا قدم و خنصر فرود آید علاج آن همچون

علاج اوجاع مفاصل و نقرس باشد و قی کردن و طعام کمتر خوردن و از پس طعام

حرکت ناکردن و هر بامداد ریاضت کردن سود دارد و خداوند این علت و

خداوند اوجاع مفاصل و نقرس را شراب نشاید خوردن و هرگاه شفا

یابند تا چهار فصل سال بر وی نگذرد بشراب معاودت نشاید کرد

دوالی رگہای غلیظ باشد کہ بر ساق یا پدید آید و سبب آن فراخی رگہا
باشد و طعامہای غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت کردن و این علت حمالان و
پیکان را بیشتر افتد علاج ستے فرمایند بدارو ہا کہ سودا و بلغم برآرد و رگ
باسلیق زنند و استفراغ بمار الجبن کنند و مطبوخ افتیمون و مانند آن و ہر ہفتہ
ایارج فیقرا و غاریقون افتیمون و حجر ارمنی ترکیب کنند و بدہند و از پس طعام
ہیچ حرکت نکنند داء الفیل این علتی ست کہ سبب آن ہمچون سبب دوالی باشد و قدم و
ساق پا غلیظ گردد ہمچون ساق فیل لیکن مادہ این علت برخلاف مادہ دوالی
بود و از بہر آنکہ مادہ دوالی عفن نباشد بدان سبب متقرح نشود و مادۂ این
علت از عفونت خالی نباشد بدین سبب متقرح گردد علاج این ہمچون علاج
دوالی باشد و پس از انکہ استفراغہا کردہ با خاکستر زیت چوب گز و آرد حلبہ
و سرکین نر و تخم جرجیر بروغن زیت سرشتہ طلا کنند نافع است +

مقالہ سوم اندر تپ و حصبہ و آبلہ و مانند آن

تپ بباید دانستن کہ تپ حرارتے غریبی است کہ در دل برافروزد و با ہوائے
کہ در تجویف دلست کہ طبیبان آنرا روح گویند باخون در رگہا بگذرد و در ہمہ

تن پراگنده شود و همه تن را گرم کند بر حالے که منفعت آن در فعلهای طبعی
پدید آید و فعلهای طبعی شهوت طعام و شراب است و هضم آن و قوت بر تماشا تن
و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما گرفتن و گساریدن تب گرفتن چنان باشد
که ماده فزونی در تن گرد آید و حرارت غریزی از هضم آن عاجز باشد و
ازان ماده بخاری پدید آید و روح را در شریانها غلیظ کند تا بدان سبب
بدشواری گذر تواند کردن و بدشواری هم تواند زدن و بدان سبب گرم شود و
گرمی آن بدل باز دهد و از دل در شریانها باز دهد و اندر همه تن پراگنده
شود و تب پدید آید از بهر آنکه سوء المزاج گرم اندر عضوی پدید آید شریانها
و روح آن عضو را و حوالی آنرا گرم کند و این حال تب آن عضو باشد از بهر آنکه
از دل رسته است هرگاه که روح و شریانهای عضو گرم شود گرمی آن
اندک اندک بدل باز آید و هوای آن که در تجویف دل است آن حرارت غریب
را و آن سوء المزاج را قبول کند و باز آنرا هم در شریانها به همه تن باز دهد و
گرم کند بدین سبب همچنانکه دل مبداء حرارت غریزی است مبداء حرارت غریب
گردد از بهر این گفته اند که تب حرارت غریب است که در دل بر فروزد و با خون

و روح که در شهر یا نهاست در همه تن پراگنده شود تپ بدین سبب پدید آید و هرگاه
که تن از اخلاط بد پاک شود تپ حمی یوم باشد و اگر در تن خلطی بد باشد حرارت اندر
آن آید و نیز و تپی که بدان خلط منسوب است تولد کند و گسارید تپ چنان باشد که
بخار آن ماده که هوای دل را که روح است و خون را که در شریانهاست غلیظ
و گرم کرده باشد و تپ آورده میل بظاهر تن کند و از بهر آنکه گرم باشد لطیف
گردد و تحلیل پذیرد و تپ گسارید ه شود و انواع تپهای خلطی که از عفونت
اخلاط باشد چهار است از بهر آنکه اخلاط چهار است صفرا و خون و بلغم و سودا
لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا باندرون رگها باشد یا بیرون رگها انواع
این تپها هشت گردد چهار بیرون و چهار اندرون و باز این همه تپها را با یکدیگر
ترکیب افتد و انواع آن بسیار گردد و انشعبی از کتاب ذخیره باید جستن حمی الیوم
علامتها اندرین تپ تکسر گرانی و کسلانی و دردا ندامها چنانکه در دیگر انواع
تپها باشد هیچ نباشد و اگر صداعی و کسلانی و دردی و تکسری باشد لازم و
قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد علاج هرگاه که فاتر شود در آخر
تپ آبزن و گرمابه خوش آید و فاتر صواب باشد و زود تدبیر غذا باید کرد از فروج

یا از بر غالیه و کشک جو و اسفاناخ و غوره و ملک و مانند آن تپ دق بسیار
باشد که حمی یوم بدق بازگردد و تبهای دیگر نیز بسبب درازی مدت و تخلیط بیمار و
خطای طبیب بسیاری بدق بازگردد و نادر باشد که تپ دق با بتدا پدید آید علامتها
نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رگ و حوالی آن گرمتر از جای دیگر
باشد و بیمار از حرارت سخت آگاه نباشد و چشمها در اندر شود و پوست پیشانی
بر استخوان کشیده شود و کتفها بر افراز دو بینی باریک شود و رونق و تازگی
از رنگ وی برود و هرگاه که غذا خورده باشد حرارت تپ ظاهر شود و همچون چراغی
که روغن یابد بر افروزد و نبض قوی تر شود و این درست ترین نشانهاست علاج
تا قوت بر جای باشد و استخوانها بگوشت پوشیده باشد و ذبول ظاهر نباشد
امیدوار تر باشد اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید و آبزن و گرمابه خوش آب
فاتر و روغن بالیدن سود دارد و شیر زنان و خرشیر دادن و براندامها دوشیدن
و شراب خشخاش و کشکاب که در وی کدوی تر و سرطان نهری پخته باشند بار روغن
بادام و شکر بدهند و بشب لعاب اسپغول دادن و اندر کشکاب یا از پس آن
قرص کافور و شراب صندل دادن و طعامها همه تری فزاینده چون قلیه کدو

و تملیہ خیار و اسفاناخ و ماہی تازہ کوچک و بیضہ مرغ نیم برشت و مزورہ کشک جو و ماش مقشر و پاچہ در کشک پختہ و دوغ تازہ و مانند آن و بنفشہ و نیلوفر و گل بید شستہ و میوہ ہای خوشبوی و گل تازہ و شاہسفرم سر کردہ ببویند و اندوہ و خشم و اندیشہ از خود دور دارد و آب کدو و آب خربزہ ہندی و آب خیار ترش و آب انار شیرین یا روغن بادام ہر بامداد و بد ہند سود دارد **تپ مطبقہ** سبب این تپ عفونت خون باشد یا بسیاری و گرمی آن **علامتہا** رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد و رگہا ممتلی و طعم دہان شیرین و حرارت تپ حرارتی باشد بی لذع ہمچون حرارت کسی کہ از گرمابہ بیرون آید **علاج** فصد باید کردن و خون مبلغی وافر در خور وقوت و عمر و فصل سال بیرون کردن و از پس چند روز بمطبوخ ہلیلہ استفراغ کردن و سکنگبین یا د بسکین دادن **تپ محرقہ** سبب این تپ عفونت صفرائی سوختہ باشد اندرون رگہای ہمہ تن یا از اندرون رگہا کہ نزدیک دل و جگر و فم معدہ ست یا عفونت بلغم شور باشد کہ با صفرا آمیختہ باشد و تولد بلغم شور از رطوبتی رقیق باشد کہ با صفرای سوختہ بیامیزد **علامت** حرارت این تپ لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاہر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت

و سیاه باشد یا زرد و روز بحران در آغاز تب فراشا کند و در آخر عرق

علاج در تسکین حرارت مبالغه باید کردن و هوای خانه خنک داشتن و تن

جامه پوشیده داشتن تا هوای نسیم خنک تنفس بدل بیمار رسد و حرارت

تحلیل پذیرد و باندرون باز نگردد و سکنگبین شراب غوره شراب ریواج دادن

و حرارت بشراب صندل و شراب حماض ترنج و قرص کافور تسکین دادن و بعوض غذا

آب کدو آب خربزه هندی و آب خیار ترش و کشکاب قیق دادن و اگر باستفراغ

حاجت آید غلوس خیار شنبر در طبیخ خرمای هندی حل کنند و بدهند تب غب خالص

این تبی است که یکروز با دیگر روز نه و درازی مدت این هفت ساعت باشد و

بیشترین دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت و هرچه از دوازده ساعت بگذرد

و بچهار روزه بحت شود و یا بیشتر بدان اندازه از خالص دور باشد و اگر بدیر صواب

رود عدد نوبتها از هفت بیش نباشد و باشد که بچهار نوبت بگذرد و لیکن تنها باشد

که بسبب لطافت ماده بیکنوبت بیش نیاید و یا بقی و یا بعرق یا باسهال صفرا

بگذرد و اما نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و قاروره سرخ و ناری رقیق

باشد و حرارت این تب سوزانتر از دیگر تبها باشد و سرا که اندر آغاز تب باشد

تیک بلرزاند و زود ساکن شود و بباید دانستن که سبب با که از آغاز تبها
پدید آید حرارت تبی است رطوبتی را باید که بگداز د و بر عضلهای همه تن ریزد
تا سردی آن رطوبت محسوس گردد و سبب آنکه پیش از تب اگرچه آن رطوبت در تن باشد
سردی آن محسوس نبود آنست که آن رطوبت در تن ساکن شود نه از جالی بجالی
میگردد و نه از جای بجای میشود و هرچه در تن ساکن شد با اجزای تن با جزای
آن خوکرده باشد و هر دو چیزی که در یکجای بکدیگر دیر بماند و در میان ایشان
مشابهتی و خوکردگی پدید آید پس هرگاه که آن رطوبت از جالی بجالی شود و از
جای بجای حرکت کند هر جزوی از وی از قرارگاه خویش بجنبد مجاورت و
خوکردگی همه اجزای تن با همه اجزای رطوبت بگردد و هر جزوی از تن سردی
آن جزو که با او خوکرده نباشد سرما یابد تیق گیرد و سرما محسوس گردد و لرزه پدید
آید علاج هر بامداد سکنجبین دهند و کرده باشراب غوره یا شراب ریواج یا شراب آلو
روز نوبت در آنحال که سرما و نوبت پدید آید سکنگبین با آب گرم دهند تا باشد که
قی کند و ماده صفرا بر انداز دو اگر قی کند لرزه زود ساکن شود و هرگاه که تب گیرد
شود اندکی کشکاب دهند و روز دیگر که نوبت نباشد آب انار دین با تخم آن دهند یا شکر

تا تمام حرارت را ساکن کند بقوت شحم و شکر صفرا را دفع کند یا شراب آلو یا شراب
گل یکسر با سکنگبین و یخ و هند یا آب خرمای هندی با اندکی خیارشنبر یا پانزده درم
بنفشه پرورده اندر گلاب شسته و پالوده با مقداری دو درم بذر قطونا در آب آلو
و شکر و هندو مزوره از آب غوره یا از آب آلو یا از خرمای هندی و یا از شوق یا از
کشک جو همه لشبیره با دام و اگر با تپ صداعی باشد و تاسه بود طبع را بحقنه نرم
بباید کرد و لیکن آن باشد که شیافی از بنفشه و شکر و سقمونیا سازند و بکار دارند
و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر تپ محرقه باشد شطر الغب این تپ و تپ غب غیر خالصه
از جمله تپهاست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و کمی و بیشی هر یک را ازین دو
ماده و چگونگی ترکیب آنرا حدی نتوان نهاد از بهر آنکه گاهی بلغم غلیظ تر و بسیار تر
باشد و گاهی رقیق تر و اندک تر و گاهی صفرا بیشتر باشد و گاهی بلغم بیشتر بدین سبب
تپهای مرکب هر یک را نامی خاصه نیست غیر از شطر الغب و غب غیر خالصه علامتها
فرق میان شطر الغب و غب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب صفرا باشد در طوبت
لیکن بهم آمیخته نیست و چون بکدیگر کشته نباشد بدین سبب نوبت هر یک جدا باشد و
آنروز که نوبت حرکت صفرا بود تپ گرم تر و آشفته تر بود و روز دیگر که نوبت حرکت

رطوبت باشد تپ آهسته و دراز تر باشد و ماده غب غیر خالصه هم صفرا و
رطوبت باشد لیکن بهم آمیخته باشد و یکجا گشته بدین سبب فعل هر یک جداگانه پدید
نتواند آمد و بسیار باشد که در شطر الغب و غب غیر خالصه در یکنوبت دو بار یا سه بار
سرما و فراشا پدید آید و باز گرم شود و علامت غلبهٔ هر خلطی از اعراض تپ
بتوان دانستن علاج طریق صواب آنست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قی و تدبیر
ادرار بول و تدبیر گشادن مسام عرق آوردن و پاک کردن تن از مادهٔ تپ
بچیزهای سهلتر و سبکتر و بدان طریق که اساس باشد افزون از تدبیر تسکین حرارت
کنند و استفراغ قوی از پس پدید آمدن نضج کنند و در اعراض تپ نگاه میکنند و
بدفع مادهٔ غالب بیشتر کوشند اگر تلطیف باید کردن در کشکاب نخود و تخم
بادیان و صعتر و زوفای خشک و پودنه کوهی و سنبل آنچه در خور باشد در افگنند
و پیش از کشکاب سکنگبین ساده دهند یا سکنجبین بزوری و بزور بمقدار حاجت
کنند و آب بادیان و گلشکر در وی گداخته و سکنجبین ساده عسلی و شراب غوره
عسلی و گلشکر با سکنجبین سرشته موافق بود و اگر حاجت به تسکین حرارت بیشتر بود
سکنجبین شکری میدهند و اگر بزوری کنند تخم کاسنی و بیخ کاسنی و تخم کشوث

بیفزاید و اگر بجای آب آب خیار و خیار بادرنگ دهند بهتر باشد و اگر طلب
تخم خیارین زیاده کنند صواب باشد و اندازهٔ ترتیب شربتها بر طبیب باشد که بحکم
مشاهدت تصرف کند و می افزاید و میکاهد و هرگاه که اثر نضج پدید آید و تدبیر
استفراغ کند برفق و گلشکر گداخته با سکنجبین آمیخته صواب باشد و شراب افسنتین
موافق باشد و نیم درم تربد با نیم درم غاریقون یا نیم درم سقمونیا با شراب گل یا گلشکر
یا گلشکر سرشته بدهند و از پس استفراغ قرص گل دهند با این نسخه قرص گل
گل سرخ ده درم سنبل سه درم اصل السوس پنج درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی
از هر یکی چهار درم شربتی یکمثقال و اگر صفرا و بلغم با یکدیگر برابر باشند بگیرند
گل سرخ ده درم مصطگی یکدرم سنبل دو درم تخم کشنیز پنج درم شربتی یکمثقال
تبهای بلغمی هرگاه که حرارت غریبه اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت اندر وی
پدید آید و ناطبیعی شود و تب بلغمی تولد کند علامتها سرما و لرزه قوی باشد و
پاینده تر از سرمای دیگر تبها باشد و گاه باشد که پندارد که در میان استخوان سرد است
و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که آنرا بلغم زجاجی
گویند و طعم دهان ناخوش و فم معده ضعیف و شهوت باطل و تاسه و غشی بسیار افتد

و نبض صغیر و ضعیف و متفاوت باشد و قارورہ رقیق و سفید باشد و بآخر تسرخ و تیرہ شود علاج مدت یکہفتہ سکنجبین عسلی دہند گلشکاب کہ در وی بادیان و تخم دی پختہ باشد یا ماء العسل کہ در وی زوفا بود و از پس یکہفتہ قی فرمایند خاصتہ در آغاز تپ قی بسکنجبین عسلی و آب گرم فرمایند و از پس قی گلشکر با مصطگی و انیسون دہند و طبع را بگلشکر مسہل مجیب کنند یا دہ درم گلشکر با سی درم سکنجبین حل کردہ بدہند و تربد و مصطگی و زنجبیل را نیز از ہر یک وقتہ پختہ و شکر چند وزن ہمہ شربت از کمیعال تا دو درم طبع را نرم دارد و سود مند باشد و تپہای بلغمی بعضی باشد کہ با آن سرما و لرزہ نباشد و گسارید آن ظاہر نباشد و مانند تپ دق باشد اندر علاج آن شربتہای برانندہ و لطیف کنندہ چندان دلیری نشاید کردن کہ در تپ بلغمی نایب از بہر آنکہ بیم باشد کہ مادہ لطیف گردد و بدماغ بر آید و سرسام تولد کند خاصتہ اگر صداعی باشد یا در دماغ ضعفی باشد و صواب آن باشد کہ از گلقند و سکنگبین سادہ و زنگذرند یا سکنجبین کہ در آن اندکی بیخ بادیان پختہ باشند و این تصرف ہم بحکم مشاہدہ توان کرد و بقراط از بہر این معنی گفتہ است اَلحُمّٰی فِی المَشَایخِ لَیِّنَةٌ فَلَا تَغْتَرَّ فَہِمْ بِلَادَةِ الحُمّٰی وَلَا لَیِّنَتِہَا وَلَا تَقدِمْ عَلَی المَشَایخِ اِلَّا بَعدَ الاِحتِیَاطِ وَالتَّثَبُّتِ

واگر دماغ قوی باشد استفراغ بلغم بشحم حنظل باید کردن و ادرار بول بماء الاصول
واز پس استفراغ قرص گل دادن تپ ربع و دو ضرب ست تا ئسہ ولازمہ اسباب
تپ ربع تولد سودا است واز بیشتر بیمار کم خطر باشد اگر اندر تدبیر و علاج خطا
نیفتد و مدت دراز ترین وی از یکسال نیابد و بنا شد و مردم بدین تپ از بیماریہا سوداوی
چون صرع و مالیخولیا و تشنج برہند لیکن اگر اندر علاج خطا افتد و مادہ سخت خام
بودہ باشد کہ دو دوازدہ سال بکشد و آنچہ دراز کشد بیشتر وی با استسقا را داکند علامت
نخست سرما و قرقعہ اندک بود و ہر نوبت زیادہ میشود و تا وقت انتہاء سرما
در و استخوانہا ر بود نیک بلرزاند و دیر گرم شود از بہر آنکہ مادہ غلیظ و شور باشد
و نشان نضج کمتر شدن سرما باشد کہ عتابستانی اندر خریف بربع باز گردد
از بہر آنکہ مادہ رقیق بقوت عرق و دیگر استفراغہا خرچ شود و غلیظ باشد
مدت ربع خالصہ بست و چہار ساعت بود و مدت آسایش چہل و ہفت ساعت اما اگر مادہ
سودا از بلغمی باشد نوبت درازتر آرد و نبض لطی و نرم باشد و بول غلیظ و اگر مادہ سودا
خونی باشد علامت خون ظاہر بود و اگر مادہ سودا سودائی بود عسر باشد و فصل سال و
مزاج بیمار و سخنہ و عادت بیمار و تدبیر بار گذشتہ بر ہر یکی گواہی دہند و علاج آن روز نوبت

روزه گیرد یعنی از طعام و شراب باز ایستد خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب قی
تواند کردن صواب باشد و روز دیگر که پس از روز نوبت باشد شوربای گوشت نخود و
شبت دهند در روز دیگر که فردای آن روز نوبت خواهد بود نخود آب دهند یا زیره یا بچه
مرغ خانگی یا بروغن گاو و روز دیگر که تب خواهد بود هیچ نخورد و در آغاز تب قی کند
و هر روز که نوبت نباشد بامداد گلقند با سکنجبین سرشته بدهند و بعد از آن بچند ساعت
کشکاب دهند با نخود پخته و تا اثر نضج پدید نیاید هیچ استفراغی قوی نکند و تدبیرات دیگر
چون تب بلغمی باشد و علاج تبهای خمس و سدس و سبع همبرین قیاس باشد آبله و حصبه
بباید دانستن که آبله و حصبه هر دو یک جنس باشد و هر دو از جوشیدن خون باشد لیکن
ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار و میل تیزی دارد و ماده حصبه خونی باشد صفرائی
و اندک میل بخشکی و بدین سبب است که بثرهای حصبه کوچک است و از پوست بر داشته نیست
و از بهر آنکه حصبه از خون تباه تر باشد کشنده تر است و جوشیدن خون در تن مردم
گاهی طبیعی باشد و گاهی ناطبیعی بعارضی و آنچه طبیعی باشد خون کودکان بود از بهر آنکه
خون کودک همچون شیره خام است و خون جوان همچون شیره پخته در رسیده و خون
پیر همچون شیره که قوت از و رفته باشد و سرکه خواهد شدن پس همچنانکه شیره خام

بطبع در خم بجوشد و کفک دُردی از وی جدا شود و شیره پخته و صافی جدا گردد
چاره نیست از آن که خون کودک در تن او بجوشد و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیرد
از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته شود و قوام گیرد تا بجوشد و همچنانکه
طبیعت واجب کرد که دندان شیر بیفتد و دندانی قوی‌تر بر آید واجب است که خون
در تن کودک بجوشد و فضله غذای نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضله
غذاهای مخالف که از بی ترتیبی کودکان در تن ایشان جمع شده باشد از خون
ایشان جدا شود بدین سبب کم کودکی باشد که او را آبله بر نیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها
و ترتیبها و هوای هر موضعی و قوت هر ترتیبی یکسان نیست و نیز بعضی را چنان اتفاق
افتاده است که مادر او را حمل از پس پاکی بوده باشد و بدان سبب ماده تولد فرزند
پاکیزه‌تر باشد و فرزند تندرست‌تر آید آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی را و
دیگر حمل افتاده باشد ماده تولد او با اخلاط بد آمیخته باشد و فرزند نا تندرست
باشد و آفت آبله بدو بیشتر رسد بدین سببها بعضی را آبله زود تر بر آید و بعضی را
کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی با سلامت و بعضی با خطر باشند پس برین قیاس
واجب بود که جوانانرا آبله بر نیاید مگر جوانی را که در کودکی بر نیامده باشد یا اگر

برآمده باشد اندک بوده باشد یا مزاج او گرم تر باشد و غذاهای گرم و تر بسیار خورده تا خون او رطوبت ناک شود و بدین سبب ممکن است که اگرچه در کودکی آبله کشیده باشد در جوانی نیز برآرد و هرچه ازین نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد و مردم پیر را آبله بر نیاید مگر وقتیکه هوا بد شود و بسیاری را در شهر برآید تا هوای بد و بخار و نفس ایشان در وی اثر کند علامتها تپ آبله با تاسه عظیم باشد و با درد پشت و درد سر و گرانی همه تن و سستی و ماندگی و ترسیدن اندر خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید و آبله سفید یا سرخ یا زرد و اندک و پراگنده امیدوارتر باشد خاصه آنچه زود بتمامی بیرون آید و زود پخته شود و آنچه پهلوها دارد و در هم پیوسته باشد و بنفش یا سبز یا سیاه بود و بر سینه و شکم بسیار برآید و دیر بیرون آید و دیر پخته شود خطرناک باشد و اگر نخست آبله بیرون آید پس باندرون شود بد باشد و اگر آبله برآید و تپ بیارامد و نیک شود هم بد باشد **علاج** هرگاه که در شهری آبله بسیار برآید کسانی را که آبله بر نیامده باشد فصد باید کردن یا حجامت و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن و چون آبله پدید آید هوای خانه معتدل

باید داشتن و تن بجامہ پوشیدہ داشتن و جرعہ جرعہ آبگرم دادن و صندل و کافور
بویانیدن و سرکہ و گلاب بینی بر کشیدن و آب کشنیز تر یا نقیع سماق یا عصارہ
انار ترش یا نار و بگلاب سودہ بچشم اندر چکانند سود دارد و سرمہ بگلاب حل کردہ با
اندکے کافور در چشم نیز چکانند و اگر حلق گرفتہ شود بشراب خرتوت غرغرہ کنند و
آب یخ و غذا پست جو با پست عدس آمیختہ در آب انار ترش یا در آب غورہ و طفشیل
آب غورہ یا بسرکہ و شیرہ مغز بادام دہند و اگر اندر سینہ درشتی باشد پست در
جلاب دہند و کشکاب از کشک جو و عدس مقشر دہند و در حصبہ لعاب اسپغول و لعاب بہدانہ
و کشکاب قیق و آب کدو و آب خربزہ ہندی یا آب غورہ و آب لیواج و آب انار ترش
آمیختہ و ہمچنین آب تخم خرفہ با این آبہای ترش آمیختہ موافق تر باشد +

مقالہ چہارم در آماسہا و جراحتہا

آماس گرم علامت آن سرخی رنگ و گرمی با ضربان و سوزش باشد علاج فصد
و حجامت و استفراغ بہ مطبوخ ہلیلہ یا بہ آب فواکہ یا با قراص بنفشہ و طلا از اول صندل
سرخ و سفید و فوفل با آب عنب الثعلب و در میانہ شیاف ما میثا و حضض و زعفران و مر
اندر آب کشنیز تر و با آخر آرد جو و آب کشنیز تر و اگر ترسند کہ صلب شود کشنیز تر بکوبند و

با روغن گل بسایند و چون مرهمی کنند و بر نهند درد بنشاند و اگر سبب آماس صفرا
یا سقطی باشد صندل سرخ زعفران رستا است با آب کشنیز سوده طلا کنند و پشم با روغن
گرم کنند و بنهند درد بنشاند آماس دبلا آن گرانی بود اما گرم نبود و هم رنگ
دیگر جاها بود علاج شب یمانی در سرکه حل کنند و آن سرکه با آب بیامیزند و پنبه پاره
بدان تر کنند و بر نهند و به بندند و بروغن و نمک بمالند و پنبه با آب خاکستر چوب رز
و خاکستر چوب بلوط تر کنند و به بندند و اگر حاجت باستفراغ رطوبت باشد تدبیر آن
کنند سرطان علاج سرطان علاج مالیخولیا است و آنچه طلا باید کردن بهتر آنست که
گرم سبز اسفیداج در قیر و صلایه سبز بسایند و با آب کشنیز تر طلا کنند خنازیر علاج
خنازیر استفراغ بلغم و پرهیز از طعامهای غلیظ و بسیار و مرهم داخلیون نهادن
طاعون آماسی گرم باشد سرخ یا سبز یا سیاه با سوزش صعب و خفقان و غشی را
علاج دل را بشراب صندل و قرص کافور و شراب حماض قوت دهند چنانکه در علاج
دل گرم یاد کرده شد و موضع را بیازند و خون اندک بمحجمه بکشند و هیچ طلا سرد
بکار ندارند داحس آماسی باشد که در بن ناخن پدید آید علاج نخست فصد کنند و
بزرالبنج و افیون بسرکه سوده طلا کنند و بزر قطونا بسرکه تر کرده بر سر آن نهند

وخرقه ترکرده بآب سرد بر سر آن بپوشند و هر ساعت بر میگیرند و سر و میکنند
و باز میپوشند و اگر همه روز انگشت در آب سرد نهند صواب باشد و اگر ساکن نشود انگشت
در روغن گرم کرده نهند دمل علاج فصد حجامت و استفراغ بطبیخ هلیله کنند
و نخست چیزی که بر نهند بند قطونا بسرکه ترکرده بر نهند و از پس آنچه روز آرد گندم و نان
خشکار در آب و روغن بپزند و نهند شری سبب شری یا بسیار خون یا صفرا باشد
یا بلغم شور علامتها انچه خونی بود حرکت آن بروز باشد و سرخ باشد و انچه بلغمی
باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و همرنگ تن باشد علاج انچه خونی باشد باب غوره
طلا کنند و آب غوره خورند و چون ساکن نشود رگ اکحل بزنند و طبع را آب میوها و
خرماهی هندی نرم کنند و دوغ ترش و اب انار و قرص کافور سود دارد و اگر مدت
آن دراز گردد دو درم هلیله زرد و دو درم ایارج فیقرا بسکنجبین بخورند و انچه بلغمی باشد
را نخست رگ زنند پس گلشکر مسهل دهند و ایارج فیقرا یا تربد و غاریقون و نمک هندی و
افتیمون و شحم حنظل ترکیب کنند و بدهند و گرمابه سود دارد و نمله و جمره و نار فارسی و
کاورسیه اینهمه از جمله بثرات و آماسهای گرم باشد اما نمله بثرهای خورد باشد
در هم پیوسته میگردد و پهن بازمی شود و با خارش و سوزش باشد همچون سوزش

گزیدن مور و بعضی باشد که بثرات او چون ثولول بود و بعضی بکثرة باشد
جمره بجیم بثراتی باشد گرم سوزان زود سیاه شود و تری کمتر دارد و نار فارسی
بثراتی باشد پر آب رقیق با خارش و سوزش صعب کاورسیه بثراتی خورد با
وسیل بصلابت دارد از بهر آنکه ماده بلغم غلیظ باشد علاج همه بیکدیگر نزدیک
است نخست تسکین صفرا کنند بآب غوره و آب انار و مانند آن پس فصد کنند
پس مطبوخ هلیله یا ماء الفواکه یا آب انارین استفراغ کنند و صندل و فوفل و شیاف
ماميثا و اسفیداج ارزیر و گل ارمنی بآب کشنیز و آب کاسنی و آب عنب الثعلب سبز
وگلاب طلا میکنند و جمره را از پس فصد و مسهل انار ترش با سرکه بپزند و بسایند و
بخرقه طلا کنند و بر وی نهند و اندر شبانه روز سه بار تازه کنند و کاورسیه را همچنین
تدبیر علاج کنند و لیکن استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و از تربد و افتیمون خالی
نگذارند گر و خارش هم خشک باشد و هم تر علاج خشک بگرمابه خوش آب
و شستن بآب چغندر و آرد نخود و استفراغ بماء الجبن کنند و بگیرند تخم ریواج
و مغز زرد آلوی تلخ از هر یک ده مثقال نمک و سیماب کشته از هر یک یکدرم باهم بسایند
و بسرکه و گلاب تر کنند و بجعرات بسرشند و در گرمابه طلا کنند سه روز علاج تر

فصد کنند و بطبیخ شاہترہ استفراغ کنند و بگیرند گندش دو درم زرآوند طویل
چہار درم خبث الفضہ شانزدہ درم زردچوبہ سہ درم سیماب کشتہ سہ درم بکوبند
و باہم بیامیزند و بسرکہ تر کنند و بروغن گل حل کنند و در حمام یا آفتاب طلا کنند
سعفہ و شیرینجہ علاج اگر خشک باشد رگ پس گوش زنند و آن خون در مالند
پس مرہم سرخ طلا کنند و رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت کنند و بگیرند گشنیز
خشک سوختہ و سفال تنور کہنہ و حنا ہمہ بکوبند و با سرکہ و روغن گل طلا کنند و اگر
تر باشد بگیرند روی سوختہ و مرو قنبیل از ہر یک یکدرم زراوند طویل قلقطار صبر
از ہر یک یکدرم بسرکہ و روغن گل طلا کنند قوباً صمغ عربی و کتیرا و ہلیلہ زرد
بسرکہ تر کردہ طلا کنند و اگر سخت قوی باشد بگیرند مازو ناسفتہ در سرکہ و بول گاو
بیامیزند تا مازو نرم شود بسایند و طلا کنند نافع بود سوختن آتش در حال
سفیدہ تخم مرغ با روغن گل طلا کنند پس مرہم اسفیداج برنہند و بگیرند سفیداب
ارزیز مرداسنگ زرد از ہر یک سہ درم صبر یکدرم زراوند طویل یکدرم با
موم روغن بسرشند و طلا کنند ریش بلخی علاج فصد و استفراغ صفرا کنند و
شراب غورہ و شراب زرشک شراحیہ علاج شراب لیمو و قرص کافور دہند و طلا

مرهم اسفیداج ریشهاء پلید علاج وی دهی روغن زیت و شب یمانی و
انگبین زنگار است مرهم سازند ریش پلید را پاک کند و خشک گرداند مرهم دیگر
مس سوخته ریتیانه نمک اندرانی زنگار است روغن مورد و موم چندانکه کفایت
باشد مرهم سازند و هر جراحتی که تازه باشد و راست افتاده باشد اولیتر
آنست که هر دو لب آن فراهم گیرند و نگذارند که چیزی در میان آن افتد
چون موی و روغن و مانند آن و خشک بند کنند و اگر جراحت ناهموار باشد و زاویها
داشته باشد بشگافند و مشرح کنند پس علاج کنند و از داروهای تر دور دارند
و ذرور خشک بکار دارند صفت آن اسفیداج ارزیز مردارسنگ از هر یکی جزو
مرماز و از هر یک نیم جزو بسایند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد
زرآوند مدحرج اندر شراب بپخته و خشک کرده و کوفته بیخته سود دارد و خمیر
خشک کوفته و بیخته اندر شراب هم سود دارد ذروری که خون باز دارد صبر
کیجز و قشور کندر یکجزو دم الاخوین انزروت از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بکار دارند
و سرگین اسب و سرگین خر سوخته و ناسوخته خون باز دارد و خار و پیکان که در
عضو بماند زرآوند مدحرج کوفته با انگبین سرشته و بیخ نی کوفته و بیخته با انگبین

سر رشته بر نهند خار و پیکان بیرون آرد باذن الله عز و جل

مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوانها و کوفتگی و فشاردگی و بیرون آمدن بندها

علاج هرگاه که این نوع آفت رسد در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی
باشد محجمه برابر آن موضع نهند و خون را بدیگر جانب کشند و طبع را بحقنه نرم کنند
یا باب میوها فرود آرند و مشرو ولیطوس دهند یا ریوند چینی اندر جلاب حل کرده و غذا
کشکاب و اسفاناخ و ماش مقشر بروغن بادام اما آلی که بعده رسد سکنجبین ساده دهند و
یا کهربا و بسد از هر یک نیم مثقال و بگیرند سیب پاک کرده و بگلاب پخته پنجاه درم
گلسرخ ده درم مصطکی و اقاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یک پنجدرم و جوز سرو و زعفران
و صبر از هر یک یکدرم آب لسان الحمل بسرشند و بنهند و ببندند و اگر الم بجگر رسیده
باشد بگیرند ریوند چینی ده درم روناس دو درم لک مغسول طباشیر از هر یک پنجدرم
کوفته و بیخته مشربتی دو درم با سکنگبین دهند بگیرند صندل سفید گل سرخ بنفشه خشک
از هر یک پنجدرم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل
بسرشند و بر جگر نهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ نیم درم مصطکی و سنبل و
دارچینی از هر یک دو درم برگ مورد سه درم لادن دو درم لادن را بروغن خیری

یا بروغن یاسمین حل کنند و دارو با بدان بسرشند و بکار دارند شکستگی و
از جای برآمدن اندامها علاج کشیدنست چندانکه بجای باز شود
و درست کردن و بستن لیکن کشیدن برفق باید چنانکه دردی عظیم تولد نکند و
آزرده شدن عضو را بروغن گل چرب کنند و برگ مورد کوفته و بیخته بروی پاشند
و ببندند و تا سه روز نگشایند و اگر اسیب عصب آمده باشد ضماد بروغن نرگس یا
بروغن سوسن سرشند و نخست بشراب تر کنند پس بروغن سرشند و روغن شبت گرم
کرده روغن بابونه و روغن سداب برچکانند و داروهای شکستگی ازین نوع سازند
بگیرند مغاث ماش مقشر از هر یک ده درم صبر مر خطمی سفیدا اقاقیا از هر یک پنجدرم
گل ارمنی بست درم در سفیده تخم مرغ بسرشند و بکار دارند و اگر بچیزی گرم تر
حاجت آید مرزنگوش و اکلیل الملک و سوسن و برگ مورد و برگ سرو زیادت کنند و
اگر از بستن درد بیفزاید بگشایند و آسایش دهند باز برفق ببندند مقاله ششم در زینت و
آرایش داء الثعلب علاج آن ایارج فیقرا با شحم حنظل غاریقون دادن و اگر کسی را احوال ضعیف
باشد شحم حنظل نتواند داد و بطبیخ افتیمون خداوند مزاج گرم را اطریفل کوچک و بطبیخ هلیله زرد
استفراغ کنند و ایارج فیقرا و معجون نجاح بکار دارند سوف و بیخ کبر بپزند و ایارج فیقرا

در روغن حل کنند و بدان غرغره کنند و عاقرقرحا و فرفیون بزهره گاو بسایند
و طلا کنند و پیاز نرگس مالیدن سود دارد و سبوسه علاج آن خطمی سوده و آرد نخود
بسرکه سرشته بسر طلا کنند و یکساعت صبر کنند پس بشویند و اگر زهره گاو و
شحم حنظل با این یار کنند موافق تر باشد و دراز کردن موی آب چغندر و آرد
نخود بشویند و صبر در آب برگ مورد تر بسایند و طلا کنند و یکزمان صبر کنند
پس بشویند و پیوسته موی را آمله و هلیله سیاه میشویند و روغن مورد و
روغن آمله بکار دارند کلف رگ قیفال زنند و مطبوخ هلیله و افتیمون استفراغ
کنند و ایارج فیقرا بکار دارند و زرنیخ با آب کشنیز تر بسایند و پیوسته طلا کنند
و تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه کوفته و بیخته بزرد آب عصفر
سرشته طلا کنند پس ازانکه از گرمابه بیرون آمده باشد بهق علاج آن مطبوخ
هلیله و افتیمون کنند و اطریفل و معجون نجاح بکار دارند و بگیرند تخم ترب و نانخواه
کندش شیطرج شحم حنظل بادریون خربق سفید خردل سفید آسارون کوفته
بیخته بسرکه سرشته طلا کنند در گرمابه یا آفتاب یا نزدیک آتش برص علاج
آن قی کردن و مطبوخ افتیمون و ایارج لوغاذیا استفراغ کردن و اطریفل

تا آن بکار داشتن و داروهای قوی طلا کردن **داروی قوی** برگ آذریون خربق سیاه فلفل و بورسه که بپزند و قطر آن و ذراریح و سونش آهنگران و کف دریا کوفته بیخته در روی افگنند و بسایند تا چون غالیه شود و در آفتاب طلا کنند و چندانکه توانند صبر کنند پس بشویند و اگر آبله کند آنرا بکفانند و آب بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود و باز معاودت کنند بطلا **طلاء** دیگر بگیرند شیطرج نیل فوه شب یمانی مغز دروی تخم خشک کرده کوفته بیخته بسرکه بسرشند و بکار برند و فوه را در آب بپزند و بپالایند و دارو بدان آب حل کنند و طلا کنند هموار بیست روز رنگ این دارو بماند **رنگ روی روشن کردن** آرد باقلا آرد نخود آرد جو نشاسته کتیرا تخم ترب کوفته در شیر تازه بسرشند و طلا کنند و همه شب با شد و بامداد بآب گرم بشویند و اندرین آب سبوس و بنفشه خشک بیخته باشند و پالوده و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها دانه انار شیرین زرده تخم مرغ نیم برشت و انجیر خشک و ترب کنند تا اندکی انگزد و اندکی زعفران و آید کی سیر خوردن رنگ روی را صافی کند و تازه و برافروخته دارد **بوی عرق و اندامها خوش کردن** هلیون و شفت و زرد آلو

و منقبع آن خوردن و شرابهاء ریحانی بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند

و معجون نعنع شدارو و این معجون منفرح ست بوی دهان و بوی عرق و بوی همه اندامها

خوش کند و رنگ روی را صافی کند و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و آنرا

پیش از طعام و پس از طعام بکار توان داشت طرقیدن پا علاج پای را از

خاک و مانند آن نگاه باید داشت و بگیرند و صمغ عربی کوفته و بیخته نرم

بروغن سندروس یا بابیه بکوبند و بسرشند و در کفتکی کنند و کاغذی بر روی

آن نهند تا دارو در وی خشک شود و این دارو پس از آن بکار دارند که

که پای را در کرما به شسته و مالیده و پاک کرده باشند

مقاله هفتم اندر علاج زهرها

او لاکسانی را که دشمن ها باشند و گمان آن باشد که ایشان را چیزی

دهند طریق احتیاط سه است یکی آنکه جایگاه تهمت طعامی و شرابی که

طعم آن سخت قوی بود نخورند مثلا چیزی که سخت شیرین یا سخت ترش یا

شور بود نخورند از بهر آنکه طعم چیز های زیانکار و بوی آن اندر چنین طعامها

و شرابها پوشیده تواند بود طریق دوم آنجا که ایمن نباشند طعام

شراب تا نخورده نخورند از بهر دو کار یکی آنکه اگر چیزی زیانکار در نهند طعم و
بوی آن بسبب دریا بسبب طعام و رغبت در ان پوشیده گردد دوم آنکه
چیزهای زیانکار اندر حال گرسنگی و تشنگی زود اثر کند و اندر رگها و راه گذرها
زود راه یابد و بگذرد و قوت آن بدل رسد و اگر طعام خورده باشند قوت آن
نخست بطعام آید و ضعیف شود و از بهر آنکه رگها ممتلی باشد گذر نیابد و
زود بدل نرسد و باشد که اندر طعام که خورده باشند چیزی بوده باشد که قوت
آن با قوت زهرها باز کوشد طریق سوم آنکه بر سبیل احتیاط فصد کنند و
نخست چیزی خورند که مضرت زهرها دفع کند و قوت آنرا از دل باز دارد و
نافع بود صفت داروئی که از جنس غذا باشد و مضرت بیشتر زهرها دفع کند
و در روی مضرتی نباشد بگیرند مغز جوز پاک کرده شش درم برگ سداب خشک و
نمک درشت از هر یک یک درم انجیر خشک چندانکه دیگر چیزها بدان سرشته
بکوبند و بسرشته شربتی چند یک جوز بدهند و گوشت قدید راسو که آنرا بتازی
ابن عرس گویند بخاصیت بیشتر زهرها دفع کند و تریاق بزرگ و مثرودیطوس
و تریاق اربعه و تریاق ثانیه و تریاق الطین همه پیش از آن و پس از آن منفعت

زہرہا دفع کنندہ است لیکن باشد کہ مزاج ہر شخصی بہر وقت این معجونہا را احتمال
نکند منضجی بر خویشتن نقد نشاید کردن ہنوز بمضرت دیگر نارسیدہ و اگر کسی
ازین معجونہا چیزہا بخورد و حرارتی اندر وی پدید آید آب یخ و روغن گل میباید داد
و قی بسیار فرمود اما قانون ... ہر ما آنست ہرگاہ کہ حس آن
بیابند کہ زہری دادند در حال سعی قی کنند و پیش ازانکہ قوت آن در تن
پراگندہ شود آب نیمگرم و روغن شیر سخت بخورند بسیار قی میکنند و طبیخ شبت
واندکی بورہ و روغن بسیار قی بیشتر آرد و ہرگاہ کہ قی تمام کردہ باشند شیر
تازہ خورند بسیار و اگر نیز از شیر تازہ قی افتد سخت نیک باشد و اگر شیر
حاضر نباشد مسکہ گداختہ و روغنگاو گداختہ بجای آن باشد و لعاب تخم
کتان و پیہ بط گداختہ و شراب شیرین سود دارد و اگر از معجونہای بزرگ چون
تریاق و مثرودیطوس خیزد آن حرارتی تولد کند آب یخ و روغن گل می باید
خوردن و بدان قی میباید فرمودن و اگر در خواب شوند باید گذاشتن و
ہر تدبیری کہ ممکن باشد بیدار باید بودن و اگر طعام خورند بسیار باید خورد
تا اگر قی افتد بسیاری طعام بران غلبہ کند و باشد کہ معدہ ممتلی گردد و قی

کردن آسان شود و اما داروها که از بهر گزیدن جانوران
زهردار دهند شیلاغیه که آنرا تریاق پوشنجه گویند گزیدن افعی را سخت
نافع است و شراب انگوری که افعی درو افتاده مرده باشد مضرت گزیدن همه
جانورانرا نافع است و اگر مقدار دو درم تخم ترنج بدهند ضد همه زهرهای
جانوران است و بیخ انگدان پادزهر همه [illegible] و دوا [illegible] که طلا کنند نفع [illegible]
است و سیر خام و پخته با روغن گاو سرشته و جند بیدستر بروغن زیت سرشته
و عصارهٔ سداب عصارهٔ گندنا و عصارهٔ پودینهٔ جوئی و زهرهٔ گاو و
سیر و نمک و سرگین بز بهم بسرشند و ضماد کردن این پادزهر همه جانوران گزنده است

تمت

الحمد لله والمنة که این کتاب افادت انتساب بتصحیح و تنقیح افلاطون زمان حکیم
محمد یوسف خان صاحب بتاریخ چهارم ماه ربیع الاول [illegible]
در مطبع [illegible] واقع محله خواجه قطب صاحب
[illegible] طبع یافت
فقط